

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

تابستان ۱۳۹۷



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

تابستان ۱۳۹۷

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

- ۸ اعتقادی-تیر ۹۷.....
- روش درست شناخت اسلام کدام است؟ آیا روش شناخت اسلام آنطور که مسلمین می گویند صحیح است (بحث عقلی و اثبات وجود خدا و سپس دیگر اصول)، یا خیر روش شناختی که دشمنان اسلام دارند و سعی دارند تا اسلام را با مصداق قرار دادن مسلمانان بشناسانند؟
- ۸ پیامبراکرم (ص) تجربیات خاصی چون معراج داشته‌اند، پس چرا از مردمانی که از تجربه معراج عاجزند، خواسته شده تا قبول و باور کنند - خدا برای حضرت ابراهیم (ع) مرده زنده می کند، ولی از او می‌خواهد که مردمان را با شکستن بت‌هایشان به توحید هدایت کند؟!
- ۱۲ قوانین حاکم بر جهان را خداوند مقرر نموده است؛ آیا شفای بیماری که پزشکان جوابش کرده‌اند، یعنی تغییر قوانین خلقت به خاطر او؟
- ۱۶ دوستم احکام اسلام و علما را قبول ندارد! می‌گوید: مردم احکام عبادی را از روی عادت انجام می‌دهند - پشت مغز حافظه‌ای است که همه چیز آنجا ذخیره می‌شود و اگر انسان بتوان تغییر دهد، انسان موفق می‌شود و ...، غی دانه چه پاسخی دهم؟!
- ۱۸ قرآن مجید و حدیث-تیر ۹۷.....
- ۲۳ آیا می‌توان گفت منظور از "ذکر خدا" در سوره رعد آیه ۲۸، امیرالمومنین علیه السلام می‌باشد؟
- ۲۳ لطفاً یک جواب همه فهم و ساده و مختصر بدهید که با وجود عقل، تجربه و آزمایش و علوم چه نیازی به وحی هست؟ چرا خواست و میل اکثریت را نمی‌توان ملاک قرار داد؟
- ۲۶ "تقیه" در کجای قرآن کریم آمده است؟
- ۲۹ شبهه تناقض در قرآن مجید: آیا شرک بخشودنی است؟! در یک آیه فرموده: بجز شرک هر گناهی را که بخواهد می‌آمرزد - در آیه دیگر فرموده که گوساله پرستان را بخشیدیم؟ هم برای خودم و هم برای توضیح به دوستم فقط دنبال آیه قرآن و روایت‌های قوی هستم.
- ۳۲ سیاسی-تیر ۹۷.....
- ۳۶ وقتی به فضای مجازی (اینستاگرام و...) سر می‌زنم، احساس می‌کنم که مردم دیگر رغبتی به دین و انقلاب ندارند؛ خدا هم که تا مردم خودشان را تغییر ندهند، تغییری ایجاد نمی‌کند. تکلیف چیست؟
- ۳۶ گوناگون-تیر ۹۷.....
- ۴۰ آیا اقتضائات تکنولوژی و فرهنگی که تکنولوژی با خود می‌آورد، می‌تواند برای انسان تعیین تکلیف کند که فلان کار را بکند یا نکند، یا فلان چیز خوب است یا بد است؟ از نظر فرم و محتوا چگونه به این قضیه نگاه می‌کنید؟ آیا تکنولوژی صرفاً ظرفی است که هر مظلوفی در آن جا می‌گیرد، یا بحث جسم و جان است، نه ظرف و مظلوف؟
- ۴۰ آیا طلسم برای بستن بخت در ازدواج، بچه‌دار نشدن و ... صحت دارد؟ دعا‌های مربوط به ابطال سحر چیست؟
- ۴۳ تصمیم گرفتیم دینم را عوض کنیم. ما مسلمانیم، نماز و روزه و احکام حلال و حرام داریم و این همه مشکلات! چرا ما را با اقتصاد امریکا و اروپا مقایسه نمی‌کنند و با نماز و روزه آنها مقایسه می‌کنند؟! ... حال می‌خواهم قبل از تعویض مشاوره انجام دهم و اگر قانع نشدم، تغییر دهم.
- ۴۶ عالمی در قم (کمال حیلری) در مصاحبه با دهباشی گفته است: رفتارهای امامان (ع) با هم متضاد می‌باشد، مثل امام حسین و امام حسین (ع)؟
- ۴۹ امور فطری چیست و چگونه می‌توان وجود فطرت و اموری فطری را اثبات نمود، در حالی که دیدنی نیستند؟ اگر ویژگی امور فطری همگانی بودن آنهاست، چگونه این همه گرفتار جهل و شهوت وجود دارند؟!
- ۵۳ می‌گویند: ارتباط ما ایرانی‌ها با قبرها ناگسستگی است! کار ما با قبر است! نشاط را ما از قبر می‌گیریم! سعادت را از قبر می‌گیریم! می‌رویم کربلا و نجف سر

۵۶. قبر ...، کو سالن‌های موسیقی و ورزش و ...
۶۰. حقوقی و احکام-تیر ۹۷
- با دادن خمس اموال در هر سال شرعی، چگونه می‌توان پس اندازی برای آینده داشت، چون هر سال ظاهراً هر چه از حقوق بدست بیاوری باید خرج کنی، زیرا اگر چیزی برای خودت پس انداز کنی لازم است خمسش را بدهی و این دور هر ساله تکرار می‌شود.
۶۰. اعتقادی-مرداد ۹۷
- با توجه به بی‌شمار بودن ادیان و مکاتب، آیا راه تشخیص دین صحیح وجود دارد؟ توضیح همراه با دلیل و استدلال.
۶۳. چرا خداوند برخی از انسان‌ها را غنی و برخی را فقیر آفریده است، درحالی که هیچ بشری دوست ندارد زیر دین دیگری باشد.
۶۷. پسر نوجوانی منکر وجود خداوند است، هر دلیلی می‌آورم، می‌گوید: مردم این داستان‌ها را از خودشان درآوردند، مگر شما آنجا بودید و ...؟
۷۰. قرآن مجید و حدیث-مرداد ۹۷
- خداوند بین انسان سالم و ناقص (مثل کور یا فلج مادرزاد) چگونه قضاوت می‌کند؟ معیار و ملاک قضاوت خدا در روز قیامت چیست؟ این سؤال از بنده پرسیده شده ولیکن در جواب دقیق آن مانده‌ام تاکنون پاسخ‌های متعددی ارائه داده‌ام، اما گویا مد نظر وی نبوده است؟!.
۷۴. طبق آیه‌ی تطهیر به خواست خداوند پلیدی و ناپاکی از اهل بیت دور شده یعنی اگر خدا نمی‌خواست آنها نعوذ بالله گناه می‌کردند و دیگر اینکه چرا خداوند برای بعضی دیگر این را نخواست؟
۷۶. از من سوال شده: چرا در قرآن درباره اینکه اول آسمان آفریده شده یا اول زمین، تناقض هست؟ (آیه ۲۸ بقره و آیات ۲۷ تا ۳۰ نازعات) - بالاخره کدام اول آفریده شده؟!.
۸۰. آخر نفهمیدیم این اکثریت نادان، جاهل، عجول، گناه کار و بی‌ایمان هستند یا خیر؟ آیا اکثریت خوبند یا بد؟ آیا نظرشون مهم هست یا نه؟ فکر نمی‌کنید نسبت دادن چیزایی مثل اینکه بقیه نمیفهمند یا نادونند، نشان تکبر ما دارد؟!.
۸۴. سیاسی-مرداد ۹۷
- ولایت فقیه چه سندی دارد؟ آیا در احادیث، روایات به ولایت فقیه در عصر غیبت اشاره شده است یا پیشنهاد طراحان نظام است؟
۸۹. کاری به مسئولین ندارم؛ ولی چرا کشوری مسلمان و شیعه‌ای که انقلاب هم کرده است، باید دچار تجاوز، تحریم، تهدید، ترور و... مسائلی چون زلزله، کم‌آبی، خشکسالی، ریزگرد و غبار... گردد و تحمل کند آن هم ۴۰ سال، این انصاف است؟! آن وقت دشمنان ما در راحتی باشند و بدتر اینکه برای ما فرشته هم شوند! واقعا ما ایرانیان شاهکار کردیم که با این همه مشکلات و باندیدن امام زمامان باز هم مانده‌ایم، و گرنه مثل قوم موسی، عیسی و پیامبر و امامان که با دیدن این همه معجزه و دلیل و... باز دست رد به آن بزرگواران زدند؟ چرا خداوند کاری نمی‌کند؟
۹۳. گوناگون-مرداد ۹۷
- در چه صورتی می‌توانیم به کسی که در جنگ کشته شده عنوان شهید را بدهیم؟ آیا مسلمان مومنی که در دوران طاغوت در جنگ با دشمنان خارجی برای دفاع از ناموس و وطن کشته شده را می‌شود شهید اعلام کرد.
۹۸. چه کنیم تا "قیلّ زندگی" به دستمان بیاید؟
۱۰۲. پاسخ‌های کوتاه-مرداد ۹۷
- س ۴۲۴ - در شرایطی که مسئولین رده اول مملکت مانند اول انقلاب عزم راسخ در مبارزه ندارند و از طرف دیگر دشمن با تمام قوا عزم بر سرنگونی نظام اسلامی کرده، چه باید کرد؟
۱۰۷. س ۴۲۵ - می‌پرسند: چرا به جای "سلام" که یک کلمه‌ی عربی است، "درود" که یک کلمه فارسی است نگوییم؟ پاسخ چیست؟
- ۱۰۸.

- س ۴۲۶ - آیا باور نداشتن امام زمان گناه محسوب می‌گردد؟..... ۱۱۰
- حقوقی و احکام-مرداد۹۷..... ۱۱۳
- در نماز، فرق بین ارکان و غیر ارکان چیست؟..... ۱۱۳
- تاریخ-مرداد۹۷-مرداد۹۷..... ۱۱۵
- فدک - فرض کنید شخصی عادی املاک متعدد دارد و چند فرزند هم دارد ولی یکی از فرزندان را به دلائلی بیشتر دوست دارد و یک قطعه از ملک خودش را به او هبه کرده است و آن فرزند هم تصرف کرده ولی شاهد ومدرکی بر هبه ندارد بعد از فوت پدر، فرزندان دیگر ادعا می‌کنند که: نه پدر هبه نکرده اگر هبه کرد کوسند ومدرکش؟ در اینجا قاضی چه حکمی می‌کند؟ در مورد فدک نیز همین طور!..... ۱۱۵
- اعتقادی-شهریور۹۷..... ۱۲۰
- آیا ذات خداوند هم یکناست؟ یعنی خداوند یک ذات مقدسی است که دارای اسم‌ها و صفات می‌باشد؟ لطفاً طوری پاسخ دهید که همه فهم باشد. ۱۲۰
- چرا می‌گوییم جهان هر لحظه به خدا نیاز دارد؟! (حتماً این مبحث توحیدی را که مزین و مستند به آیات قرآن کریم می‌باشد، مطالعه نمایید). ۱۲۳
- حجت الاسلام کاشانی در برنامه سحر [ماه من] گفتند: محبت اهل بیت (ع) اصل دین است و توحید اصلاً توهمی بیش نیست! لطفاً توضیح دهید. ۱۲۶
- چرا باید به خاطر گناهانمان عذاب ببینیم؟! وقتی گناه می‌کنیم ضررش به خودمان می‌رسد، مثلاً موجب بیماری می‌شود یا دیگران از ما جدا می‌شوند و یا مانع رشد ما می‌شود، و به کسی هم ضررش نمی‌رسد (به جز بعضی از گناهان مانند ظلم که به دیگران ضرر می‌رسانیم) ولی در کل ضررش به ما می‌رسد. پس چرا باید عذاب ببینیم؟..... ۱۲۹
- چهارده ساله هستم. چگونه اثبات می‌کنید که اسلام و شیعه حق است؟..... ۱۳۳
- یه جایی از قوانین اسلامی خوندم که برای بیضه مرد قانون و دیه تعیین شده ولی برای زن اسلام کمترین ارزشی قائل نشده! با این وجود یعنی ببخشید! هر تخم مرد برابر یک زن؟! آگه میشه یه جواب قانع کننده و درست بدین. میدوتم خدا وجود داره ولی این شبهه‌ها تمیزاره من به خدا ایمان بیارم. سال پیش یه مسلمون معتقد بودم دیگه خسته شدم. هر دفعه که میخوام ایمان بیارم، یه شبهه جدید تمیزاره! من خیلی مطالعه و تحقیق کردم لطفاً جواب‌های پیش پا افتاده و ساده نندید.
- می‌دونم وظیفه شما نیس جواب منو بدید، ولی آگه جواب بدین لطف خیلی بزرگی می‌کنید..... ۱۳۸
- قرآن مجید و حدیث-شهریور۹۷..... ۱۴۴
- از امام باقر علیه السلام روایت شده: هنگامی که قائم اهل بیت (ع) قیام کند ... در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم خواهد کرد. با توجه به اینکه حضرت مهدی علیه السلام مأمور به اجرای احکام اسلام و قرآن هستند، چگونه می‌شود در میان یهودیان و مسیحیان بر اساس کتاب و احکام آنان قضاوت کند؟!..... ۱۴۴
- در دعای یازدهم از صحیفه سجادیه آمده که (نقل به مضمون) خدایا با ذکر خودت ما را از ذکر هر کس دیگری بازدار و ما را به شکر خودت مشغول کن بجای شکر کردن از دیگران. آیا این دعا تضادی با حدیث «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» ندارد؟..... ۱۴۸
- حضرت علی (ع) در رکوع نماز، انگشتر خود را به فقیر بخشیدند و مصداق آیه ۵۵ سوره مائده شدند، دنبال یک پاسخ کامل برای سوال هستم که چرا حضرت برای این اتفاق تا اتمام نماز صبر نمودند!..... ۱۵۰
- آیا واقعه غدیر خم و خطبه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در منابع معتبر اهل سنت نیز آمده است؟ اگر آمده، چرا قبول ندارند؟!..... ۱۵۴
- سیاسی-شهریور۹۷..... ۱۵۸
- می‌دانیم که آمریکا کمک‌های بسیاری را به گروه‌های جهادی در افغانستان کرد تا در جنگ با شوروی موفق‌تر شوند که در آخر هم موفق شدند، حالا برای آمریکا چه سودی داشت تا به بهانه حملات ۱۱ سپتامبر به این کشور ویرانه حمله کنه و اون همه کشته بدهد و پول خرج کنه، در جایی که مثلاً نفت و گاز می‌داره یا بعلا حمله‌اش به عراق، از این حملات چه منفعتی کسب کرد؟..... ۱۵۸

برای بیرون رفتن از این اوضاع اقتصادی و آسایش و آرامش در معیشت مردم چه باید کرد؟ چه راهکار و نسخه‌ای وجود دارد؟ (مهندس برق، تهران) [تحلیلی
 ۱۶۱.....]

دوستانی فیلم لاتاری رو دیدن و در این فیلم دیالوگی به صورت زیر مطرح میشه که «به این انقلاب کرم افتاده و داره ریشش رو می‌خوره» و همه هم اینو می‌دونیم
 و باید باهش کنار بیایم. منظور از همه مسئولین هست. حال این دوستان می‌گفتند که خود انقلابی‌ها هم معترفند که این انقلاب را فساد زده و در حال نابودی
 است. بنده هم دیدم که حقیقتاً فساد هست. لطفاً جوای قانع کننده بدهید.....
 ۱۶۶.....

در زمان امام حسین علیه السلام، حضرت مسلم ابن عقیل علیه السلام و سلیمان در حمایت و دفاع از هانی ابن عروه اختلاف داشتند، مردم کوفه باید از
 کدامیک تبعیت می‌کردند؟ دلیل تان چیست؟ چنین مشکلی امروزه هم هست و بین علما اختلاف‌هایی هست! چرا باید از آیت الله خامنه‌ای تبعیت نمود؟ .
 ۱۷۰.....

گوناگون-شهریور ۹۷.....
 ۱۷۵.....

آیا واقعاً طلسم حقیقت دارد؟ چگونه می‌شود آن را باطل کرد؟ به چه کسانی باید رجوع کرد؟.....
 ۱۷۵.....

آیا باید از شیطان و هوای نفس فرار کنیم و یا باید با آن بجنگیم؟.....
 ۱۷۸.....

چکار کنیم که کمتر گناه کنیم؟!.....
 ۱۸۲.....

حقوقی و احکام-شهریور ۹۷.....
 ۱۸۷.....

چندین پرسش درباره همخوانی با همسر و تشکیل نطفه/ آیا پرهیزهایی که در احادیث آمده (به خیال دیگری نبودن و ...)، واقعاً ضرر دارد؟ لطفاً پاسخ کامل
 بدهید.....
 ۱۸۷.....



اعتقادی-تیر ۹۷

روش درست شناخت اسلام کدام است؟ آیا روش شناخت اسلام آنطور که مسلمین می گویند صحیح است (بحث عقلی و اثبات وجود خدا و سپس دیگر اصول)، یا خیر روش شناختی که دشمنان اسلام دارند و سعی دارند تا اسلام را با مصداق قرار دادن مسلمانان بشناسانند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پیش از آن که به «روش شناخت اسلام» بپردازیم، باید به ابزار و روش شناخت "انسان" توجه نماییم، چرا که این "انسان" است که خداشناسی، خودشناسی، انسان شناسی، جهان شناسی ... و حتی روش شناسی می نماید. در معرفی "ابزار شناخت آدمی"، فرقی ندارد که موضوع شناختش اسلام است یا غیر اسلام، یک اتم از ماده است، یا تمام عالم ماده، این عالم است و یا تمامی عوالم هستی.

ابزار شناخت:

به طور کلی ابزار شناخت آدمی دوتاست که عبارتند از "عقل و حس"، که البته هر کدام شعبی دارند. همگان پنج حس [لامسه، بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی] را می شناسند، اما بسیاری گمان دارند که "عقل" یک چیز است، در حالی که "عقل" ابتدا به "عقل نظری" و "عقل عملی" تقسیم می شود که به لحاظ کاربرد، هیچ شباهتی با هم ندارند. البته در زیر مجموعه، عقل ریاضی، عقل معاش و ... نیز وجود دارد.

در هر حال آن چه که مورد شناخت انسان واقع می شود، یا کاملاً مادی است و از خواص ماده (رنگ، اندازه، وزن ...) برخوردار است و یا غیر مادی. مانند قضایای کلی عقلی (اصل علیت و ...)، یا قضایای ریاضی و ...

نتیجه گیری ها کار عقل است:

در شناخت عالم ماده و محسوسات نیز نتیجه گیری ها کار "عقل" است، چرا که نه قضیه و حکم آن مادی است و نه شناختش مادی می باشد. به عنوان مثال: از طرفی، خون قابل دیدن، لمس کردن ... و شناخت مادی می باشد. ترکیباتش نیز در آزمایشگاهها مشهود حسی می گردد - از طرفی دیگر خواص مادی چیزهای دیگری چون

اسیدها، چربی‌ها، ویروس‌ها و ... در جرگه‌ی محسوسات قابل شناخت می‌باشند - اما وقتی در حاصل تحقیقات تجربی، یک نتیجه‌گیری به عمل می‌آید که «فلان چیز علت فشار خون می‌باشد»، یا فلان ویروس، گلبول‌های سفید را از کار می‌اندازد و ...؛ کار عقل است، چرا که هیچ ماده‌ای به نام "علت یا معلول" وجود ندارد و ماده نیز نمی‌تواند حکم عقلی دهد و یا آن را با صدور یک حکم کلی برای همگان تعمیم بخشد. پس در مباحث عقلی، عقل ابزار شناخت است و عقلانیت روش شناخت.

شناخت اسلام:

شناخت اسلام نیز مانند هر شناخت دیگری، بر اساس یک اصول ثابت شناختی حاصل می‌گردد. هیچ فرقی در مقوله‌ی شناخت توسط انسان، بین اسلام، مسیحیت، یهودیت، بودیسم، هگلیسم، اگزیستانسیالیسم، ماتریالیسم و سایر "ایسم"ها وجود ندارد. بالاخره اسلام نوعی "جهان‌بینی" است که حاصل شناخت انسان از خود و عالم هستی می‌باشد، ماتریالیسم (ماده‌گرایی) نیز نوعی "جهان‌بینی" می‌باشد و هر دو باید با "عقل" شناخته، اثبات یا نفی گردند.

عقل یک ظرف خالی نیست:

استعداد آدمی برای حصول علوم اکتسابی، مانند یک ظرف خالی و یا یک حافظه (هارد) خالی می‌باشد. البته تفاوتش با ظروف (حافظه‌های دیگر) این است که نه تنها محتوا آن را پر نمی‌کند، بلکه سبب بزرگتر شدن آن می‌گردد. چنان که توان یک کودک به حد فراگیری جبر و مثلثات نمی‌باشد و هنوز باید اعداد و چهار عمل اصلی را فراگیرد، اما هر چه بیشتر فراگیرد، توانش نیز مضاعف می‌گردد، فلسفه، کلام، ریاضی محض و هندسه‌ی فضایی را نیز به خوبی فرا می‌گیرد. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«كُلُّ وِعَاءٍ يَضِيقُ بَمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءُ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ» (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۵)

ترجمه: [فضای] هر ظرفی به واسطه‌ی آن چه در آن می‌ریزند تنگ می‌شود، به جز ظرف علم، که به واسطه‌ی علمی که در آن می‌ریزند، وسیع‌تر می‌گردد.

* - اما، عقل چنین نیست، چرا که کار "عقل" شناخت معقولات است و اگر قرار باشد که از همان ابتدا ظرفی خالی باشد، هیچ‌گاه نمی‌تواند چیزی را بشناسد. بنابراین هر عقلی، از اطلاعات کلیه‌ی اولی و چارچوب تطبیق و تصدیق برخوردار می‌باشد و سپس موضوعات گوناگون را به آن قالب و چارچوب ارجاع می‌دهد و اگر منطبق بود، می‌پذیرد.

به عنوان مثال: "عقل" بدون هیچ معلم و تعلیمی می‌داند که هر معلولی، علتی می‌خواهد. حال ممکن است که علت را نشناسد و برای شناخت آن رشد علمی لازم باشد، اما این قانون کلی را می‌شناسد. لذا حتی یک عوام جنگل نشین عصر حجر نیز برای شکار حیوانات، از چوب و سنگ، نیزه می‌سازد.

هر عقلی می داند که "هر حرکتی، محرک می خواهد»، حال فرقی ندارد که عقل یک پیرزن عوام ریسنده باشد و یا عقل و علم ارسطو در ذکر قوانین حاکم بر «حرکت و محرک».

● وجود خداوند متعال، با عقل شناخته می شود و اگر کسی بخواهد تکذیب، انکار و تکفیر بنماید نیز باید دلایل و براهین عقلی اقامه نماید، نه این که شعار دهد.

● ردّ مطلق حقایق عالم هستی محال عقلی است، لذا کسی نمی تواند "اصول" را رد کند، بلکه فقط "بدل" می سازند. مثلاً می گویند: موجودی تحت عنوان خدا، خالق، آفریدگار و ... وجود ندارد، بلکه تصادف اولیه، انفجار بزرگ (بیگ بنگ)، عامل پیدایش و خالق آفرینش بوده است! خب این نیز ضمن نفی خالق علیم و حکیم، ادعای آفریدگاری دیگر است که اثباتش دلیل عقلی می خواهد - با تجربیات حسی، نه وجود خداوند سبحان اثبات می گردد و نه نفی - چنان که تصادف و انفجار و ازلیت ماده و ... نیز با علوم تجربی و حسی، قابل اثبات یا نفی نمی باشند؛ بلکه باید از نتایج تجربیات، نتیجه عقلی بگیرند و اقامه دلیل و برهان نمایند.

سلسله مراتب شناختی:

شما می گوید: امروز به یقین هیچ بارانی نمی بارد! اگر از شما پرسند: "چرا؟" یعنی علتش را می پرسند که کار عقل است. پس شما پاسخ می دهید: «اکنون هیچ ابری در آسمان نیست (حسی) - کاوش های علمی در هواشناسی نیز نشان داده که هیچ توده ای ابری در نزدیکی ها نیست (حسی) - بادی هم نمی وزد ... (حسی) - پس، علت لازم جهت تجمع ابر و بارش باران فراهم نگردیده است، تا معلولش (بارش باران) پدید آید. این "پس" بیان یک نتیجه عقلی (در اصل علیت و قواعد آن) می باشد.

● شناخت اسلام عزیز نیز خارج از این چارچوب عقلی نمی باشد؛ اگر به عقل اثبات شد که عالم هستی آفریدگاری حیّ، علیم، حکیم و قادر دارد، اولوهیت و ربوبیت او نیز اثبات می شود و بالتبع اصل دوم عقلی که وجود "معاد" است، اثبات می گردد، چرا که هیچ علیم و حکیمی، کار بیهوده و عبث نمی نماید.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (المؤمنون، ۱۱۵)

ترجمه: آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟!

اصول و فروع:

اسلام، یک کلمه نیست، بلکه یک جهان بینی، یک و یک راه و رسم زندگی با هدفی مشخص می باشد، پس اصول و فروعی دارد.

● شناخت عقلی این دو اصل (توحید و معاد)، ضرورت نبوت و رسالت و بالتبع وحی را به اثبات عقلانی می رساند و این سه اصل، ضرورت استمرار هدایت، و وجود ولایت و امامت را تثبیت می نماید، چنان که وجود معاد، خود دلیل بر "عدل الهی" می باشد.

● - فروع اسلام (قوانین = احکام = شریعت) نیز به واسطه‌ی اصولش شناخته و پذیرفته می‌گردد. فرض کنید که در اصول انسانی و اخلاقی، می‌گوییم: "ظلم بد است"، اگر بپرسند: چرا؟ می‌گوییم: چون حق و حقوق را ضایع می‌کند و این به ضرر انسان و جامعه می‌باشد و مانع از رشد و کمالش می‌گردد - یا می‌گوییم: قانون مالیات چنین است، و اگر بپرسند: چرا؟ می‌گوییم: مصوبه مجلس است...؛ یعنی همیشه فروع را به اصول ارجاع داده و می‌شناسیم و می‌پذیریم. لذا اگر کسی بپرسد: چرا نماز صبح دو رکعت است و چرا سجده به این شکل است، دیگر به او از "چاک‌راه‌های مادی" سخن می‌گوییم؛ بلکه می‌گوییم: آن خدایی که به عقل اثبات شد، به آن رسولی که به عقل اثبات شد، فرموده چنین نماید، تا رشد کنید و به کمال برسید - (البته منظور این نیست که فواید مادی را نشناسیم، بلکه منظور این است که اولاً حکمت‌ها به فواید مادی خلاصه نمی‌شوند و ثانیاً طریق اثبات وجوب، لزوم و ضرورت، الزاماً فواید و یا مضار مادی شناخته شده نمی‌باشند).

اسلام و مسلمانی:

اسلام، یک حقیقت است؛ دین الهی است؛ راه و رسم زندگی عاقلانه، عالمانه و هدفدار است... و خلاصه آن که یک "باید عقلی و علمی" برای تسلیم، اطاعت و تبعیت می‌باشد، اما دلیل نمی‌شود که همگان مجبور به پذیرش آن و آن هم به صورت کامل و تمام باشند و یا هر کس که نامش را حمل کرد، خودش هم مسلمان باشد! چنان که در سایر ادیان، مکاتب و باورها نیز چنین است.

عدل و عدالت فردی و اجتماعی نیز یک حقیقت و یک باید است، بطلان برتری نژادی (نژاد پرستی) نیز یک حقیقت است - نوع دوستی و رعایت حقوق دیگران نیز یک حقیقت و باید است، اما همگان نپذیرفته و رعایت نمی‌کنند، حتی بزرگترین مدعیانش (نظام اسکتباری غرب به سرکردگی امریکا)، بزرگترین خائنان به این اصول عقلی می‌باشند.

پس بسیار فرق است بین "اسلام" که یک حقیقت است، با "مسلمانی" که یک پذیرش می‌باشد، چنان که فرق است بین "دموکراسی" با "دموکرات" بودن - یا حقیقت "روشنفکری"، با "روشنفکر بودن".

● - همگان می‌دانند که "سلامتی" یک اصل است و خوب و لازم است، اما نه همگان رعایت می‌کنند و نه همگان سالم هستند. حال آیا می‌توان با استناد به بیماران، اصل سلامتی را رد نمود؟!

جنگ تبلیغاتی:

بنابراین، نه در صدر اسلام، تمامی کسانی که نام مسلمان را بر خود گذاشته بودند، واقعاً و از هر حیث [هر کس به اندازه ظرفیتش] مسلمان بودند، نه اکنون چنین است.

از این‌رو، ضد تبلیغ علیه اسلام و ترویج اسلام هراسی، - آن هم پس از آن که انگلیس وهابیت را بر مرکز جغرافیایی اسلام (مکه و مدینه) حاکم نمود و وهابیت نیز به امر امریکا و به نفع اسرائیل، گروهک‌های تروریستی

چون: منافقین خلق برای ایران، و طالبان، القاعده، داعش، النصره، بوکوحرام و ... (که همه یک سازمان و تشکیلات هستند) را به جان مسلمانان انداخت - فقط یک تاکتیک در جنگ نرم می باشد.

امروز جنگ ما (چه در داخل و چه در خارج)، نه جنگ نظامی است و نه حتی صرفاً جنگ اقتصادی؛ بلکه "یک جنگ تمام عیار تبلیغاتی" می باشد.

● - سلاح تبلیغات (رسانه ها و ...) در اختیار آنان است، اما "سپر در برابر ضد تبلیغ" که همان "عقل و وحی" است، در اختیار ماست. اگر درست استفاده نماییم.

پیامبر اکرم (ص) تجربیات خاصی چون معراج داشته اند، پس چرا از مردمانی که از تجربه معراج عاجزند، خواسته شده تا قبول و باور کنند - خدا برای حضرت ابراهیم (ع) مرده زنده می کند، ولی از او می خواهد که مردمان را با شکستن بت هایشان به توحید هدایت کند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همیشه ابتدا یک حکم غلط صادر می گردد و سپس به اسلام نسبت داده می شود و سپس مورد نقد قرار می گیرد.

● - هرگز از مردمان خواسته نشده که ابتدا به ساکن، معراج را قبول کنند، بلکه خواسته شده که ابتدا توحید و معاد را به عقل بشناسند، به قلب ایمان آورند و در عمل هدف بگیرند. بالتبع این شناخت عقلی و باور قلبی، ضرورت نبوت و وحی پذیرفته می شود و بالتبع آن، ضمن معارف و احکام، اخبار گذشتگان، آیندگان، انبیا و احوالاتشان، غیب و قیامت نیز بالتبع پذیرفته می شود.

مگر بیش از ۸ میلیارد انسان به فضا رفته اند که اخبار فضانوردان را می پذیرند، یا مگر تمامی آنها پزشک هستند که دستاوردهای پزشکی را می پذیرند، مگر در گذشته زیسته اند که اخبار مورخان را می پذیرند و ...؟! اما نوبت به اسلام که می رسد، تجربه ی شخصی را بانه برای عدم درک و قبول قرار می دهند!

● - پس، خوب دقت کنیم که الان مشکل چیست؟! آیا کسی که خداوند سبحان را شناخته و قبول دارد، انبیایی چون حضرت ابراهیم و خاتم الانبیاء را نیز شناخته و قبول دارد، حال به هدایت خداوند علیم، حکیم، رب و سبحان در مورد مأموریت هدایت توسط رسولانش ایراد می گیرد؟! اگر ایراد می گیرد، مشککش در همان گام نخست [خداشناسی] و سپس خداپرستی می باشد، نه سایر مسائل.

فضایل:

بیشتر توصیفاتی که خداوند متعال در مورد انبیایش فرموده [علیم، معلم، حکیم، مؤمن، متقی، صالح، تواب، شاکر، طاهر،]، در مورد سایر بندگان مؤمنش نیز بیان نموده است، چنان که حتی در مورد صلوات بر ایشان

فرمود: صلوات خداوند و فرشتگان بر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله است، پس شما نیز بر ایشان صلوات بفرستید تا "صلّ و وصل" شما از طریق رحمة للعالمین، به ارحم الراحمین برقرار گردد، و در مورد سایر بندگان مؤمنش نیز عین همین صلوات را بیان فرمود:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الأحزاب، ۴۳)

ترجمه: اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکیها به سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است.

● - و چنان که ایشان را "رحمة للعالمین" قرار داد و به تمامی مؤمنان و بندگان متذکر شد که سعی کنید تجلی اسم "رحمت" خدا باشید تا مشمول رحمتش گردید، پس بر دیگران و به ویژه بر والدین، بال رحمت بگشایید «وَاحْفَظْ هُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ / الإسراء، ۲۴».

● - وحی را به ایشان نازل نمود تا به ما ابلاغ نمایند و معجزات را نیز به دست آنها محقق نمود تا به ما نشان دهند.

اخلاص در بندگی:

از تفاوت اصلی بسیاری از دیگران با آنها این است که آنها در کار خدا فضولی نمی کردند، بلکه با اخلاص تمام، تابع و تسلیم بودند. نمی گفتند: چرا برای آن پیامبر جبرئیل علیه السلام را فرستادی و برای من سایر فرشتگان وحی را - یا چرا به آن یکی وحی را با فرشته فرستادی و به من در خواب وحی فرستادی - چرا به او کتاب دادی و به من ندادی و ...

اما برخی از بندگان، که عموماً بسیار متکبرانه و جاهلانه از بندگی سر باز می زنند، بسیار متکبرانه معترض نیز می شوند که چرا وحی به پیامبر را از طریق فرستادی و وحی به من را از طریق پیامبر؟! چرا لوح را موسی علیه السلام، فرشته بیاورد، اما برای من موسی (ع) بیاورد؟! چرا قرآن را برای پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله جبرئیل بیاورد، اما برای من پیامبر بیاورد؟! چرا امامان را امام قراردادی ما را امت و ...؟!

نبوت و امامت:

حال اگر به او بگویند: تو به سلسله مراتبش چه کار داری، همان قرآنی که به ایشان نازل شد، توسط ایشان به تو ابلاغ گردید و اگر به ایشان فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، به تو نیز فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و تو نیز این وحی را به دیگران ابلاغ می کنی و می گویی، خداوند فرمان داده که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». می گوید: نه این قبول نیست، بلکه باید همین طور که من در گوشه ای نشسته ام، ناگهان جبرئیل برای من نازل شود و وحی بیاورد!

اگر بگویند: تو نیز "امامی" و بسیارند کسانی که از تو تبعیت می‌کنند، یا می‌توانند تبعیت کنند و یا اگر در صراط مستقیم باشی، باید که از تو تبعیت کنند؛ می‌گوید: نه چرا من علی بن ابیطالب، یا حسن بن علی و حسین بن علی علیهم السلام نشدم؟!

معراج:

خداوند متعال ایشان را به معراج برد و معراج بالا بردن است و روزی ۵ مرتبه بندگان مؤمنش را به معراج می‌برد، لذا فرموده‌اند: «**الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ**». حالا اگر کسی به گونه‌ای اقامه نماز می‌نماید که نه تنها بالا نمی‌رود، بلکه از آن چه هست پایین‌تر نیز می‌رود، مشکل از خودش می‌باشد.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، عبد خالص و تسلیم امر بودند، نه سؤال کردند که مرا کجا می‌برید و نه معترض شدند که چرا اینطوری می‌برید و آنطوری نمی‌برید، اما برخی از ما برای خدا تعیین و تکلیف می‌کنند که «نه، این نشد، باید مرا نیز همانگونه به معراج ببری که او را بردی!»! حال اگر بگویند: تو نیز همانگونه از عقل، علم، حکمت و وحی و آن چه به تو ارزانی داشتیم با بصیرت و اخلاص بهره‌برداری و بندگی کن تا تو را نیز به معراج ببرم، می‌گوید: «نه دیگه نشد، همین طوری ببر تا درک و قبول کنم!»!

زنده کردن مردگان:

به دست حضرت ابراهیم علیه السلام، پزندگانی از گِل ساخت و آنها را زنده کرد و یا فرمود: پزندگانی را بکش و آنها را صدا کن تا نزد تو بیایند؛ به دست حضرت عیسی علیه السلام و شاید برخی دیگر، مردگانی را زنده نمود ... - حُب در هر آنی خود ما را می‌میراند و زنده می‌کند. از نطفه‌ی مُرده‌ی ما انسان زنده می‌آفریند و ...، اما نمی‌خواهیم ببینیم؟! لذا ما معترض می‌شویم که نه این قبول نیست، بلکه حتماً باید دیگری بمیرد و من بالای سر جسدش بروم و یک دستی روی آن بکشم و زنده شود، تا درک و باور کنم! خداوند نیز می‌فرماید: «خودت باید زنده باشی تا بتوانی باذن من زنده کنی، پس برو اول باذن الله یک دست الهی روی سر و قلب خود بکش تا زنده شوی، سپس برو سراغ آن بندگان من به خاطر استضعاف فکری یا غفلت و جهالت و یا ظلم دیگران، مرده‌اند و باسم الله دست رحمتی بر سر آنها بکش تا باذن الله زنده شوند!»!

از ما چه خواسته است:

خداوند متعال به فرشتگانش بدن مادی نداد و از آنها نخواست که شهوتی که ندارند را کنترل کنند و با نامحرم نیامیزند - به حیوانات عقل نظری و عقل عملی و اراده و اختیار آدمی را نداد و از آنها نخواست که نشانه شناسی کنند، معارف را بیاموزند، عمل کنند و به دیگران بیاموزند - از بانوان نخواست که مرد باشند و از آقایان نخواست که زن باشند - تکلیفی بر کودکان قرار نداد و به بلوغ رسیدگان را از تکلیف معاف ننمود - از درخت نخواست که مانند آدمی، رو به قبله‌ی مشخصی رکوع و سجود نماید، از انسان نیز نخواست که سایه و میوه‌ی درختی

بدهد، بلکه فرمود: سایه‌ی تو، همان سایه رحمت الهی است و میوه‌ی تو همان عمل صالح و آثار آن برای دیگران و فرزندان نیکو و باقیات الصالحات می‌باشد.

بنابراین، از پیامبران و اوصیای ایشان نخواست که "امت و پیرو" باشند و از ما نخواست که مانند آنها عبادت و زندگی کنیم و عهده‌دار تمامی وظایف آنان باشیم؛ بلکه هر مخلوقی را "بِقَدْرِ مَقْدُور = بر اساس اندازه‌های معینی" و برای جایگاه و حکمتی آفرید و از انسان خواست که خودش باشد و به تکالیفش عمل نماید.

بت شکنی حضرت ابراهیم علیه السلام:

شما نمی‌توانید به دانش آموز کلاس اول دبستان، جبر و مثلثات و هندسه فضایی یاد دهید؛ همین دنیایی که شما می‌بینید، آنها نیز می‌بینند، اما درک شما را ندارند.

حضرت ابراهیم علیه السلام، مقامات خلّت، نبوت و رسالت را طی نمود و به امامت برگزیده شد، هیچ تردیدی هم به دلش راه نداشت، اما دوست داشت با چشم ببیند، خدا نیز به او نشان داد. اما مردمان آن زمان [مانند بسیاری در این زمان]، حتی در کلاس اول توحید ثبت نام نیز ننموده بودند و بت می‌تراشیدند و آنها را می‌پرستیدند! پس به عنوان درس اول، فرمود: بت‌هایشان را بشکن، تا ببینند و بفهمند که آنان حتی شعور و ادراک و قدرت دفاع از خود ندارند، چه رسد به این که اولوهیت داشته باشند.

اما کسی که خود را از جهالت و حماقت شرک و بت‌پرستی سنتی و مدرن دور نماید و در فضای توحید و جرگه‌ی موحدان قرار گیرد و کمی خودش را برای او خالص نماید، هم وحی را دریافت می‌کند - هم دارای علم و حکمت می‌گردد - هم به دیگران می‌آموزاند - هم در هر لحظه، معجزاتی چون زنده کردن مردگان را می‌بیند - هم خودش باذن الله زنده می‌کند - هم واسطه‌ی فیض و رحمت الهی برای دیگران می‌گردد - هم فرشتگان به امر الهی برای دعا، خدمت و حفاظت از او گسیل می‌گردند و ... به قول حافظ:

« فیض روح القدس از باز مدد فرماید - دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد.»

پس مشکل ما، مقامات انبیا، رسولان، اوصیا و اولیای خدا نیست، بلکه مشکلمان این است که اولاً قدر نعمت‌هایی که به خودمان داده شده است را نمی‌دانیم - ثانیاً خداوند متعال را بندگی نمی‌کنیم - ثالثاً به جای تسلیم، معترض می‌شویم که چرا چنین کرد و چنان نکرد، چرا آن چه به او داد را به من نداد - یا اگر به من نیز داده است (مانند وحی در قرآن کریم)، چرا مستقیم نداد - و رابعاً این که خود را علیم‌تر و حکیم‌تر از او دانسته و می‌گوییم: باید چنین و چنان کند! و خلاصه بمانه بمانه، برای توجیه غفلت‌ها و بی‌توجهی‌ها و عدم انجام تکالیف بندگی.

قوانین حاکم بر جهان را خداوند مقرر نموده است؛ آیا شفای بیماری که پزشکان جوابش کرده‌اند، یعنی تغییر قوانین خلقت به خاطر او؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا قرار دادن ژنراتور، کنتور، فیوز، کلید قطع و وصل، هادی‌ها، غیر هادی‌ها، تغییر ضخامت کابل‌ها و سیم‌ها و ... در مسیر جریان برق، قوانین حاکم بر آن را تغییر می‌دهد؛ یا در چارچوب همان قوانین حاکم بر الکتریسته می‌باشد؟

علم انسان، بسیار محدود است و خودش بسیار متکبر. آدمی با تمامی علمی که کسب می‌کند، تا آنجا جاهل (بی‌خرد، نه بی علم) و متکبر می‌گردد که اگر چه خود و عالم هستی را مخلوق می‌بیند، اما خالق را تکذیب و تکفیر می‌نماید! آدمی از روی جهل و تکبر، به صورت خواسته و ناخواسته، در عین حال که اذعان دارد: نه خود را کامل شناخته است و نه عالم هستی را، باز هم علم خداوند علیم و حکیم را با علم خودش مقایسه می‌نماید و گمان دارد که آن چه او می‌داند، همه چیز است و آن چه او نمی‌داند، لابد [العیاذ بالله] خدا هم نمی‌داند و یا آن چه او نمی‌تواند، او نیز نمی‌تواند!

* - پزشکان اعصار گذشته، بیماری‌های بسیاری را بدون علاج می‌دانستند، تا آن جا که وقتی طاعون به شهری می‌آمد، طاعون‌زده و خانواده‌اش را در خانه حبس می‌کردند، درب و پنجره‌ها را از بیرون با چوب می‌بستند تا از گرسنگی و تشنگی و بیماری، همانجا بيمزند و بعد خانه را با اهلش به آتش می‌کشیدند، اما امروز اصل ویروس را ریشه کن می‌کنند، دیگر از طاعون، وبا، فلج اطفال، مالاریا و ... خبر چندانی نیست، مگر در یک منطقه و به خاطر شرایط ویژه.

در زمان حضرت عیسی علیه السلام، پزشکان که معروف به حکیم بودند، با آداهای جن‌بازی و ...، خود را خدایان مردم می‌خواندند؛ معجزه هم این شد که کور مادرزاد به دست رسول خدا علیه السلام بینا شود، یا حتی مرده زنده گردد.

* - اما، همین بیماری‌های قدیمی نیز به رغم این همه پیشرفت علمی، هنوز کشته می‌گیرند؛ بیماری‌هایی چون مننژیت و ذات الریه، هنوز هم در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان نیز کشته می‌گیرند، چنان که بیماری‌های جدیدی نیز پدید می‌آیند [مانند ایدز]، که پزشکان دست کم در یک دهه می‌گویند که هیچ معالجه‌ای ندارد، اما بعدها راه مداوا و حتی پیش‌گیری را پیدا می‌کنند.

قوانین و معجزات:

بنابراین، انسان عاقل نباید علوم حاکم بر خلقت و طبیعت را به اندازه کشفیات خودش محدود ببیند، چنان که خود اذعان دارد که هنوز چیز زیادی کشف نکرده است.

"معجزات" نیز خارج از چارچوب علم نمی‌باشند؛ خارج از چارچوب همان نظام و قوانین علمی حاکم بر عالم و طبیعت نمی‌باشند، منتهی "معلوم" نمودن آن، یا به تعبیری ظهور و بروز، کار علیم قادر است. فراموش ننماییم که عالم هستی، تجلی علم خداست که بشر برخی از چگونگی‌ها آنها را کشف می‌نماید؛ ولی در عین حال، خداوند متعال محکوم، محدود و مقهور خلق خودش و آن چه از علم بروز و ظهور داده نمی‌باشد، علم، قدرت و اراده‌اش تا حدی نافذ است که "کُنْ فَيَكُونُ" می‌نماید:

« بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (البقره، ۱۱۷)

ترجمه: [او] پدید آورنده آسمان‌ها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید فقط می‌گوید [موجود] باش پس [فورا موجود] می‌شود.

حال آیا می‌توان گفت: چون من ندانستم که چگونه چنین می‌نماید، پس لابد تغییر قوانین است؟ یا باید گفت: « كُنْ فَيَكُونُ » نیز همان ظهور و بروز علم، حکمت، قدرت و مشیت الهی می‌باشد.

تغییر سلسله علل حاکم:

همان‌طور که در متن سؤال مثال زدید، آب در مثبت صد درجه به جوش می‌آید و در منفی صفر درجه یخ می‌زند، و البته طول مدت رسیدن به نقطه انجام و جوش نیز متناسب با ظرفیت آب و میزان شدت حرارت یا برودت می‌باشد.

حال، آیا اگر کسی میزان آب را کم و زیاد نماید، یا شدت حرارت و برودت را کم و زیاد نمود، یا عوامل دیگری مثل آفتاب، سایه، باد، موانع اثر مستقیم و ... را کم و زیاد نماید، یا در آب نمک بریزد، آیا قوانین کلی را تغییر داده است؟ یا آن که شرایط را تغییر داده تا در چارچوب همان قوانین علمی، طول مدت متغیر گردد و یا عوامل دیگر دخیل گردند و اثر بگذارند، تا نتیجه تغییر کند.

● - بیماری را در نظر بگیرد که پزشک برای او دارویی تجویز می‌کند و او با مصرف آن دارو، طبق تجویز بهبود می‌یابد. آیا قوانین تغییر یافته است؟ یا طبق همان قوانین، علل و عوامل دیگری با آثار دیگری شرایط را تغییر داده‌اند؟!

بدیهی است که اگر این قوانین ثابت نبودند، هیچ کشف علمی و بالتبع ابزارسازی ممکن نبود و نه تشخیص بیماری ممکن می‌شد و نه امکان داروسازی.

پس، قوانین دیگری هم وجود دارند که یک عده می‌دانند و یک عده نمی‌دانند؛ منتهی برای آنان که نمی‌دانند، بسیار عجیب به نظر می‌رسند.

شما امروز در کشورهای آسیای غربی، کارهای عجیبی می بینید، چنان که در کلیبی پخش شد: «یک نفر حتی بدون این که دستانش را بشوید و یا از ابزار جراحی و ... استفاده کند، شکم را با انگشتانش باز می کند، آپاندیس را با دستانش جدا می سازد و در می آورد، سپس به جای بخیه، دستش را روی جراحت و بریدگی می کشد و آن به هم آمده و جوش می خورد»؟! آیا قوانین به هم ریخته، یا او علم به قوانین و قدرت دیگری دارد؟! در ایران نیز نمونه های معاصر داریم که مثلاً دیسکی را که تمامی پزشکان متبحر، چاره ای برایش جز جراحی نمی شناسند، با چند بار ماساژ ساده، بهبود می بخشد؛ آیا آنان قوانین حاکم بر طبیعت و بدن را تغییر می دهند و یا طبق قوانین، با توجه به شناخت، علل دیگری را فراهم می سازند؟!

انتظارهای به جا یا بی جا:

به کوتاهی قد، بسته شدن سن رشد قد، تلاش، امید و ناامیدی اشاره نمودید. بله، به هر دلیلی ممکن است که عوامل دیگری سبب گردند تا قد انسان پس از بسته شدن سن رشد قد نیز بلندتر شود، اما این که "امکانش هست" دلیل آن نمی شود که آدمی در اوهام و خیالات فرو رود. فرض کنید: وارد صحرایی شده اید که می گویند: بیست سال است باران ندیده است. حال پرسید: «آیا امکانش هست که اینجا نیز باران ببارد»؟ چون امر محالی نیست، پاسخ این است که بله امکانش هست. اما تحقق این امکان صدها و هزاران شرایط دیگر نیز می خواهد که در این بیست سال فراهم نشده است. پس چه بسا بیست سال دیگر هم فراهم نگردد.

● - گاهی انسان اصرار دارد که آروز یا آرزوهایی، در مدت زمانی که در نظر دارد، برایش محقق گردند، اما به هزاران دلیل، یا شرایط تحقق مساعد نیست و یا به هزاران دلیل و حکمت دیگر، اصلاً نباید آن آروز محقق گردد. حال او باید چه کند؟! آیا دچار اوهام شود و بگوید: «اگر چه هیچ شرطی مساعد نمی باشد، اما چون محال عقلی و علمی نیست، و خداوند نیز هر کاری بخواهد می تواند بکند، پس شبانه روز به این فکر و خیال اصرار می ورزم»؟! یا آن که باید با توجه و کمال بخشیدن به سایر استعدادها، آن نقیصه را بپوشاند و جبران نماید؟! ***

دوستم احکام اسلام و علما را قبول ندارد! می گوید: مردم احکام عبادی را از روی عادت انجام می دهند - پشت مغز حافظه ای است که همه چیز آنجا ذخیره می شود و اگر انسان بتوان تغییر دهد، انسان موفق می شود و ...، نمی دانم چه پاسخی دهم؟! *

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا او خودش برای قبول نداشتن‌ها و ادعاهای خود دلیل عقلی دارد؟! یا او فقط متکبرانه ادعا می‌نماید و شما دلسوزانه منفعل شده و دنبال پاسخ برای او هستید!؟

یکی از ویژگی‌های آدمی، "عادت" است که بر اثر تکرار ایجاد می‌شود. البته عادات فقط نسبت به عمل‌های عبادی یا سایر رفتارها ایجاد نمی‌گردند، بلکه عادات‌های ذهنی هم داریم.

الف - این عادت‌ها، برخی خیلی خوب هستند و اساساً انسان باید به خوب فکر کردن، خوب عمل نمودن و خوب حرف زدن عادت بکند، تا جایی که به اصطلاح "ملکه‌ی" او شود، یعنی آن عادت با ساختار و شاکله‌اش عجین گردد. مثل کسی که عادت نموده اول او سلام دهد، خواه به بزرگ یا به کوچک - یا عادت کرده هر شب نیم ساعت کتاب بخواند و یا عادت نموده که نمازش را همان اول بخواند و

برخی عادت‌های ذهنی و عملی نیز بسیار بد نیز پدید می‌آیند؛ مثل کسی که عادت به مسخره کردن یا فحاشی دارد و حتی سلام و علیک او با خویشان و دوستانش نیز با دو سه تا فحش آبدار همراه می‌شود - یا کسی که عادت به دروغ گفتن نموده است - و یا کسی که عادت کرده نماز نخواند - و یا کسی که انجام گناهان گوناگون عادت کرده است.

الف / ۱ - از جمله عادت‌های خیلی بد ذهنی، روانی، اخلاقی و گفتاری، این است که آدمی، نادانی‌ها، جهل‌ها، غفلت‌ها، بی‌قیدی‌ها و سایر ضعف‌ها و کاستی‌های اخلاقی و رفتاری خود را با متهم و محکوم نمودن دیگران توجیه کند، و عادت مسخره نمودن دیگران را به سایر عادت‌های زشت خود بیفزاید.

ندیدید تا به یک کاسی می‌گویید: "چرا گرانفروشی می‌کنی؟! یا "چرا چک بی‌محل صادر می‌کنی" یا ...؟! پاسخ می‌دهد: «ای بابا! آنقدر کلاهبرداری‌های کلان وجود دارد که کار من مقابل آنها هیچ است!»! درست مثل این است که به کسی بگویید: مبادا جنایات کنی! و او بگوید: «ای بابا! سردمداران دنیا، همه جنایتکار هستند!»! یا بگویند: «حقوق مردم را ضایع مکن و به آنها ظلم نکن» و او پاسخ دهد: مدعیان حقوق بشر همه ظالم هستند!

● - پس، سعی کنیم که به درست فکر کردن، خوب عمل کردن، منطقی بودن، رعایت تقوا و اخلاق حسنه، خوب و حکیمانه حرف زدن، حُسن نیت، اخلاص در عمل و سایر حسنات، عادت نماییم.

ب - عادت بد است که آدمی نفهمد "چه می‌کند و چرا؟! اما اگر کار خوب باشد و شخص بفهمد که «چه می‌کند و چرا» که عادتش کمال است، چرا که چنین عادتی که به آن "اخلاق عملی" نیز گفته می‌شود، سبب می‌گردد تا اولاً کار سخت به نظر نیاید، و ثانیاً مقطعی و دفعی و برای یک یا چند بار به صورت حادثه‌ای یا انفعالی نباشد. مثل کسی که عادت نموده هر روز صبح دست و صورت خود را بشوید و مسواک بزند - لباس تمیز بپوشد - یا شب‌های جمعه دعای کمیل بخواند.

حافظه پشت مغز:

برخی چنان از طبیعت یا فیزیک بدن انسان می گویند که گویی آن را خودشان خلق کرده اند و یا دست کم خدا خلق نموده است! لذا تا یک کشفی می کنند، با آن خُرده علم خود، به جنگ خدای خالق آن می روند! مثل ماده گراها که می گویند: چون آفتاب به آب اقیانوس ها می تابد - آب بخار می شود - باد آن را به حرکت در می آورد و بالاخره در شرایطی باران می بارد، پس نباید گفت که خدا باران را پدید آورده و از آسمان نازل می نماید! گویی فقط کاری خدایی است که خارج از نظام آفرینش خودش باشد!

بدیهی است که آدمی دارای روح و جسم است و هر دو خلقتِ خداست. مغز را با تمامی پیچیدگی هایش خلق نموده و سپس امر به تعقل، تفکر و تذکر [یادآوری] نموده است. چنان که چشم، گوش، دست و پا را خلق نموده و امر به عمل صالح نموده است.

بنابراین، قرار داشتن بخشی در مغز به عنوان حافظه، برای این است که یافته های عقلی، علوم اکتسابی، تجربیات گذشته، خاطرات و ... در آن محفوظ بمانند و آدمی در حرکت کمالی خود، همیشه از این محفوظات بهره ببرد و مانند یک آلزایماری زندگی ننماید؛ نه این که بگوید: «چون در مغز جایی برای حافظه است، پس نماز و سایر احکام نیست»؛ این نتیجه گیری ها، نهایت بی بهره ماندن از مغز و کاربردهایش می باشد.

علما را قبول ندارم!

از خواص جهل و غفلت، تکبر است که خود نیز سبب تشدید جهل و غفلت می گردد. برخی گمان می کنند که حق همان است که آنها قبول دارند و حقایق عالم، به تناسب قبول یا رد آنها به وجود آمده و یا نابود می گردند! کسی که به صورت مطلق می گوید: «من علما را قبول ندارم»، در واقع می گوید: «من علم و دانش» را قبول ندارم. حال آیا دنبال پاسخ عقلی و علمی برای او هستید؟! پاسخش این است که «قبول نداشته باش؛ با تأیید و یا تکذیب تو، هیچ اتفاقی در تغییر حقایق رخ نمی دهد»! بالاخره هم علم و دانش هست، و هم عالم و دانشمند و هم کسانی که بهره می برند.

نه فقط در معارف اسلامی و قرآنی، تفسیر، علم حدیث، فقه و احکام، یا فلسفه و کلام، بلکه حتی در آشپزی، نقاشی، خیاطی، بنایی، و یا حتی در فوتبال و سایر ورزش ها، کسی می تواند دانش و دانشمندان آن را رد کند که خودش علم بیشتری داشته باشد و با دلایل عقلی و علمی رد نماید.

نماز یا عبادات عادت:

نماز عادت (عادت مذموم) کشف جدیدی نیست، امام صادق علیه السلام فرمودند که بسیاری از روی عادت نماز می خوانند، و البته منظور همان عادت مذموم است. لذا بسیار فرموده اند که شاخصه ی ایمان و تقوا، زیاد نماز

خواندن نیست، بلکه مهم و نشانه‌ی ایمان، تقوا، رعایت حقوق مردم، رد امانت و عمل به وعده‌ها می‌باشد. مانند ویژگی‌های بیان شده در ابتدای سوره مؤمنون.

به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله عرض نمودند که فلانی بسیار روزه می‌گیرد - بسیار نماز می‌خواند - شب زنده‌دار است و ...؛ ایشان پاسخی ندادند تا بار سوم؛ سپس پرسیدند: «آیا عقل هم دارد؟!»؛ یعنی اگر عقل ندارد، عادت‌هایی رفتاری است که به خودش داده، و نمی‌فهمد که چه می‌کند و چرا! اما، عادت‌های دیگران، ملاک صحت و سقم نمی‌باشند. نمی‌توان گفت: «چون مردم در رانندگی عادت کرده‌اند که پشت چراغ قرمز بایستند و با چراغ سبز حرکت کنند، پس من قبول ندارم».

منابع شناخت - ایمان و عمل:

آدمی [چه مؤمن باشد و چه کافر]، متشکل از دو بُعد نظری و عملی است؛ چنان که عقل نیز به نظری و عملی تقسیم می‌شود و اخلاق نیز به اخلاق نظری و اخلاق عملی تقسیم می‌گردد. این ایمان [در امنیت قرار دادن خویشتن]، چه به خداوند متعال باشد و چه به هوای نفس خود و دیگران، به تناسب شناخت‌ها و باورهایش می‌باشد و عملش نیز به تناسب شدت ایمانش خواهد بود. حال کسی که منابع و مبانی شناخت از خود، جهان پیرامون و عالم هستی را برخی رفتارها و یا عادت‌های دیگران [حتی نه خودش] قرار داده است و نیز متهم، محکوم و مسخره کردن دیگران را تنها دلایل توجیهی برای شناخت، ایمان و عمل خود می‌آورد، چه بهره‌ای از کاربرد عقل، مغز و حافظه دارد؟!

احکام اسلامی را قبول ندارم!

هستند کسانی که بسیار متکبرانه و جاهلانه، با ژست تمام، مدعی می‌شوند که "احکام اسلام" را قبول ندارند و گمان دارند که ملاک، قبول داشتن یا نداشتن آنهاست!

احکام [چه در اسلام و چه در غیر اسلام]، یعنی قوانین و یا همان "بایدها و نبایدها"؛ بنابراین هیچ کسی بدون قانون نیست و نمی‌تواند باشد، لذا اگر قوانین ابلاغ شده‌ی خداوند علیم و حکیم را که منطبق با نظام خلقت و هدایت می‌باشد را قبول ننماید، حتماً قوانین من درآوردی هوای نفس خود و دیگران و را جایگزین می‌نماید و از آنها تبعیت می‌نماید. و البته برای اثبات حقانیت و کمال آن قوانین نیز هیچ منبع، مبنا و دلیلی به جز «من» ندارد. لذا هر چه به مذاقش نفس حیوانی‌اش خوش بیاید را قبول می‌کند و هر چه خوش نیاید را رد می‌کند و به همین دلیل، ثبات قانونی هم ندارد، یک روز به جهتی است و روز دیگر به جهتی دیگر.

حال، آیا می‌خواهید به او پاسخ‌های عقلی، نظری، علمی و ... دهید؟! خیر، بلکه در نهایت فقط باید او را متذکر [یادآوری آن چه عقلش حکم می‌کند و خودش هم می‌داند] شوید تا شاید کمی متوجه شود.

خداوند متعال، در قرآن کریم متذکر می‌گردد که وقتی عالم هستی تسلیم اوست (خلق او، تحت مالکیت، ربوبیت و فرمان اوست) و هدف غایی را شما تعیین نمی‌کنید و بخواهید یا نخواهید به سوی او می‌روید، پس اتخاذ دینی غیر از اسلام، چه منطقی دارد و چگونه به کار می‌آید؟!

«أَفَعَبِّرْ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (آل عمران، ۸۳)

ترجمه: آیا آنها غیر از آیین خدا می‌طلبند؟! (آیین او همین اسلام است؛) و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیمند، و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.

WWW.X-SHOBBHE.IR



قرآن مجید و حدیث - تیر ۹۷

آیا می‌توان گفت منظور از "ذکر خدا" در سوره رعد آیه ۲۸، امیرالمومنین علیه السلام می‌باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

یاد خدا، با مواجهه با اسم و نشانه‌ی خداوند سبحان ایجاد می‌گردد - انسان کامل، بزرگترین نشانه و اسم اعظم است - پس اهل عصمت علیهم السلام، همگی "اسم الله و ذکر الله" هستند.

هر چیزی، یا هر کاری یا هر شخصی که آدمی را از غفلت برهاند و به یاد خداوند متعال، عظمت و شیرینی بندگی و امید به لقاءش در آخرت بیاندازد و معاد، روز حساب و بهشت و جهنم را یادآور باشد، ذکر خداست.

از این رو در قرآن کریم می‌خوانیم که قرآن کریم و هر یک از آیاتش «ذکر الله» است - تلاوت آیات و دعوت دیگران به توحید و معاد، ذکر است - نماز خودش ذکر و برای یاد خداست - عبادت‌ها همه ذکر خدا هستند - انبیا، اوصیا و اولیای الهی، همه "ذکر الله" هستند، و حتی دوست و دوستی خوب که آدمی را به یاد خداوند متعال بیاندازد نیز "ذکر الله" است.

الف - این دسته از آیات قرآن کریم، یک جنبه‌ی ظاهری و یا عمومی دارند، که همگان را شامل می‌گردند، پس هر کجا که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا»، تمامی مؤمنان را شامل می‌گردد، چنان که هر کجا بفرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا»، تمامی کفار را شامل می‌گردد. مانند آیه‌ی زیر که در آن تصریح نموده تمامی صدیق‌ها و شهداء، مصادیق بارز «الَّذِينَ آمَنُوا» می‌باشند و تمامی کفار، مصادیق بارز اهل جهنم می‌باشند.

« وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ » (الحديد، ۱۹)

ترجمه: کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، آنها صدیقین و شهدا نزد پروردگارشانند؛ برای آنان است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان) شان؛ و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها دوزخیانند.

● - مؤمن، اسم خداوند متعال است، یعنی که کسی که به دیگران امنیت می‌بخشد. کسی که دیگران در پناه او به امنیت حقیقی می‌رسند. پیامبر اکرم صلوات الله علیه نیز مصداق "مؤمن" می‌باشند، پس وقتی می‌فرماید: «

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»، منظور دیگرانند که با پناه گرفتن در سایه رحمت خدا و رسولش، به رشد، کمال و بالتبع اطمینان و امنیت می‌رسند.

ب - صفات مؤمنان در آیات متعددی بیان گردیده که از آن جمله می‌توان به آیات اول سوره‌ی المؤمنون اشاره نمود « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * ...»، پس هر کسی که دارای این صفات باشد، از مصادیق "مؤمن" می‌باشد، چنان که صفات کفار، مشرکان، منافقان، مکذبان و فاسدان نیز تبیین و تشریح شده است و هر کس دارای آن صفات باشد، در زمره‌ی آنها قرار گرفته و از مصادیق آنان می‌باشند، مانند: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ - کسانی که کافر شدند، اولیایشان طاغوت [ها] هستند» و یا: « وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهْذًا الَّذِي بِذِكْرِ آهَتِكُمْ وَهُمْ يَدُكَّرُ الرَّحْمَنُ هُمْ كَافِرُونَ » (الأنبياء، ۳۶)

ترجمه: هنگامی که کافران تو را می‌بینند، کاری جز استهزا کردن تو ندارند؛ (و می‌گویند:) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می‌گوید؟! در حالی که خودشان ذکر خداوند رحمان را انکار می‌کنند. - (پس هر کسی که چنین باشد و چنین کند، مصادیق کافر است).

ج - ایمان و کفر نیز مانند سایر کمالات و نقیصه‌ها، یا حسنات و رذیله‌ها، شدت و ضعف مرتبه دارند؛ بنابراین در مقام مصادیق نیز اعلا و اسفل (صفت تفصیلی) دارند. چنان که فرمود: این بادیه‌نشینان عرب، در کفر و نفاق شدیدتر از دیگرانند: « الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا / التوبة، ۹۷ » - و می‌دانیم که افراد شقی بسیارند، اما فرمودند که «با علی! تو به دست اشقی الاشقیاء کشته می‌شوی».

ایمان به خدا و رسول او صلوات الله علیه و آله نیز شدت و ضعف مرتبه دارد، و والاترین مرتبه و شدیدترین قوت آن، در امیرالمؤمنین، ظهور، بروز و مصادیق دارد که به ایشان "امیر المؤمنین" لقب دادند و فرمودند که دیگر هیچ کس را به این صفت و لقب ننماید - چرا که سایر ائمه اطهار علیهم السلام، برای دیگران امیرالمؤمنین هستند، اما ایشان بر ائمه علیهم السلام نیز امیرالمؤمنین هستند. چنان که در خطبه‌ی غدیر خم فرمودند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، هَذَا عَلِيٌّ، أَنْصَرْتُكُمْ لِي وَأَحْفَقْتُكُمْ بِي وَأَقْرَبْتُكُمْ إِلَيَّ وَأَعَزَّمْتُكُمْ عَلَيَّ، وَاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَا عَنْهُ رَاضِيَانِ. وَ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ رِضًا (فِي الْقُرْآنِ) إِلَّا فِيهِ، وَلَا خَاطَبَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا بَدَأَ بِهِ، وَلَا نَزَلَتْ آيَةٌ مَدْحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ، وَلَا شَهِدَ اللَّهُ بِالْحَيَّةِ فِي (هَلْ أُنِي عَلَى الْإِنْسَانِ) إِلَّا لَهُ، وَلَا أَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ وَلَا مَدَحَ بِهَا غَيْرَهُ.

ای مردمان! این علی یاورترین، سزاوارترین و نزدیک‌ترین و عزیزترین شما نسبت به من است. خداوند عزوجل و من از او خوشنودیم. آیه رضایتی در قرآن نیست مگر این که درباره‌ی اوست. و خدا هرگاه ایمان آوردگان را خطابی نموده به او آغاز کرده [و او اولین شخص مورد نظر خدی متعال بوده است] . و آیه‌ی ستایشی نازل نگشته

مگر درباره‌ی او. و خداوند در سوره‌ی «هل أتى على الإنسان» گواهی بر بهشت [رفتن] نداده مگر برای او، و آن را در حق غیر او نازل نکرده و به آن جز او را نستوده است.

د - گاهی آیه، ضمن عمومیت اطلاق، تخصیص هم می‌خورد، یا ابتدا تخصیص را بیان می‌دارد و سپس نتیجه عمومی بیان می‌گردد، مثل آن که از مؤمنان بفرماید و سپس از یک یا چند نبی یاد نماید، و یا از کفار بفرماید و سپس به فرعون اشاره نماید، یا شرح کلی دهد، اما تأویل آن به شخص یا اشخاص خاصی برگردد.

سوره‌ی الرعد آیه ۲۸، از همین قسم می‌باشد.

موضوع را باید از آیه‌ی مبارکه ۲۰ آغاز نمود که بندگان را به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌نماید: **یک -** گروهی که پایبند به عهد الهی هستند و به هر که او دستور اتصال داده وصل می‌شوند. **دو -** آن گروهی که نقض عهد کرده و سپس هر را که دستور وصلش آمده قطع کرده و در زمین فساد می‌کنند.

● - سپس به ادعاها و بانه‌های سرآمده‌های گروه دوم اشاره نموده که می‌گفتند [و می‌گویند]: چرا خداوند علیم و حکیم، قرآن مجید را به او نازل نموده و به ما نازل ننموده است.

● - سپس به ویژگی‌های وصل شونده‌گان اشاره دارد، یعنی وحی به سرآمد وصل شونده‌گان نازل می‌گردد و سایر وصل شونده‌گان، از آن تبعیت می‌کنند و نافرمانان را کور دل می‌خواند.

● - می‌فرماید: ایمان آورندگان و متصلین، در راه جلب رضایت الهی صابر و پر استقامت‌اند - نماز را اقامه می‌کنند - به صورت پنهانی و آشکار انفاق می‌کنند ... - و کسانی که کافرنند، در زمین فساد می‌کنند - دائماً برای توجیه خود بانه می‌آورند - بسیار متکبرند و می‌گویند: چرا آیه بر ما نازل نشد؟! اینها ضمن آن که عمومیت دارند، بیان دلیل است که چرا آیات به ایشان نازل شد و آنها برای این امر برگزیده نشدند.

● - سپس یک عمومیت راجع به مؤمنان بیان می‌دارد و تخصیص آن نیز در درجه نخست، شخص پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می‌باشند که قرآن مجید بر ایشان نازل گردیده و سایر مؤمنان پس از ایشان در یک صف قرار دارند که سرآمدشان امیرالمؤمنین، سپس اهل عصمت علیهم السلام، و سپس صدیقین، شهداء، صالحین و ... می‌باشند و سپس به تمامی مؤمنان اشاره نموده و به آنها بشارت می‌دهد.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

ترجمه: آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»

ترجمه: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خوشا به حالشان (پاکی و خوشایندی برای آنهاست)، و خوش سرانجامی دارند.

پس مقصود، تمامی ایمان آورندگان می‌باشند که سرآمدشان پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین و اهل صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشند.

لطفا یک جواب همه فهم و ساده و مختصر بدهید که با وجود عقل، تجربه و آزمایش و علوم چه نیازی به وحی هست؟ چرا خواست و میل اکثریت را نمی‌توان ملاک قرار داد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بدیهی است که منکر توحید و معاد، نمی‌تواند وحی را قبول نماید. چه نیازی به وحی داریم، یعنی چه نیازی به خداوند متعال، علم و حکمت و هدایت او داریم؟! می‌توانیم با همین عقل ناقص و خُرده علم، عالم هستی و خود را ربوبیت و هدایت نماییم!

پرسش کوتاه است، اما ساده نیست که پاسخ ساده و مختصری داشته باشد! نمی‌شود سنگین‌ترین حقایق عالم هستی را اینطور بسیار ساده و مختصر بیان نمود. فراگیری الفبا و کمترین کلمه‌سازی با آنها نیز دست کم یک سال تحصیلی طول می‌کشد، اما برخی می‌خواهند در یک صفحه و آن هم با جملاتی ساده، همه چیز را بدانند و بفهمند!

بنابراین، فقط به پاسخ نقضی و شرحی بسیار خلاصه، بسنده می‌گردد. و کوتاه‌ترین پاسخ همین است که همان "عقل و علم"، حکم به ضرورت وحی می‌نمایند. مگر آن که آدمی نام هوای نفس و تکبر خود را "عقل و علم" بگذارد!

الف - فرمودید: «با وجود عقل، تجربه، آزمایش و علوم»؛ پس اول باید همین ادعا مورد بحث قرار گیرد، لذا بفرمایید: با کدام عقل؟ و با چه مقدار تجربه، آزمایش و علوم؟!

مگر عقل محبوس شده‌ی آدمی، برای شناخت و تدبیر چقدر است؟! عقل به نور علم می‌بیند، حالا علم چه میزان است؟ مگر میزان کشفیات، تجربیات و علوم او چقدر است که خود را از علم الهی و وحی بی‌نیاز ببیند؟!!

آدمی هنوز معترف است که حتی همین بدن خود را کامل نشناخته است و هر روز کشف جدیدی می‌نماید - و اذعان دارد که هنوز انواع گیاهان، حیوانات و حشرات روی زمین را نشناخته است، چه رسد به ویژگی‌های هر کدام را و چه رسد به موجودات زیرزمینی، دریایی، و آن چه در زمین و آسمان‌ها وجود دارد! پس به کدام علمش می‌نازد؟!!

ب - مگر این همه ظلم و جنایتی که بر مردمان، از ناحیه‌ی مدعیان عقل، علم و تجربه تحمیل نمی‌گردد؟! آیا این خوی استکباری، فقط در عصر حجر یا در نهایت قرون وسطی وجود داشته و پس از رنسانس و پیشرفت‌های علمی، مردمان همه در صلح و صفا و آرامش، طریق رشد و کمال را طی می‌کنند، و یا اوضاع به مراتب بدتر از دوران فرعون و چنگیز شده است؟!

● - جنگ‌ها جهانی اول و دوم با میلیون‌ها کشته - جنگ‌های صلیبی - قصه‌ی دروغین هلوکاست و یهودی‌کشی آلمان‌ها - پرداخت غرامت جنایات دروغین نازی‌های آلمان از جیب فلسطینی‌ها - پیدایش نظام‌های سلطه‌ی امپریالیسم و کاپیتالیسم غربی و یا کمونیسم و سوسیالیسم شرقی - جنگ تحمیلی بر ویتنام - جنگ تحمیلی و سپس تحمیل تحریم بر ایران، به خاطر این که مردم استقلال خود را می‌خواهند - جنگ صرب‌ها و کروات‌ها علیه مسلمانان بوسنی - پدید آوردن گروهک‌های تروریستی چون منافقین (مجاهدین خلق)، یا طالبان، القاعده، داعش، النصرة... برای انداختن به جان مسلمانان و کشتار بی‌رحمانه و نسل‌کشی، و حمایت آشکار از آنان، حتی در مجامع بین‌المللی - نسل‌کشی و آدم‌سوزی مسلمانان در میانمار و...، تاریخ بشر در همین قرن اخیر می‌باشد که ادعای عقل، علم، دانش و تجربیاتش از تمامی قرون بیشتر بوده است، و تمامی این ظلم‌ها و جنایات، دستاورد پیشرفت‌های امریکا، انگلیس و اروپا می‌باشد.

ج - عقل، ارزشمندترین نعمت است و البته خداداد است، نه در مدرسه و دانشگاه به دست می‌آید و نه در تولید و تجارت عرضه می‌شود، اما ادعای عقلانیت آنها دروغ است، چنان که امروزه در اندیشه‌های پست مدرنی و پسا پست مدرنی غربی، رسماً عقل و عقلانیت را رد می‌کنند، و جالب آن که بدانید رشته‌ی تحصیلی "منطق"، از دانشگاه‌های اروپایی حذف شده است!

● - اگر عقلی سالم باشد که خداشناس و معاد شناس می‌شود، پس چرا عقل‌ها در زندان نفس‌ها محبوس شده‌اند؟! از ضرورت‌های هدایت بشر، همین بیداری و آزادی عقول است که این کار "تذکرات و حیانی" می‌باشد، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام، در حکمت گسیل انبیای الهی و نزول وحی فرمودند:

... فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ،

... پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت،

لِيَسْأَلُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ،

تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمت‌های فراموش شده او را به یادشان آورند،

وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالتَّلْبِيغِ، وَ يُثَبِّرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَ يُرُوهُمْ الْآيَاتِ الْمُقَدَّرَةَ.

و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند، و نشانه‌های الهی را به آنان بنمایانند. (تج البلاغه، خطبه اول)

د - بشر تا کجا می تواند کسب علم کند و همه چیز را با تجربه به دست آورد؟! چند هزار قرن طول می کشد تا خودش و اطرافش را بیشتر بشناسد؟ تکلیف هدایت و رشد مردم، تا زمانی که خودش همه چیز در این عالم را بشناسد و آثار هر چیزی در تمام عالم را تجربه نماید، چه می شود؟!

د / ۱ - بشر چگونه می تواند اول عالم هستی (نه فقط ابتدای ماده) را تجربه کند و چگونه می تواند آخرش را تجربه نماید که حکم قطعی نسبت به اول و آخر بدهد؟!

د / ۲ - کدام کشف علمی، بدون استنتاج (نتیجه گیری) عقلی، قابل استفاده می باشد؛ اگر چه همین مقدار اندک از کشف علمی و کمتر از آن نیز برای حکم عقلی مفید است، اما شاهدیم که هنوز انکار می کنند!

د / ۳ - بشر چگونه تجربه کند که آخرتی در کار هست یا خیر؟! اگر نیست به چه دلیل؟ و اگر نیست پس این همه اصول اخلاقی و قانونی [حتی آن چه انسان خودش وضع می کند] برای چیست؟! وقتی همه از خاک پدید می آیند، یک دوره کوتاهی به شکل بشر زندگی می کنند و بعد می میرند و خاک می شوند، پس چرا هر کسی هرکاری که دلش می خواهد و از دستش بر می آید انجام ندهد؟!

بله، برای هدایت، رشد و کمال بشر همین "عقل و علم" کافیست، به شرطی که به فهم و ایمان قلبی و عمل برسد، اما چرا القا می کنند که "وحی" چیزی جز ذکری برای بیداری عقول و چیزی به غیر از علم است؟! آیا علم فقط انگل شناسی یا ابزارسازی می باشد؟!

رای اکثریت:

قدرت، نفوذ و کاربرد رای اکثریت تا کجاست؟ آیا حقایق عالم هستی، با رای اکثریت به وجود آمده اند که با رای آنها نابود گردند؟! آیا رای اکثریت، از عقل و علم و تجربه نیز کفایت می کند؟!

وقتی انبیای الهی مبعوث شدند، اکثریت مردم جاهل و کافر بودند - اکثریت مردم فاسد و ظالم بودند؛ خب باید چه می کردند، خودشان هم تابع اکثریت می شدند؟!

● - حالا بفرمایند: کدام اکثریت شرط است؟! اکثریت مردم دنیا بودایی و هندو هستند؛ هنوز در پر جمیعت ترین کشورها، که اتفاقاً به لحاظ علوم تجربی پیشرفته نیز هستند، مانند: چین، ژاپن، هندوستان و ... مجسمه های دست ساز و گاو و گوساله را می پرستند! حال چه کنیم؟ دنبال عقلانیت و نور علم برویم، یا رای اکثریت؟!

اکثریت مردم امریکا، نظام سیاسی و دولت شان را قبول دارند، حال خواه به او یا ما رأی دهند، یا کلینتون، یا ترامپ - نظام امریکا نیز نظام سلطه است، بوش با صراحت و وقاحت تمام گفت: مردم دنیا یا با ما هستند و یا علیه ما که تروریست محسوب می گردند! اکثریت آنان به مراتب بیشتر از ما می باشد، حال چه کنیم؟ تسلیم رای اکثریت گردیم؟!

اکثریت مردم دنیا، به لحاظ علمی کشف نموده و می‌دانند که مثلاً نوشیدنی‌های الکلی (مسکرات) بد و مضر می‌باشند - زنا و لواط بد و مخرب جامعه است - ربا، رشوه، رانت و پارتی‌بازی، ظلم است و ...، اما آیا اکثریت گرفتار و آلوده به همین کارهایی که خودشان بد می‌شمردند نیستند؟!

● - حال بفرمایند: اگر رأی اکثریت خلاف عقل و علم بود، چه باید کرد؟ به عقل و علم باید استناد شود و یا به رأی اکثریت؟!

*** - اگر عالم هستی، خالق دارد که دارد - اگر مقدرات (اندازه‌ها) را او قرار داده و انسان وضع نموده است، که چنین است - اگر نظام علیمانه و حکیمانه‌ای بر عالم هستی حاکم است، که هست - اگر عقل و علم آدمی کامل نیست که نیست - و اگر نمی‌تواند بر تمامی حقایق عالم هستی مالکیت و ربوبیت پیدا کند که البته نمی‌تواند - پس هدایت الهی لازم است که به دو بخشی تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود و هدایت تشریحی مستلزم وحی می‌باشد.

● - ساده‌تر و خلاصه‌تر از این نتوانستیم پاسخ دهیم؛ برای اطلاعات و معلومات بیشتر، سایر مطالب مندرج را مطالعه نمایید.

"تقیه" در کجای قرآن کریم آمده است؟

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه در قرآن مجید، به امر "تقیه" تصریح شده است، اما اگر به حسب ظاهر و به صورت مستقیم و با کلمه‌ی "تقیه" نیامده باشد، چه می‌شود؟! آیا می‌توان گفت: «رد می‌کنیم، چون مستقیماً در قرآن مجید بدان اشاره و تصریح نشده است»؟!

● - سعی کنیم که هرگز اسلام و قرآن مجید را به روش "وهابیت انگلیسی" مطالعه ننماییم و نشناسیم. این روش وهابیت انگلیسی است که ضمن بدعت‌های متعدد در اصول و فروع اسلام، ظاهر یک جلد قرآن را در دست گرفته و نسبت به هر چه که خوش‌شان نیاید و یا با منافع خودشان و اربابانشان سازگار نباشد، می‌پرسند: «در کجای قرآن آمده است»؟!

شما نیز بفرمایید: «در همانجایی که آمده نماز صبح دو رکعت و طواف کعبه هفت شوط می‌باشد» و «در همانجایی که سایر فروع و احکام و چگونگی انجام آنها تشریح شده است».

● - آیا در قرآن کریم فرموده که فقط به ظاهر آیات نگاه کنید و هر چیزی را بپرسید: «در کجای قرآن آمده است»؟! یا درست برعکس آن فرمود: «ضمن تأمل، تفکر، تعمق و تعقل در آیات، اگر چنانچه به توحید و معاد اعتقادی دارید، از رسولش و جانشینان آن تبعیت نمایید و اختلافات را نیز به ایشان برگردانید»؟
 « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا » (السَّاء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و والیان امرتان [= اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

تقیه:

اول باید بدانیم که "تقیه" یعنی چه؟ بعد ببینیم که آیا در آیات قرآن مجید یا احادیث آمده است یا خیر؟!
 "تقیه"، مانند «اتقاء، تقا و تقوی» به معنای «خود نگهداری از خطرها» می‌باشد. پس، در معنای عام، هر کجا که آدمی خود را از خطری حفظ نماید، تقیه نموده است و هر کجا که در قرآن کریم امر به تقوا نموده باشد، امر به تقیه نموده است «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»، چنان که در بیانات امیرالمؤمنین و سایر ائمه‌ی اطهار نیز "تقوا و تقیه" به یک معنا به کار رفته است و حتی به شدت تقوا، تقیه گفته شده است «اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً / نَجِّحِ الْبَلَاغَةَ، حکمت ۲۱۰».

● - این محافظت و نگهداشتن خود از خطرها، گاه به محافظت از دین بر می‌گردد و گاه به محافظت از خود (شخص).

● - گاهی واژگان در برهه‌های زمانی و شرایط خاص، از معنای عام خود خارج شده و در معنای خاصی به کار گرفته می‌شوند. مانند همین واژه‌ی "تقیه"، که گاه به معنای "پنهان داشتن یک حقیقت از دشمن، بنا بر مصالح، برای حفظ دین و یا جان، مال و نوامیس.

چنین تقیه‌ای نیز هم در قرآن کریم به آن تصریح شده است و هم در سیره‌ی اهل عصمت علیهم السلام و آموزه‌های آنان وجود داشته است و هم عقل ضرورت آن را تأیید و تصدیق می‌نماید.

تقیه در عصر رسول اعظم صلوات الله علیه و آله:

در ابتدای علنی شدن بعثت، که مسلمانان بسیار انگشت‌شمار بودند، توسط کفار مکه، مورد آزار، اذیت، شکنجه و حتی قتل قرار می‌گرفتند! در موافقی آنها را می‌گرفتند و پس از شکنجه‌های سخت، شمشیر بر گردن‌شان گذاشته و می‌گفتند: «یا اظهار براءت کنید، یا سر از بدن‌تان جدا می‌کنیم».

طبق آیه ی قرآن کریم، خداوند متعال اجازه داد به شرطی که چنین اظهاری فقط به ظاهر باشد و چنان که به قلب راه نیابد، به زبان گفته شود.

آیت الله مصباح یزدی: «عمار در لفظ اظهار برائت کرد و جانش را نجات داد؛ ولی خیلی مضطرب بود که آیا کار درستی کرده است یا نه. با حالت اضطراب خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و عرض کرد: «می ترسم هلاک شده باشم»؛ و بعد جریان را نقل کرد. این آیه نازل شد: **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ...؛** حضرت فرمودند: تو کار درستی کردی؛ تقیه کردی و جان خود را حفظ کردی؛ ولی اضطراب و شکی در ایمان پیدا نشد.» (۱)

« مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (التحل، ۱۰۶)

ترجمه: کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلب شان آرام و با ایمان است - آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان!

● - گاهی لازم است که مسلمان برای حفظ اسلام، از همه چیز و حتی جان خود و عزیزانش بگذرد (مانند کربلا) - گاهی کشته شدن او هیچ ضرورت و ثمری ندارد و می تواند با مخفی داشتن حقایق از دشمن، از دین، جان، مال و نوامیس مادی و معنوی، شخصی یا دینی و ملی خود محافظت نماید.

حکایت:

در اختناق حاکم در دوران امام صادق علیه السلام، یکی از شیعیان که همسرش باردار بود، دوست داشت که نام فرزندش را "علی" بگذارد. در سفری به زیارت ایشان رسید و از امام (ع) پرسید و ایشان فرمودند: «نامش را عمر بگذار!» او خیلی ناراحت شد، اما اطاعت امر نمود و پس از بازگشت، نام پسرش را "عمر" را گذاشت. در یکی از یورش های شیعه گشی، خیرچین ها گفتند: «فلانی به حب آل علی علیه السلام مشهور است»، مأموران برای کشتن او و خانواده اش آمدند، اما دیدند که نام پسرش عمر است و گفتند حتماً شیعه نیست و آنها را نکشتند.

تقیه نظری و عملی:

تقیه به همین معنای مخفی نگه داشتن حقایق از دشمن نیز انواع و اقسام گوناگونی دارد. یک موقع "تقیه" نظری است، یعنی کسی نه تنها اعتقاداتش را علنی فریاد نمی زند، بلکه ممکن است ناچار شود که خلاف اعتقادات قلبی خود را به زبان آورد - یک موقع "تقیه" عملی است، یا به تعبیری "تقیه در احکام" است. مانند عمل به برخی از

انواع احکام ثانوی که وقت اضطرار انجام می‌پذیرد و در قرآن کریم نیز بدان تصریح شده است. مانند خوردن گوشت حرام، برای نجات جان، به حد ضرورت. بنا بر این، تقیه بدین معنا (پوشاندن حقایق) در یکجا واجب و ضروری می‌شود - در یک جا می‌توان تقیه نمود و یا نمود - در یک جا هم به طور کلی حرام می‌شود، مانند شرایطی که تقیه موجب به خطر افتادن بقای اسلام، شود؛ چنان که امام رضوان الله علیه در جریان مبارزات فرمودند: «امروز تقیه حرام است ولو بلغ ما بلغ!».

شبهه تناقض در قرآن مجید: آیا شرک بخشودنی است؟! در یک آیه فرموده: بجز شرک هر گناهی را که بخواهد می‌آمرزد - در آیه دیگر فرموده که گوساله پرستان را بخشیدیم؟ هم برای خودم و هم برای توضیح به دوستم فقط دنبال آیه قرآن و روایت‌های قوی هستم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

دنبال پاسخ هستید یا آیه و حدیث قوی؟! اگر صد آیه و حدیث دیگر آورده شود، مثل همین آیاتی است که پیش رو دارید و برای شبهه و تناقض به آنها استناد می‌نمایید! یعنی ممکن است شبهات یا پرسش‌های دیگری در ذهن شما پدید آورند.

بنابراین، نباید مثل "اخباریون" یا "وهاپیون"، گفته شود: «فقط دنبال آیه و روایت هستیم»، آن هم ظاهرش! بلکه باید در هر آیه یا حدیثی، قدری تأمل، تعمق و تفکر نمود و اگر پاسخ به ذهن نرسید، کمی پیرامون همان مطالعه نمود.

نکته‌ی دوم آن که باید در معنا و مفهوم کلمات دقت نمود. برخی حتی معنای کلمه‌ی تعارض یا تناقض را نمی‌دانند و به جای تلاوت آیات و تفکر آنها، دائماً دنبال یافتن "تعارض و تناقض" هستند! سپس هر چه برای مقصود خود مناسب دیدند را مقابل یکدیگر می‌گذارند و با خوشحالی وصف نشدنی فریاد "یافتیم، یافتیم" بر می‌آورند و مدعی می‌شود که در آیات قرآن کریم، تناقض یافته‌اند!

● - با این روش نادرست، در هر گفتار، رفتار و کرداری و هر اتفاقی در طبیعت و ... هزاران تناقض می‌یابید. در یک آیه فرمود: خداوند ارحم الراحمین است، در آیه‌ی دیگری فرمود که سریع الحساب و شدید العقاب است - در یک آیه فرمود که "مُحیی" است و زنده می‌کند، و در آیه‌ی دیگری فرمود که "مُتئ" است و می‌میراند و ...؛ آیا به اینها تناقض اطلاق می‌شود؟! یا هر کدام مقوله‌ی مستقلی هستند که به موضوعات گوناگون و در شرایط زمانی و مکانی و احوالی گوناگون اختصاص می‌یابند. آیا اگر شما قبل از خوردن بگویید: گرسنه‌ام و بعد از خوردن بگویید: سیرم، تعارض یا تناقض می‌باشد؟!

بخشش خداوند متعال:

بخشش خداوند متعال نیز تعاریف و مصادیق گسترده‌ای دارد.

الف - بسیاری از گناهان را حتی بدون این که آدمی متوجه خطایش گردد و استغفار و توبه‌ای بنماید، می‌بخشد؛ چرا که بالذاته، رحمان، رحیم، غفور، عفو و کریم می‌باشد.

قاعده‌ی خلقت نظام‌مند این است که هر خطایی سریعاً بازتاب سوئی داشته باشد، اما می‌فرماید که این مشکلات بازتاب گناهان خودتان است، ولی خداوند رحمان، بسیاری از آنها را بخشیده که بازگشتش به شما نمی‌رسد:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (الشوری، ۳۰)

ترجمه: و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد.

ب - هر گناهی را پس از استغفار (طلب بخشش و پوشش) و نیز توبه (بازگشت از گناه به سوی خدا) می‌بخشد، اگر چه کفر و شرک باشند؛ اما شرطش همین استغفار و توبه است. شاید بسیاری از گناهان را بدون استغفار و توبه نیز ببخشد، اما بسیاری را نمی‌بخشد و کفر و شرک اساساً آمرزیدنی نمی‌باشند.

اگر قرار بود که خداوند متعال، نه تنها گناهکار، بلکه کافر یا مشرک و منافق را پس از استغفار و توبه ببخشد، که اصلاً انبیا و رسولانش را برای هدایت نمی‌فرستاد. بالاخره حضرت آدم علیه السلام، موحد و مؤمن و نیز اولین نبی بودند، پس هر چه کفر و شرک است، پس از تکثیر انسان پیدا شده است و انبیا را برای بازگشت دادن انسان به عقل و فطرت توحیدی فرستاده است. لذا حتی درباره‌ی منافقین نیز فرمود که معذب می‌شوند، مگر آنان که توبه کرده باشند و به اصلاح بپردازند:

« إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجِدَهُمْ صَيْرًا * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا » (النساء، ۱۴۵ و ۱۴۶)

ترجمه: آری منافقان در فروترین درجات دوزخند و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت * مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه] آنان با مؤمنان خواهند بود و به زودی خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد بخشید.

ج - استغفار، توبه، اصلاح، اخلاص و ... همه مربوط به این دنیا است؛ در عالم آخرت که کسی اختیار کفر، شرک، نفاق، فساد و ظلم ندارد - پشیمانی و استغفار هم که اثر ندارد - و امکانی هم برای بازگشت و اصلاح ندارد. لذا فرمود: اگر کسی کافر بمیرد، بخششی در کار نیست، نه این که اگر در همین دنیا نیز برگردد، بخشوده نمی‌شود! - به این چهار آیه که پشت سر هم قرار دارد دقت فرمایید:

« إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ
اللَّاغِنُونَ » (البقره، ۱۵۹)

ترجمه: کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده ایم هفته (کتمان) می دارند، آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنت شان می کنند.

« إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ » (البقره، ۱۶۰)

ترجمه: مگر کسانی که توبه کردند و [خود را] اصلاح نمودند و [حقیقت را] آشکار کردند پس بر آنان خواهیم بخشود و من توبه پذیر مهربانم.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ » (البقره، ۱۶۱)

ترجمه: کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد.

« خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ » (البقره، ۱۶۲)

ترجمه: در آن [لعنت] جاودانه بمانند نه عذاب شان کاسته گردد و نه مهلت یابند.

بخشش هر گناهی به جز شرک:

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا » (النساء،
۴۸)

ترجمه: خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد! و پایین تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بداند) می بخشد. و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

پس در درک صحیح این آیه (که در پرسش یا شبهه فوق آمده است) نیز باید تأمل و تفکر نمود.

● - بدیهی است چنان که بیان گردید، هر گناهی باید نتیجه ی نامطلوبش را در همین عالم نشان دهد، یعنی گناه و آثارش حتماً ظهور و آثار دارند. پس بسیاری از گناهان [با استغفار و توبه و برخی حتی بدون آن] بخشوده می شوند؛ اما "شرک" چنین نیست، بلکه بخشودنی نیست و حتماً آثارش سوءاش در همین دنیا بروز و ظهور دارد.

● - در آخرت نیز بسیاری از گناهان اهل ایمان، به واسطه های گوناگونی که از جمله آنها شفاعت، اعمال خیر آنها که گناهان را می پوشاند، باقیات الصالحات آنها در دنیا، دعای دیگران و ... می باشد، شامل رحمت و مغفرت الهی شده و بخشوده می شوند؛ اما "شرک" قابل بخشایش نیست و "مشرک" مشمول این رحمت و مغفرت نمی گردد.

گوساله پرستان قوم موسی علیه السلام:

در قصه ی فریب خوردن قوم حضرت موسی علیه السلام توسط سامری که از عرفای بزرگ آن قوم بود، حکمت های بسیاری وجود دارد که از جمله آنها استمرار و تکرار این "گوساله سازی بزرگان و گوساله پرستی عوام" در طول تاریخ می باشد که ظاهراً امروزه کثرت و شدت بیشتری دارد.

اما در رابطه با پرسش یا شبهه‌ی فوق، دقت شود که خداوند سبحان آنان را نیز پس از شدت پشیمانی، استغفار و توبه بخشید، اگر چه به خاطر عظمت چنین گناہانی، به عقوبت‌هایی در دنیا نیز گرفتار نمود، اما عقوبتی که به توبه کنندگان می‌رسد، نه عقوبت کسانی که در کفر و شرک خود باقی می‌مانند و تا مرگ لجاج دارند و کافر از دنیا می‌روند. چنان که فرمود:

«وَالتَّحَدُّ قَوْمٌ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَمْ يَبْرُوا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ» (الأعراف، ۱۴۸)

ترجمه: و قوم موسی پس از [عزیمت] او از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت! آیا ندیدند که آن [گوساله] با ایشان سخن نمی‌گوید و راهی بدان‌ها نمی‌نماید آن را [به پرستش] گرفتند و ستمکار بودند.

«وَأَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (الأعراف، ۱۴۹)

ترجمه: و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد (خرافه‌ی آنها فرو ریخت و انگشت ندامت گزیدند)، و دیدند که گمراه شده‌اند، گفتند: «اگر پروردگاران به ما رحم نکند، و ما را نیامرزد، بطور قطع از زیانکاران خواهیم بود!» و سپس فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ» (الأعراف، ۱۵۲)

ترجمه: آری کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید و ما این‌گونه دروغ‌پردازان را کیفر می‌دهیم.

«وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» (الأعراف، ۱۵۳)

ترجمه: و [و] کسانی که مرتکب گناہان شدند آنگاه توبه کردند و ایمان آوردند، قطعاً پروردگار تو پس از آن آمرزنده مهربان خواهد بود.

●● - نتیجه آن که هیچ تناقضی وجود ندارد. شرک آمرزیدنی نیست - خداوند مشرک را در حال استمرار به شرکش نمی‌بخشد - اگر مشرک از دنیا رود، هرگز نمی‌بخشد - اما اگر توبه کند، ایمان بیاورد، خود را برای خدا خالص کند (شرک نوزد) - و سعی در اصلاح نماید، می‌بخشد، چرا که «او غفور و رحیم است»، نه این که مشرک تائب، لایق، محق و طلبکار می‌باشد، چرا که می‌تواند و حق دارد که حتی به خاطر یک لحظه شرک (نظری یا عملی)، هرگز نبخشد - درجا عقوبت نموده و فرصت بازگشت و اصلاح ندهد - مرگش را برساند و به جهنم برود، تا برای همیشه امکان بازگشت و خروج از عذاب منتفی گردد.



سیاسی-تیر ۹۷

وقتی به فضای مجازی (اینستاگرام و...) سر می‌زنم، احساس می‌کنم که مردم دیگر رغبتی به دین و انقلاب ندارند؛ خدا هم که تا مردم خودشان را تغییر ندهند، تغییری ایجاد نمی‌کند. تکلیف چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مگر فضای مجازی یعنی مردم؟! آیا اگر صد نفر یک پیام را به ده میلیون نشانی فرستادند، یعنی ده میلیون نفر هستند؟! به این چند نکته مهم دقت نمایید:

الف - تکنولوژی ارتباطات و تکنولوژی تبلیغات، برای این ساخته نشده‌اند که مسلمانان جهان در آن اسلام را تبلیغ کنند و یا مظلومان جهان در آن فریاد دادخواهی خود را به گوش عالمیان برسانند؛ بلکه برای این ساخته شده‌اند که نظام سلطه، حاکمیت خود را بر اذهان و قلوب مردمان چیره گرداند، تا مجبور نگردد برای غلبه‌ای موقت، هزینه‌های کلانی را در تصرف خاک و ثروت‌ها (استعمار) و بدن‌ها (استثمار) مصروف نماید. بلکه مردمان از یک مرکز هدایت و کنترل گردند و خودشان دو دستی همه چیز را تقدیم نمایند.

ب - تکنولوژی بسیار پیشرفته و پیچیده‌ی فیلم‌سازی و صنعت سینما، برای کاربرد هالیوود (امریکا)، بالی وود (هند)، چینه چیتا (ایتالیا) و ... در راستای اهداف نظام استکباری و فاسد می‌باشد، نه این که حالا چهارتا کارگردان متعهد، آگاه و دردمند نیز چهارتا فیلم خوب و مؤثر بسازند.

تکنولوژی پیشرفته‌ی ارتباطات، از رادیو، تلویزیون و گوشی همراه گرفته تا پیچیده‌ترین ماهواره‌ها، برای انجام مأموریت شبکه‌های خبری زنجیره‌ای، چون بی‌بی‌سی، سی‌ان‌ان، فاکس نیوز ... و تشکل‌های جاسوسی چون سیا و اینتلیجنس سرویس، NSA و ... ساخته شده است، نه این که چند نفر بروند و اخبار جنایات امریکا و صهیونیسم بین‌الملل در سرتاسر جهان را به سمع و نظر اذهان عمومی برسانند.

تکنولوژی اینترنت و شبکه‌های مجازی قدرتمندی چون: گوگل، و شبکه‌های اجتماعی چون فیس‌بوک، اینستاگرام، تلگرام و ...؛ برای گسترش و سهولت تحقق اهداف سیاسی، نظامی، تروریستی، فرهنگی و اجتماعی نظام سلطه

ساخته شده است، نه این که بنده و شما آن را وسیله‌ی ارتباط سالم، آگاهی، اطلاع‌رسانی و رشد خود، ملل مسلمان و سایر ملت‌های جهان قرار دهیم.

ج - بنابراین، اگر مسلمانان، مظلومان و ملت‌های بصیر و انقلابی نیز وارد این عرصه گردیده و از این تکنولوژی استفاده‌های اندکی می‌برند، هزینه‌ای است که نظام سلطه آن را قبول کرده است؛ لذا شاهدیم که هر کجا احساس خطر کنند، یا هزینه‌ی تقبل شده به منفعت نباشد، یا ضرری را متوجه اهداف شیطانی و فراماسونی نظام سلطه نماید، با قدرت و سرمایه‌گذاری‌های کلان مالی، اعتباری، پلیسی و ... جلوی آن را می‌گیرند؛ حال خواه با فیلتر کردن باشد، یا سانسور در خود شبکه اجتماعی باشد، یا تحت پیگرد قرار دادن منبع خبر و اطلاعات باشد و یا ...

سلاح تبلیغات:

جمله‌ی امام خمینی رحمه الله علیه را هرگز فراموش نماییم که در آن کوران جنگ تحمیلی فرمودند: «سلاح تبلیغات، برنده‌تر از سلاح جنگ است».

● - سلاح تبلیغات، مانند هر سلاح دیگری، دو وجه دارد، یکی برای مالک و استفاده‌کننده و دیگری برای هدف.

وجه اول که خود سلاح، تکنولوژی و مهمات آن است، در دست آنها می‌باشد و وجه دوم که "هدف" است و نقش سیبل را ایفا می‌کند، اذهان عمومی و قلوب مردمان مظلوم جهان می‌باشند. مهمات سلاح‌های تبلیغاتی نیز هدفگذاری، برنامه‌ریزی، سازماندهی عملیات، حضور عناصر گوناگون عملیات، از فرماندهی گرفته تا پیاده‌نظام و حتی هوچی‌گران، و بالاخره تهیه‌ی محتوا جهت پرکردن خشاب‌ها می‌باشد که این نیز در اختیار آنان است.

اثر مهمات تبلیغاتی:

یک گلوله، اگر بزرگ (مانند ژ-۳) باشد و یا کوچک‌تر باشد، ولی از نزدیک به مغز یا قلب کسی شلیک گردد، فقط یک نفر را می‌کشد و یا به او صدمه جدی وارد می‌کند؛ و در جنگ‌ها، صدها و هزاران گلوله شلیک می‌شود تا شاید یکی از آنها به هدف اصابت نماید - یک بمب یا موشک، هر چقدر هم که قوی باشد، در نهایت یک یا دو خانه را ویران می‌کند و موج انفجارش نیز به افراد نزدیک آسیب می‌رساند - سلاح‌های کشتار جمعی، مانند بمب‌های شیمیایی یا ... نیز در نهایت چند صد نفر را از پای در می‌آورند - حتی یک بمب اتمی نیز در نهایت اهالی و ساکنین یک شهر را نابود می‌کند و به نسل‌ها بعدی نیز صدمات می‌رساند ...؛ اما یک شایعه - یک خبر دروغ - یک خبر راست، ولی با بیانی واژگونه - یک وعده - یک تهدید - یک صحنه یا حتی یک جمله‌ی غیر اخلاقی و ...، یک ملت و یا حتی ملل گوناگون را هدف می‌گیرد و به تناسب قدرت

مقاومت آنها، کشته‌ها و مجروحان فراوانی بر جای می‌گذارد. مجروحانی که نه تنها بعید است دیگر معالجه شوند، بلکه بیماری آنها مسری هم هست و به دیگران انتقال می‌دهند.

● - **پیاده نظام جنگ نرم** - یک انسان عقب مانده‌ی ذهنی، بی‌فکر، بی‌بصیرت، بی‌قید، بی‌غیرت، بی‌دین، بی‌ملیت، ذلیل، خود باخته و نوکر بی‌جیر و مواجب اجانب و خلاصه بی‌شعور و یا به قول معروف «بی همه چیز»، این سلاح را در دست می‌گیرد و بدون هدف به سوی همگان شلیک می‌کند، ترور کور و حتی نسل‌کشی می‌کند. بعد مردم عادی که به کشته‌ها و مجروحان (موج) نگاه می‌کنند، گمان دارند که یک لشکر عظیم مقابل آنان ایستاده و شلیک می‌کنند!

حملات در فضای مجازی همین‌طور است. یک نفر می‌تواند گلوله‌ی مسمومی را به سوی هزاران و یا حتی میلیون‌ها نفر شلیک کند، و هر یک نفر دیگری نیز می‌تواند همان گلوله را به سوی صدها هزار نفر دیگر شلیک کند، پس یک سپاه صد یا هزار نفری، چند میلیونی به نظر می‌آیند، در حالی که شاید در رأس چند صد نفر بیشتر نباشند.

● - بنابراین، بسیار طبیعی است که وقتی خود را هدف آنها قرار دادید، و کار این شد که از صبح تا شب ببینید که در به اصطلاح فضای مجازی، چه مهماتی را به سوی شما شلیک و پرتاب می‌کنند، خب حتماً یا کشته می‌شوید و یا آسیب‌های جدی می‌بینید.

چه باید کرد؟

در مقابله با هر خطری، سلاح حافظتی باید متناسب با همان باشد. برای مقابله با گلوله، لباس ضد گلوله می‌سازند و برای مقابله با موشک، سپر موشکی می‌سازند و برای مقابله با ویروس، داروی ویروس‌کش تولید و مصرف می‌کنند.

● - ما انسان‌ها دو وجهی هستیم؛ شخصیت و زندگی شخصی داریم، چنان‌که شخصیت، هویت و زندگی اجتماعی داریم و از این‌رو، برخوردار از عقل شخصی و عقل اجتماعی - اخلاق شخصی و اخلاق اجتماعی - منفعت شخصی و منفعت اجتماعی - ضرر شخصی و ضرر اجتماعی و ... می‌باشیم. بنابراین چه باید کردها نیز در حوزه مطرح می‌گردد:

شخصی - سپر دفاعی "عقل" برای جلوگیری از نفوذ مهمات دشمن، علم و آگاهی، هوشیاری و بصیرت و تفکر و تدبیر است و سپر دفاعی "قلب و جان آدمی"، تقواست. چنان‌که ضمن تأکیدهای فراوان به تعقل (عقلانیت) و تفکر، فرمود: «**وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** / و هر کس تقوای الهی داشته باشد، برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد / الطلاق، ۲».

بنابراین، اطلاع و آگاهی (علم)، بصیرت (ژرف‌نگری)، تفکر (رسیدن به مجهولات از طریق معلومات)، تعقل (نتیجه‌گیری‌های درست و حکیمانه) و بالاخره تدبیر (چاره‌اندیشی) برای ذهن - و نیز پاکسازی قلب از

شرک‌ها - توجه به خدا و معاد - اخلاص در بندگی - حفظ خود از گناه - عبادت و دعا برای استمرار اتصال و ...، برای قلب، قوی‌ترین سلاح‌ها و داروها و ابزار رشد بشر می‌باشند.

اجتماعی - که غالباً در چهره‌ی "سیاست" خود را نشان می‌دهد نیز چارچوب‌ها و اصولی دارد که همه بر بنیان قوی "ولایت = سرپرستی دوستانه و نزدیک" استوار شده‌اند.

هیچ کسی در این عالم، بی ولایت نیست، در نهایت یا "الله جلّ جلاله" را به ولایت خود بر می‌گزیند و یا ولایت طواغیت بزرگ و کوچک را گردن می‌نهد؛ پس اگر ولایت حق را برگزید، خدا او را از ظلمات به سوی نور خارج می‌گرداند. (آیه الکرسی).

هیچ کسی در این عالم، بی "امام" نیست، یا امامی که او را به سوی حق هدایت می‌کند و یا امامی که او را به عذاب و آتش دعوت می‌نماید، و البته گزینش و پذیرش با خود انسان است.

بنابراین، نباید در جنگ نرم منفعل و مغلوب شد. کافیتست که دقت کنیم خدا چه می‌فرماید (عقل، فطرت و وحی) - روش پیامبر اعظم و اهل بیت شریف‌شان علیهم السلام چه بوده است - احکام فردی و اجتماعی، به ویژه در رعایت حقوق خود و مردم و نیز امر به معروف و نهی از منکر به جمیع جهاتش چیست؟ ولایت فقیه که رصد می‌کند، چه تبیین می‌نماید و ... و البته پس از دریافت، درک و فهم، باید عمل نمود. آن وقت هیچ آسیبی از سوی دشمن، به شما ضرر نمی‌رساند، بلکه فقط موجب آزار می‌شوند و شما آزار را رد کرده و در مسیر رشد و کمال به پیش خواهید رفت. چنان که فرمود:

«لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَىٰ وَإِنْ يَقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ» (آل عمران، ۱۱۱)

ترجمه: هرگز نمی‌توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر؛ و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست می‌خورند؛ سپس کسی آنها را یاری نمی‌کند).

و البته در بُعد اجتماعی، باید به این کار به صورت جمعی عمل شود، چنان که فرمود: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا - همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نگردید / آل عمران، ۱۰۳».

● - چرا دشمنان خارجی و نوکران آنها در داخل، با هدف گرفتن "ولایت"، سعی در ایجاد تفرقه در میان مردم دارند؟! چون آثار وحدت، حول محور حبل الله (ولایت) را می‌دانند و مکرر تجربه کرده‌اند.



گوناگون-تیر ۹۷

آیا اقتضات تکنولوژی و فرهنگی که تکنولوژی با خود می آورد، می تواند برای انسان تعیین تکلیف کند که فلان کار را بکند یا نکند، یا فلان چیز خوب است یا بد است؟ از نظر فرم و محتوا چگونه به این قضیه نگاه می کنید؟ آیا تکنولوژی صرفاً ظرفی است که هر مظلومی در آن جا می گیرد، یا بحث جسم و جان است، نه ظرف و مظلوم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

درباره این که «آیا تکنولوژی الزاماً فرهنگش را با خودش می آورد یا خیر؟» بحث های گسترده و متنوع بسیاری شده است و صاحب نظران نقطه نظرات مشترک، متفاوت و حتی مغایری ارائه نموده اند.

الف - تردیدی نیست که تکنولوژی، فرهنگ خودش را به همراه می آورد، اما مغلطه و خطای صورت گرفته اینجاست که گمان یا القا می کنند که تکنولوژی الزاماً تمام فرهنگ آن محیطی که در آن کشف و اختراع یا ساخته شده است را به همراه می آورد! مثلاً اگر خودرو ابتدا در انگلیس ساخته شد و سپس تکنولوژی اش به جهان صادر شد، پس فرهنگ ازدواج آنها را نیز با خود می آورد!

وسایل الکتریکی و یا الکترونیکی، فرهنگ خود را می آورند، نه الزاماً فرهنگ کشور و ملت سازنده را. بدیهی است که وقتی امکانات صوتی و تصویری به صورت ایستگاه های رادیویی و تلویزیونی در اختیار همگان قرار گرفت، مردم از آنها استفاده می کنند، اما الزامی نیست که حتماً محتوای برنامه ها نیز انگلیسی، آلمانی یا غربی باشد. تکنولوژی رادیو و تلویزیون، تعیین نمی کند که این فیلم خوب است یا بد؟ این خبر دروغ است یا راست؟ وقتی آب میوه گیری های صنعتی و خانگی گوناگون به بازار عرضه می شوند، دیگر کمتر کسی از روش های سنتی برای گرفتن آب میوه استفاده می نماید، اما دلیل نمی شود که حتماً ساعت و مقدار نوشیدن آب میوه به سبک (فرهنگ) ایتالیایی یا فرانسوی باشد.

وقتی ماشین تایپ می آید، کمتر کسی (به ویژه در ادارات و یا تحریر کتاب) از قلم، جوهر و کاغذ استفاده می کند - وقتی برنامه های کامپیوتری برای نوشتن حروف می آید، کمتر کسی از ماشین تایپ استفاده می کند - پرینتر

جای قلم و جوهر را می‌گیرد - صفحات دیجیتالی جایگزین صفحات کاغذی می‌گردند و ...، اما دلیل نمی‌شود که محتوای نوشتار نیز مطابق فرهنگ غرب و شرق باشد.

● - بنابراین، تکنولوژی به صرف تکنولوژی (ابزار صنعتی)، فرهنگ خودش را می‌آورد و نه این که الزاماً فرهنگ کشور و ملت کاشف، مخترع یا سازنده‌اش را و آن هم در تمامی موارد و شئون زندگی فردی و اجتماعی، به همراه آورد.

ب - تکنولوژی، به خودی خود، هیچ ملاک و محکی جهت تشخیص خوب و بد و یا ارزش و ضد ارزش نمی‌باشد، مگر این که توسط انسان، صرفاً برای مصارف ضدارزشی ساخته شده باشد و هیچ کارآیی دیگری نداشته باشد.

به عنوان مثال: حتی نمی‌توان گفت که ساخت سلاح‌های پیچیده‌ی نظامی بد است، چون سبب ویرانی، قتل و جراحت می‌شود؛ چرا که برای دفاع در مقابل متجاوز، ظالم و جنایتکار، نه تنها خوب است، بلکه لازم است - اما بی‌تردید سلاح‌های کشتار جمعی، که صرفاً برای همین کشتار جمعی ساخته شده‌اند و کارآیی دیگری نیز ندارند، ابزار خوبی نیستند.

● - در همین مثال نیز به خوبی روشن است که یک سلاح پیچیده که استفاده‌ی مثبت دفاعی نیز دارد، و یک سلاح کشتار جمعی، که صرفاً استفاده‌ی نامطلوب دارد نیز نمی‌توانند تعیین کننده خوب و بد یا ارزش و ضد ارزش باشند؛ بلکه این انسان است که مبتنی بر چارچوب‌های نظری عقل، قلب، فطرت و علم، قائل به حُسن و قبح ذاتی یا اعتباری می‌شود و سپس ابزار را برای رسیدن به مقاصد می‌سازد و سپس درباره‌ی آنها تحلیل و داوری می‌نماید که خوب است یا بد است؟

ج - تکنولوژی به خودی خود تعیین و تکلیف نمی‌نماید که انسان چه کند؛ بلکه این انسان است که با تکیه به عقل و به تناسب اسباب، ابزار و امکاناتی که در اختیار دارد، برای خود یا جامعه تعیین و تکلیف می‌نماید. حال چه تکالیف الهی را ابلاغ نماید، و چه از خودش تعیین و تکلیف نماید.

● - به عنوان مثال: شما در حال نوشتن یک مقاله‌ی علمی و تحقیق در موضوعات آن هستید. حال می‌خواهید در مورد ریشه و معنای درست یک واژه تحقیق کنید؛ هم می‌توانید به کتابخانه‌ی ملی و یا کتابخانه‌های تخصصی بروید و ساعت‌ها وقت برای رفت و آمد، انتخاب و تورق صدها کتاب مصروف بدارید، هم می‌توانید سریعاً به ریشه و معنای آن در اینترنت دسترسی یابید. حالا تکلیف چیست و این تکلیف را کدام منبعی تعیین کرده است؟ آیا تکنولوژی کامپیوتر و ارتباطات در فضای اینترنتی تعیین و تکلیف کرده است، یا عقل و شعور و علم و منطق و ... در آدمی تکلیف را روشن می‌سازد؟!

● - اگر رشد تکنولوژی را در وسایل حمل و نقل و یا آمد شد را (مانند ساخت خودرو، قطار، کشتی، هواپیما، جاده و ...) در نظر بگیریم، سپس به قوانین مرتبط و مترتب با آنها توجه کنیم، معلوم می شود که آیا خودروهای سبک و سنگین، جایگاه و تکلیف گاز، ترمز، دنده و یا چراغ سبز و قرمز و زرد را تعیین و تکلیف کرده است، و یا آدمی مبتنی بر عقل، شعور، دانش و گرایش فطری به نظم و انضباط، این اسباب را ساخته و قوانینش را وضع کرده است؟

حق و حقوق:

خوب و بد - ارزش و ضد ارزش - اخلاق و ضد اخلاق - حُسن و قبح، هیچ معنا و اعتباری ندارند، مگر آن که در قالب "حق" و بالتبع "حقوق" مطرح گردند. و به همین علت است که اندیشه های نوین غربی، برای حُسن و قبح ذاتی، هیچ ارزشی قائل نیستند و همه را اعتباری قلمداد می کنند! چرا که نمی خواهند برای هیچ کسی، حق و حقوقی قائل شوند و خود را مکلف و متعهد به رعایت حقوق دیگران بدانند. لذا حتی بمباران اتمی، یا ایجاد گروهک های تروریستی و ... را حق خود می شمارند!

بدیهی است "حق" هر موجودی، به تناسب حکمت و جایگاه موجودیت و اندازه های او تعیین می شود. به عنوان مثال: حق گیاه این نیست که حیوان شود، حق حیوان نیز این نیست که انسان شود و حق انسان نیز این نیست که به زندگی نباتی یا حیوانی بسنده نماید - حق زن، مرد شدن نیست و حق مرد نیز زن شدن نیست.

حال چه کسی می تواند حق و حقوق را تبیین، ابلاغ و تکلیف نماید؟ آیا به جز آن که خلق نموده، اندازه ها را قرار داده و سپس مطابق با اندازه ها هدایت (تکوینی و یا تشریحی برای انسان) می نماید؟

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الأعلى، ۱ تا ۳)

ترجمه: منزّه شمار نام پروردگار بلندمرتبه ات را * همان خداوندی که آفرید و منظم نمود (همانگی بخشید) * و همان که اندازه قرار داد و (سپس مطابق با اندازه ها) هدایت نمود.

تکنولوژی، إله و ربّ نیست:

مردمان در عصر قدیم [و بسیاری نیز در عصر جدید]، با دست خود مجسمه هایی ساخته و می سازند و آنها را در معابد قرار داده و "إله، معبود و ربّ" خویش خوانده و می خوانند!

تکنولوژی نیز ابزاری است که آدمی با دست خود آن را می سازد، سپس همین ابزار ساخته و پرداخته ی خود را تقریر کننده ی سرنوشت - منبع تعیین خوب و بد - مرجع تربیت و تکلیف ... و در یک کلمه "ربّ" = صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور "خود و دیگران قلمداد می نماید!

● - آیا این دو شرک در اصل شریک گرفتن برای خدا، با هم فرقی دارند و یا فقط إله ها و معبودها و رب هایشان فرق کرده است و از اسباب گلی و فلزی و چوبی، به اسباب الکتریکی و الکترونیکی مبدل گردیده است؟!

پس وقتی می‌فرماید: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»، یعنی در ربوبیت برای او شریک قرار مده و دیگری را "رب" خود و دیگران نخوان؛ بلکه همان که خلق کرده و اندازه گذاشته، همان هدایت می‌کند. و هدایت تشریحی نیز با تبیین حقوق و تعیین و ابلاغ تکالیف انجام می‌پذیرد.

آیا طلسم برای بستن بخت در ازدواج، بچه‌دار نشدن و ... صحت دارد؟ دعاهای مربوط به ابطال سحر چیست؟

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته که طلسمات و سحر وجود دارند، اما بدترین طلسم، همان خرافات و رویکرد به این بازی‌های عوامانه می‌باشد. «از ماست که بر ماست».

درسی بزرگ:

خداوند متعال در کلام وحی (قرآن مجید) فرمود: هر گاه رسولانی به سوی آنان فرستادیم، گفتند: «ما شما را بدشگون می‌دانیم» و آنها نیز پاسخ می‌دادند: «شگون بد از خودتان است».

« قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ » (یس، ۱۹)

ترجمه: [رسولان] گفتند: شما با خود شماست آیا اگر شما را پند دهند [باز کفر می‌ورزید] نه بلکه شما قومی اسرافکارید.

در آیه‌ی دیگری می‌فرماید که رسولانشان گفتند: « طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ - سرنوشت خوب و بدتان پیش خداست بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید / التمل ۴۷ »

بنابراین، بخشی از سرنوشت انسان محکوم قضا و قدرهایی است که در اختیار خودش نیست و برخی دیگر مقدراتی (اندازه‌هایی) است که خودش آنها را تقریر می‌نماید. مثل این که گفته شود: «انرژی خورشیدی یک جبر است، اما این که انسان آن را بشناسد و استفاده‌ی بهینه‌ی برد، در اختیار خودش می‌باشد» و یا گفته شود: «برگزیدن و فرستادن انبیا علیهم السلام جبر الهی است، اما این که انسان با عقل، اختیار و اراده از آنها تبعیت کند تا رشد نماید، در اختیار خودش می‌باشد».

الف - طلسم، چیزی خارج از قوانین حاکم بر خلقت نمی‌باشد، منتهی چون عموم آن را نمی‌شناسند، و یک عده که می‌شناسند، سوء استفاده می‌نمایند، نامش را طلسم گذاشته‌اند.

ب - اولین کلید طلسم شدن، در دست خود انسان می باشد [طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ]، همین که فردی تمامی اصول و فروع رشد، کمال، هدایت، دعا، استجابت و ... را کنار گذاشت و ذهن و قلبش را متوجه "طلسمات" نمود و بالتبع دست تسلیم را بالا برد، یعنی خودش خود را طلسم کرده و در دام طلسمات دیگران انداخته است.

ج - طلسمات این و آن، نه تنها بر اراده‌ی الهی نفوذ و غلبه‌ای ندارند، بلکه از وساوس و طلسمات ابلیس لعین نیز قوی‌تر و پیچیده‌تر نیستند، و راجع به آن لعین فرمود که «هیچ تسلطی بر مؤمن و متوکل بر خداوند و ربّ ندارد»، لذا این خُرده طلسمات نیز بر مؤمن اثری ندارند.

د - متأسفانه اسم این طلسم یا ابطال سحر نویسان را "دعا نویس" گذاشته‌اند! در حالی که "دعا"، بسیار مقدس و مجرب است. دعا خواندن خداوند سبحان و درخواست از اوست، نه این پایگاه‌های انحراف، بنگاه‌های خرافه‌افکنی و دکان‌های کاسبی و مراکز فتنه و به هم ریختن ذهن، قلب و زندگی مردم.

ه - مگر "ربوبیت = صاحب اختیاری و تربیت امور عالم"، در اختیار خداوند متعال نیست که یک عده می‌خواهند با طلسم نویسی، ربوبیت کنند و یک عده‌ی دیگری نیز مدعی می‌شوند که با این جادو و جنبل‌ها، آن را باطل نموده و ربوبیت خود را غالب می‌کنند؟!!

پس کسی که خود را به دام آنها می‌اندازد، خود ربوبیت غیر را گردن نهاده است و البته ضررش متوجه خودش می‌شود.

ابطال طلسم و سحر:

یک - ایمان، توکل و تقوا، بهترین راه ابطال هر نوع طلسم و سحری است که دیگران ترسیم می‌کنند و یک عده نیز خود را دام آنها می‌اندازند. چرا که فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (التَّحَلُّ، ۹۹)

ترجمه: چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی نیست.

دو - تمرکز و توجه نمودن به این بازی‌ها و تسلیم نشدن به خرافات و یا شیطنت‌ها، خود محکم‌ترین و قوی‌ترین سلاح ابطال طلسم و سحر می‌باشد، چرا که فرمود:

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (التَّحَلُّ، ۱۰۰)

ترجمه: تسلط او (ابلیس و هر شیطان جنّ و انس لعین دیگری) فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند و بر کسانی که آنها به او [=خدا] شرک می‌ورزند.

سه - نماز اول وقت و با حضور قلب، اشتغال به یاد خدا و اطاعت از اوامر الهی، اهتمام به نصرت دین خدا، صلوات و ارتباط با امام زمان علیه السلام، انتظار منطقی و سازنده، تلاوت قرآن کریم و از جمله: آیت‌الکرسی و

معوذتین، خواندن با حضور زیارت عاشوا، صدقه در راه خدا ... و آن چه خداوند سبحان امر به "وصل" شدن به آنها را داده است، همه ابطال طلسم و سحر حقیقی می‌باشند. البته برای کسانی که باور دارند.

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرعد، ۲۱)

ترجمه: و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.

طلسم‌های بزرگ و خاتمان برانداز:

برخی گمان می‌کنند که لابد طلسم شده‌اند که در امر ازدواج آنها مشکل ایجاد می‌شود، یا بچه‌دار نمی‌شوند و یا درکسب، دست به هر کاری می‌زنند، نتیجه نمی‌دهد!

بله، طلسم شده‌اند، اما مشکل‌شان این است که گمان می‌کنند یک نفر آدم احمق و بی‌کار نشسته و برای آنان طلسمی نوشته است، و حالا باید بروند دنبال یک عده رمال و سودجو، تا ابطال آن را بنویسد و به آنها بدهد؛ و حال آن که خودشان طلسم خودشان هستند [طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ] و خداوند متعال مقرر نموده تا نتیجه‌ی کج فهمی‌ها، پیروی هوای نفس‌ها، فاصله گرفتن‌ها از اسلام و نزدیک شدن به فرهنگ شیطان‌پرستان غربی، بالتبع انتخاب‌های نادرست و ... به خودشان برگردد، [طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ].

● - امروزه ازدواج، مشکل اکثر قریب به اتفاق جوانان این کشور (و جهان) می‌باشد، آیا همه توسط آن احمق‌های بی‌کار طلسم شده‌اند؟!

● - امروزه کسب و کار همه با مشکل مواجه شده است. مشکلات اقتصادی از یک سو - تحریم خارجی از سوی دیگر و جنگ نیابتی اقتصادی در داخل برای به ورشکستگی کامل کشاندن اقتصاد کشور از سویی دیگر، سه ضلع شیطانی این طلسم بزرگ می‌باشند.

● - امروزه هزاران زن و مرد به خاطر جنگ‌های نظامی و یا جنگ‌های بیولوژیکی (در مصرف لوازم بهداشتی، خوراکی، تنقلات، آدامس و ... خارجی یا تراریخته‌ای) مقطوع النسل شده و بچه‌دار نمی‌شوند - امروزه هزاران جنین با یک موج انفجار بمب، و یا موج انفجار شاعرهای تبلیغاتی دروغ (در کاهش فرزند) سقط می‌شوند - امروزه هزاران کودک در جنگ سخت و یا به خاطر تحمیل آوارگی، گرسنگی، تشنگی و بیماری، کشته می‌شوند و هزاران فرزند نوجوان و جوان، به خاک و خون غلطانده شده و یا به اعتیاد کشانده می‌شوند ...، آیا اینها همان "طلسم بزرگ" نیستند؟!

● - حال آیا ابطال این طلسم‌های بزرگ، به درک، فهم، شعور، ایمان، تقوا، عمل صالح، بصیرت، دوست و دشمن شناسی (تولا و تبرا)، اطاعت از ولایت، حضور به موقع در صحنه و تلاش بی‌وقفه در میدان است، یا این که گمان کنند تمامی مسائل فردی است و ابتلائات عمومی دامنگیر آنها نمی‌شود، پس لابد کسی چیزی برای آنها

نوشته است، و چاره این است که باید بروند به دیگری پولی بدهند تا او چیزی بنویسد و آن را با موی مُرده، استخوان پای الاغ و ... در هم آمیزد و به آنها بدهد!؟

● - پس، انسان عاقل، تا با مشکلات و معضلاتی مواجه شد، نمی گوید: «من که هیچ ضعف و خطایی ندارم - در جامعه نیز مشکل و مانعی وجود ندارد، پس لابد طلسم شده‌ام» و باز شدن این گره‌ها نیز - العیاذ بالله - به دست خداوند سبحان و منوط به اطاعت از او نیست، بلکه باید بروم پیش کسی که طلسم دیگری در ابطال بنویسد!»!

تصمیم گرفتیم دینم را عوض کنیم. ما مسلمانیم، نماز و روزه و احکام حلال و حرام داریم و این همه مشکلات! چرا ما را با اقتصاد امریکا و اروپا مقایسه نمی کنند و با نماز و روزه آنها مقایسه می کنند...؟! حال می خواهم قبل از تعویض مشاوره انجام دهم و اگر قانع نشدم، تغییر دهم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

فعالاً که اقتصاد امریکا و اروپا نیز به شدت ورشکسته شده است! امنیت عمومی، اجتماعی و شغلی هم که به شدت با خطرات مواجه شده است...، و تنها کاسبی آنها هم که چپاول دیگران است!

● - خداوند توفیق و اجرتان دهد که مشورت را مقدم می دارید.

در تعویض دین، اگر مقصود اسم دین است، "مسلمان، مسیحی، یهودی و ..."، هیچ فرقی نمی کند که اسمش را چه بگذارید، اما اگر مقصود حقیقت یک دین است [که دین نزد خدا فقط اسلام است]، باید ببینید که هم اکنون چقدر به این دین هستید که حالا قصد تعویضش را دارید!؟

دقت فرمایید که "دین" چه اسلام باشد و چه غیر اسلام، لباس یا خودرو نیست که بر اساس سلیقه تعویض گردد و کالا نیست که به قیمت کم یا زیاد به فروش رسد، بلکه دین مجموعه‌ای از جهان بینی و سپس حقوق مرتبط و مترتب بر آن جهان بینی می باشد. خواه اسلام باشد، یا ایسم‌های قدیمی و جدید که همه نوعی دین هستند. البته کسانی که نگاه کاسب کارانه به دین دارند، دین خود را [حتی اگر دین خدا باشد] به قیمت ارزانی می فروشند:

« اَشْتَرُوا بَآيَاتِ اللّٰهِ تَمَنًّا قَلِيْلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيْلِهِ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ » (التوبة، ۹)

ترجمه: آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند و [مردم را] از راه او باز داشتند به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می دادند.

بنابراین، اگر کسی امروز بگوید: توحید و معاد حق است - نبوت و خاتمیت حق است - قرآن کریم حق است - اسلام حق است - معاد حق است... و فردا بگوید: نه درآمدش خوب نبود، پس تغییرش می‌دهم؛ از همان ابتدا دینش کاسبی بوده و اسلام نبوده که حالا بخواهد عوضش کند. و اگر واقعاً این حقایق را شناخته، می‌داند که قابل عوض کردن نمی‌باشند.

حکایت - مرحوم علامه، آیت الله جعفری می‌فرمود: خانمی نزد من آمد و گفت: شوهرم از دین خارج شده است. چند جلسه با شوهر او صحبت کردم و سپس به آن خانم گفتم: «نگران نباش، همسر شما اصلاً به اسلام نیامده بود که حالا خارج شود».

● - اکنون این حکایت بسیاری از مسلمانان است. یک اسمی را به نام اسلام و مسلمانی بر خود می‌گذارند و به خاطر حمل این اسم، کلی هم بر خدا و رسول و زمین و آسمان منت می‌گذارند و هر موقع هم خوش‌شان نیامد، کلی تهدید می‌کنند که «دینم را عوض می‌کنمها»!

● - بشر چنان می‌گوید: «دینم را عوض کردم یا می‌کنم» که گویی العیاذبالله خداست و اگر او دینش را عوض کند، حقیقت دین خدا نیز عوض می‌شود! و اساساً خداوند سبحان با تأیید، قبول و ایمان او به وجود می‌آید و با نفی، انکار و تکذیب او، به عدم می‌رود. اگر او تأیید کرد، قرآن مجید حق است و اگر تأیید نکرد و یا نظرش را تغییر داد، دیگر حق نیست؛ اگر او باور کرد، قیامت برپا می‌شود و اگر رد کرد، دیگر قیامتی در کار نخواهد بود و ...!

انتخاب و تغییر:

بنابراین، ما باید بکوشیم که ابتدا دین حق را بشناسیم، سپس انتخاب کنیم، و سپس تبعیت نماییم و پس از آن، اگر شناخت دیگری برای ما حاصل شد که دیدیم اطلاعات قبلی ما کامل نبوده و یا خطا بوده، شناخت و انتخاب مان صحیح نبوده و ...، بگوییم: پس به حکم عقل، باید تجدید نظر کنیم و اگر لازم بود تغییر دهیم.

چند سؤال:

"دین" [هر دینی]، نه بازی است و نه اسباب‌بازی - نه خانه و کاشانه است و نه لباس و خودرو؛ و اگر دین "اسلام" که تنها دین خداست باشد، دارای اصولی است که به عقل شناخته می‌شوند و فروعی است که یا به تحقیق و اجتهاد و یا به تقلید از مجتهد، باید مورد عمل واقع شوند.

بنابراین، لازم است که ابتدا آدمی کمی فکر نماید و خارج از شعارهای احساسی، نگاه‌های سطحی، گرایش‌های نفسانی و ...، چند پرسش را برای ذهن خود مطرح کند و سپس عقل را داور قرار دهد که عقل حجت درونی است و انبیا علیهم السلام حجت بیرونی:

یک - آیا من مسلمانم؟! یعنی [دست کم در سطح خودم] اصول را شناخته‌ام و در فروع نیز تسلیم امر پروردگار هستم. متذکر معبود و محبوبم هستم، قیامت و روز موعود را هدف گرفته‌ام، اهل قرآن کریم، تأمل و تفکر در آیات، مطالعه، عبادت و بندگی، دعا، استغفار و توبه، توکل، عمل به اوامر و نواهی الهی و ... هستم؟!!

دو - فرض می‌کنیم که گفته شود: «بله، فعلاً» (در سطح خودم، نه ملاصدرا) یک مسلمانم؟! حال از خود بپرسد: اگر خداوند سبحان را واحد و احد و لیس کمثله شیء و ... شناخته‌ام، آیا می‌توانم فردا دینم را عوض کنم و بگویم: «خیر، از امروز او، "ابّ و ابن و روح القدس" است - از امروز او "پدر یهودیان است" - از امروز او "جسم دارد" - از امروز "دست او بسته است" و ...؟!!

سه - از خود بپرسد: آیا علت عقب افتادن مسلمانان در این عصر، اسلام است و یا عدم توجه و عمل نمودن خودشان به آموزه‌های اسلام و قرآن از یک سو و ظلم کفار از اهل کتاب امریکایی و اروپایی گرفته، تا بت پرست میانماری یا یهودیان اسرائیلی و صهیونیسم بین الملل از سوی دیگر؟!!

چهار - سپس از خود بپرسد: آیا مردمان امریکا و اروپا نیز مثل بنده، فقط نام مسیحیت و یهودیت را حمل می‌کنند و یا واقعاً بر اساس آموزه‌های انجیل و تورات عمل می‌کنند، و به همین دلیل پیشرفت‌هایی در صنعت و اقتصاد داشته‌اند؟! آیا این سلطه‌جویی و ظلمی که بر مردمان جهان روا می‌دارند، طبق دستورات خداوند متعال در تورات و انجیل است؟!!

پنج - پس از یافتن پاسخ این پرسش‌ها، از خود بپرسد: آیا دلیل بر حقانیت یک دین، زیادتی اتباعش از زر و زور تزویر در دنیا است؟! اگر چنین باشد که حق با کفار است، چرا که همیشه در ناز و نعمت دنیوی بودند و انبیای الهی و مؤمنان در گرفتاری، فقر و استضعاف و تنهایی بوده‌اند. چنان که خداوند متعال عقول را متذکر گردید و فرمود:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (الفجر، ۶ تا ۱۲)

مگر ندانسته‌ای که پروردگارت با عاد چه کرد؟!!

إِزِمَّ ذَاتِ الْعِمَادِ

با عمارات ستون‌دار ارم (با آن قصرهای ستون‌دار که بنا کرده بودند)؟!!

الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ

که ماندش در شهرها ساخته نشده بود

وَأَمْوَدَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ

و با ثمود، همانان که در دره تخته سنگ‌ها را می‌بریدند (و با دست به بلندی‌های حمل می‌کردند)؟!!

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ

و با فرعون صاحب خرگاه ها [و بناهای بلند] - (با برخورداری از زیرساخت ها و لوازم قدرت و ثروت)

الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ

همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ

و در آنها بسیار تبهکاری کردند.

تغییر دین، یا تغییر تابعیت:

بنابراین، اگر کسی مسلمان است، نگوید: «می‌خواهم دینم را تغییر دهم»، چرا که هیچ حقیقتی از حقایق عالم هستی، به میل یا گرایش او تغییر نمی‌یابد - بلکه بگوید: «می‌خواهم تابعیت خود را تغییر دهم». تا کنون دست کم ادعا داشتم که تابع حق هستم، امروز می‌خواهم از باطل تبعیت نمایم و به صراحت اعلام کنم که از آنان هستم!

با خود صادقانه بگوید: من انسان ضعیفی هستم؛ چون تبعیت از حق، سفره من را رنگین‌تر و نان مرا چرب‌تر نمود، و در ضمن سارقان، جنایات‌کاران، فاسدان و ظالمان، به همین سفره نیز طمع کرده‌اند و مرا تهدید و اذیت می‌کنند، می‌خواهم به آنها بپیوندم و مثل آنان و از آنان شوم!

عقلانیت:

پس، دقت کنیم تا مبتلا به خودزنی نگردیم؛ عقلانیت، مقدم بر انتخاب دین می‌باشد. تفکر در شناخت و اندیشه در انتخاب هدف، مقدم بر برنامه و عمل به آن برنامه می‌باشد. چنان که خداوند سبحان در قرآن مجید، عقل و عقلانیت را حجت و دلیل برای اثبات حقایق آورده است.

● - بنابراین، به دور از شعارها، ضدتبلیغ‌ها، سطحی‌نگری‌ها، ظاهرینی‌ها، انفعال‌ها، مینا قرار دادن دلار و ریال برای شناخت و تبعیت از حق، و بدون هراس از تهدیدها یا منفعل شدن در برابر هجمه‌ی ضد تبلیغ‌ها... نعمت عقل و فرصت تفکر و ثروت وحی را غنیمت بشماریم و با چنین مقام، عزم و اراده‌ای، به بندگی خداوند متعال در تمامی امور و شئون شخصی و اجتماعی قیام نماییم.

عالمی در قم (کمال حیدری) در مصاحبه با دهباشی گفته است: رفتارهای امامان (ع) با هم متضاد می‌باشد،

مثل امام حسین و امام حسین (ع)؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بدیهی است که نه آقای دهباشی (سازنده کلیپ تبلیغاتی آقای روحانی)، با هر عالمی مصاحبه می‌نماید و نه هر علمی با او مصاحبه می‌نماید و نه از این مصاحبه‌ها، هدفی جز ایجاد چالش در باورهای دینی مردم تعقیب می‌شود!

پس در این بحث، بدون توجه به ساختار مصاحبه‌ها و در اصل پرسش و پاسخ آن باید ابتدا به دو نکته‌ی بسیار ضروری توجه نمود:

الف - در هر گفتگو یا کلامی، توجه به قصد و هدف مهم است، اگر چه ظاهر سخن درست هم باشد و اصلاً آیه‌ی قرآن کریم و عین وحی باشد. چرا که مقاصد سوء، کلمات را از موضع حقی که دارند خارج نموده و در موضع باطل قرار می‌دهند، چنان که در قرآن کریم فرمود: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرِفُونَ الْكَلِمَةَ عَنِ مَوَاضِعِهِ ...» - برخی از یهودیان، کلمه را از موضعش تحریف می‌کنند / النساء، ۴۶» یا به تعبیر دیگری، ممکن است کلمه را نگهدارند، اما موضعش را تغییر دهند! مثل این که نام ظلم به بشریت را حقوق بشر بگذارند، و یا نام جنگ را ایجاد امنیت عمومی و صلح جهانی بگذارند، یا به نام عدالت اجتماعی، شکاف و دشمنی ایجاد نمایند و ...! و چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام، در مقابل استدلال باطل خوارج به آیه‌ای از قرآن کریم فرمودند: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»، یعنی سخن حقی است که اراده‌ی باطلی در بیان آن وجود دارد.

ب - در عین حال، در معنا و مفهوم و مصادیق کلمات نیز باید دقت نمود، به عنوان مثال: بسیار فرق است بین معنا و مفهوم "تفاوت، تضاد و تناقض". و لابد هم آن عالم دینی و هم آن مصاحبه‌کننده، هر دو از این علوم پایه برخوردار می‌باشند! مهم است که انسان قصد "عوام‌فریبی" نداشته باشد.

تضاد رفتاری:

رفتارهای خداوند متعال نیز متضاد است؛ چنان که در موضعی اعظا می‌نماید و در موضعی می‌گیرد - در موضعی نظر رحمت دارد، در موضعی دیگری غضب می‌نماید - در موضعی ثبت می‌کند و عقاب دارد، در موضعی دیگری نه تنها قلم عفو می‌کشد، بلکه محو می‌نماید.

رفتارهای آدمیان نیز نه تنها با یک دیگر تفاوت و حتی تضاد دارد، بلکه رفتارهای یک انسان در طول یک روز نیز متضاد است. چنان که ممکن است در موضعی به کسی لطفی نماید و در موضعی به دیگری سخت بگیرد. برای انجام کاری فرزندش را تشویق نماید و برای انجام کار دیگری تنبیه (ادب) نماید ... قطعاً رفتار در اداره یا سر کار، نباید با رفتار در خانه و خانواده یکسان باشد.

اهل عصمت علیهم السلام نیز همین‌طور بوده و هستند و در هر زمان و شرایطی، موضعی دارند که گاه متضاد به نظر می‌رسد. حتی رفتارهای یک امام، در مواضع گوناگون، متفاوت است و شاید هم تضاد هم داشته باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان جنگ، در هنگام کار و هنگام رسیدگی به ایتم، یک برخورد و عملکرد نداشتند.

پس شرایط یا لحاظ‌های گوناگون را شیء واحد نمی‌گیرند که مواضع گوناگون آنها را تضاد بشمارند. حال به فرض (با توجه به توضیحی که داده شد) تضادی وجود داشته باشد، خب حالا چه اشکالی دارد؟! شب و روز، هم با یک دیگر متفاوت هستند و هم تضاد دارند - تری آب و خشکی خاک با یک دیگر تضاد دارند - حرکت و سکون با هم در تضاد هستند...؟! و بسیاری از اینها در مواردی لازم و ملزوم یک دیگر هستند. خب، حالا این تضادها، چه چیزی را اثبات و یا نفی می‌نماید، به ویژه در رفتار اهل بیت علیهم السلام؟!

بدیهی است که تضاد رفتاری و متناسب با هر موضوعی، دلیل بر تضاد در اهداف یا شخصیت‌ها نمی‌باشد.

یک - آن آقای روحانی، دست کم اینقدر می‌داند که "اِئمه علیهم السلام، نور واحد هستند"، و هر کسی می‌داند که "نور واحد، تابش واحد دارد، اما بازتاب‌ها واحد نیستند، چرا که بسترها، مجراها و شرایط گوناگون می‌باشند". بالاخره بازتاب تابش به یک آینه‌ی بزرگ و صیقلی، با یک آینه‌ی کوچک، کثیف و زنگار بسته، بسیار متفاوت است؛ مضافاً بر این که تفاوت جهت آن آینه‌ها، جهت بازتاب را نیز متفاوت و گاه متضاد می‌نماید.

دو - مگر امام حسن، امام حسین و امام صادق علیه السلام، در یک زمان و یک شرایط محیطی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... حضور داشتند که از آنها انتظار یک عمل یا عکس العمل واحد رود؟! چنان که شاهدیم، حضرات امام حسن و امام حسین علیهما السلام، در آن دورانی که یک در یک زمان و یک شرایط بودند، یک سیاست، عمل و عکس العمل داشتند و هر دو در آن دورانی که در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، یک موضع و رفتار داشتند.

حضرت سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، نه تنها در دوران امامت امام حسن علیه السلام، تابع همان سیاست امام عصر خود بودند، بلکه پس از ایشان نیز ده سال خود امام بودند و فقط ده روز در ابتدای محرم سال ۶۱ هجری آن وقایع پیش آمد. پس در طی ده سال امامت خود نیز همان سیاست را داشتند، شرایط که عوض شد، مواضع نیز عوض شد.

بدیهی است که اگر امام حسن مجتبی علیه السلام نیز در شرایط ایشان قرار می‌گرفتند، با خلافت یزید و عملکردهایش مواجه می‌شدند، و از همان نیروهای لازم که ایشان داشتند برخوردار می‌بودند، همان کار را می‌کردند.

چند مثال:

- - شکست دادن معاویه لعنة الله عليه، در زمان امام حسن عليه السلام نیز کار دشواری نبود، اما ناگهان ضد تبلیغ و سوق دادن مردم به وعده‌های دروغ مبنی بر کمی چرب و شیرین بیشتر در سفره‌ها و نیز ترساندن از جنگ با معاویه، کار خودش را کرد و مردم شعار « **الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ** » سر دادند، یعنی ما بقای خود را می‌خواهیم و جنگ نمی‌خواهیم و مسئولین نیز خود را فروختند و کمی پول گرفتند.
- - به امام سجاد علیه السلام عرض نمودند: پدر شما با ۷۲ تن قیام کرد و به شهادت رسید، یاران شما که بیشترند...؟ فرمودند: من اگر ده یار (به روایتی ۷ و به نقلی ۲۰ یار) داشتم، قیام می‌کردم.
- - سدیر صیرفی می‌گوید: بر امام صادق علیه السلام داخل شدم و گفتم: «به خدا سوگند! اکنون زمان نشستن شما نیست [بلکه باید قیام کنید]». امام فرمود: «چرا ای سدیر؟» گفتم: «به سبب فراوانی دوستداران، پیروان و یاوران شما. به خدا سوگند! اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه شما پیرو و یاور و دوستدار داشت، هرگز تیم و عدی [طایفه‌هایی که هر کدام خواهان کسی بودند] در [خلافت] او طمع نمی‌کردند».
- امام فرمود: «چقدر هستند؟» سدیر پاسخ داد: «صد هزار نفر». امام فرمود: «صد هزار؟!» سدیر عرض کرد: «بله و بلکه دویست هزار». امام فرمود: «دویست هزار؟» سدیر عرض کرد: «بله و نصف دنیا».
- امام سکوت کرد و از من خواست با او به خارج مدینه رفتیم. به جوانی چوپان نگاه کرد و فرمود: به خدا قسم اگر برای من، شیعیانی به تعداد این بزغاله‌ها بود، مجال نشستن نداشتم [باید فوری قیام می‌کردم]». سدیر می‌گوید: آن‌ها را شمردم؛ هفده عدد شدند. (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲)

نتیجه:

حالا اگر کسی به طور کلی بگوید: «کار رزمی، با کار فرهنگی متفاوت است - یا قیام و قعود در تضاد است و...» درست می‌گوید؛ اما چه بسا هر کدام در زمان و مکان خود، عمل صالح و کار احسن باشند - ولی اگر کسی بخواهد بدون توجه به اختلاف زمان، مکان، شرایط، حکمت‌ها و آثار، چنان بگوید که مواضع و کار امامان علیهم السلام با هم متضاد بوده است، که به شنونده القا شود که آنها هم هدف و هم سو نبوده‌اند، هم دورغ گفته، هم افترا بسته و هم به مردم خیانت می‌کند تا از مسیر حق جدا و دور شوند! لذا فرمود:

«وَلَا تَفْعَلُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَادْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (الأعراف، ۸۶)

ترجمه: و بر سر هر راهی منشینید که [مردم را] بترسانید و کسی را که ایمان به خدا آورده از راه خدا باز دارید و راه او را کج بخواهید و به یاد آورید هنگامی را که اندک بودید پس شما را بسیار گردانید و بنگرید که فرجام فسادکاران چگونه بوده است.

پس، بدیهی است که اگر هر کدام از آن بزرگواران، در زمان و شرایط دیگری قرار می‌گرفتند، همان کار را می‌کردند، چنان که امروزه با مطالعه و تحقیق، می‌بینیم که هر کدام در زمان و شرایط خود، بهترین مواضع را اتخاذ نموده و بهترین کار را انجام داده‌اند.

امور فطری چیست و چگونه می‌توان وجود فطرت و اموری فطری را اثبات نمود، در حالی که دیدنی نیستند؟
اگر ویژگی امور فطری همگانی بودن آنهاست، چگونه این همه گرفتار جهل و شهوت وجود دارند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا آن چه که دیدنی نباشد، قابل اثبات نیست؟! این نظریه‌ی ماده‌گراهاست که البته خودشان نیز در نه در بُعد نظری و نه در بُعد عملی به آن قایل نیستند و نمی‌توانند باشند. آیا ریاضیات دیدنی است؟ آیا نتایج عقلی و به دست آمده از تجربیات مادی، دیدنی می‌باشد؟! حتی اگر با رصد پیدایش و حرکت ابر و سرعت باد و ...، نتیجه بگیرند که فردا در منطقه‌ای باران خواهد بارید، دیدنی نیست، چون نه فردا آمده، نه ابر و باران در آن منطقه دیده شده است. اساساً "پیش‌بینی"، خبر از غیب است، و غیب مادی نیست.

فطرت:

فطرت به دو معنای «شکافتن» و «آفریدن و ایجاد اولیه» و بدون سابقه (خلق از عدم) می‌باشد. بالاخره چه الهیون و چه مادیون، ناچارند بپذیرند که پیدایش مخلوقات، باید از یک نقطه‌ای آغاز شده باشد، پس پیش از آن را عدم می‌گویند. این آغاز پیدایش هر چیزی پس از عدم را "فَطَر" می‌گویند.

اگر چه مسئله "فطرت" بسیار ژرف و گسترده است و در حوزه‌های گوناگونی با تعاریف و مصادق خاصی مطرح می‌گردد، اما به تناسب موضوع بحث، مطرح می‌شود که موجودات [به ویژه آدمی]، از دو دسته معلومات و گرایشات برخوردار می‌باشد:

یک - معلوماتی که از بیرون کسب کرده است؛ مانند: زبان، تاریخ، جغرافیا، علوم تجربی و ...؛ به این دسته از معلومات "اکتسابی" می‌گویند و در همگان متفاوت می‌باشد.

دو - معلوماتی که از بیرون کسب نکرده، بلکه در وجود او سرشته شده است؛ مانند: ریشه و اصل "دوست داشتن و بد آمدن" که کسی آن را به انسان یاد نداده است. به این دسته از معلومات و گرایشات نیز "فطریات" می‌گویند. یعنی در وجود انسان سرشته شده است، پس در همگان وجود دارد.

* - بنابراین، آن چه خلقت انسان است و در همگان نیز وجود دارد، پنهان نیست که نیازی به آشکار نمودن و یا اثبات داشته باشد، چنان که در معنایی نامش را "بدیهیات اولیه" گذاشته‌اند.

* - بدیهی است که اگر این فطریات و یا بدیهیات اولیه به عنوان زیرساخت یا پایه [در اصطلاح علمی انگلیسی Base] در وجود آدمی (و حتی حیوانات و ...) سرشته نشده باشد، نه تنها علوم نظری، بلکه علوم تجربی نیز قابل شناخت نخواهند بود و اساساً "فعل و کار" نیز مختل می‌گردد.

● - فرض کنید که آدمی فطرتاً نداند که «هر معلولی، علتی می‌خواهد»، دیگر نه انسان دوران پارینه سنگی، برای شکار نیزه می‌ساخت، و نه انسان دوران میان سنگی برای خودش ظروف می‌ساخت، و نه انسان امروزی به دنبال کشف علوم گوناگون می‌رفت. آیا جویایی و پویایی علم، چیزی جز جستجو برای یافتن علت‌ها و معلول‌هاست؟!

امور فطری، بر مبنای محبت:

هم چنین، "گرایشاتی" در آدمی وجود دارد که همه ریشه‌ی فطری دارند، یعنی کسی به انسان تعلیم نداده است و از بیرون کسب نگردیده است؛ و شاید بتوان گفت که تمامی آنها در مقوله‌ی "محبت" = دوست داشتن و بالبتع میل رسیدن به محبوب"، به عنوان پایه، وجه مشترک دارند.

مانند: عشق به کمال، حب ذات، فضیلت‌خواهی، سلامت دوستی، رفاه و راحتی طلبی، میل به خلاقیت، و بالاخره گرایش و عشق شدید به "إله" و "پرستش او"، که فطری هستند و در همگان وجود دارند.

عشق به کمال:

شاید بتوان بیان داشت که سرآمد تمامی این گرایشات فطری، "محبت یا عشق به کمال" است، و چون کمال حدی ندارد، این عشق و محبت نیز هیچ حدی ندارد. یعنی عشق محض به کمال محض. آیا در همگان وجود ندارد؟!

پس اگر عقل و قلب (فطرت) بیدار و آزاد باشد، گواهی می‌دهد که آن چه به عنوان کمال محض برگزیدی، خودش ناقص است، هستی‌اش محدود و عاریه‌ای می‌باشد، قائم به غیر است و کمال محض، خالق تمامی این مصادیق می‌باشد.

کمال = هستی:

هر چه که هستی دارد، کمال است؛ کمال یعنی هستی و مقابله "نقص" است که به معنای نیستی می‌باشد. هر چه به نظرمان کمال می‌آید را بشمارید: «حیات، علم، قدرت، زیبایی، غنا، توان، عزت، عظمت و ...»، اینها همه "هستی" نامیده می‌شوند، و فنا، نبودن حیات است، جهل نبودن خرد است، ضعف نبودن قدرت است، زشتی نبودن زیبایی، فقر نبودن غنا و ... می‌باشد. و تمامی آن چه شمردید، همه "اسم الله" هستند، چون هستی اوست. **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ.**

و بشر فطرتاً عاشق کمال (هستی) می‌باشد.

ریشه انحرافات:

ریشه‌ی انحرافات، در همگانی نبودن "علوم و گرایش‌های فطری" نمی‌باشد، بلکه در گرایش‌های خطا به عنوان "مصدق" می‌باشد.

به عنوان مثال: در اصطلاح می‌گویند: «دوست بد و یا رفیق ناباب»! خب اگر کسی دوست باشد که دیگر بد نیست و اگر رفیق باشد که دیگر ناباب نیست، بلکه او به خطا آدم بد و ناباب را مصداق دوست و رفیق گرفته است.

* - "عقل و فطرت"، نابود نمی‌شوند، اما محبوس و پوشانده می‌شوند. مثل این است که کسی روی نورافکن، پرده‌ای ضخیم بکشد و یا آینه‌ای را زیر خاک مدفون نموده و یا با زنگارها بپوشاند، و یا دانشمند حکیم و دلسوزی را به زندان انفرادی بباندازد!

پس، نورافکن روشن است، یا دست کم می‌تواند روشن گردد و بتابد، اما نورش به واسطه‌ی این دیوار یا پرده‌ی ضخیم، ساطع نمی‌گردد؛ کار آینه نیز انعکاس است، اما چون مدفون شده یا با زنگار مستور شده، نشان نمی‌دهد و دانشمند حکیم و دلسوز هست، اما ارتباطش با مردم و امورشان برای خیر رسانی قطع شده است.

* - تبعیت از "نفس حیوانی" که محل ورود و نفوذ وساوس شیطانی نیز همین است، سبب مستور شدن، مدفون شدن و زنگار بستن عقل و فطرت می‌گردد.

* - "ذکر = یادآوری و توجه" به اشکال متفاوتش، سبب کنار رفتن پرده و پرتوافکنی و نشان دادن حقایق و واقعیت‌ها می‌گردد.

در معارف اسلامی فرا می‌گیریم که توجه به خداوند متعال به عقل و قلب و نیز بردن نام او، همه "ذکر" است، چنان که هدف گرفتن معاد ذکر است، چنان که منابع حکیمانه‌ای چون "قرآن کریم" - انسان‌های کاملی چون حجج الهی (انبیاء، اوصیا و اولیای الهی) - عباداتی چون نماز و یا رعایت هر امر و نهی‌ای و ... همه «ذکر الله» هستند و توجه و رویکرد به آنها، پرده‌ها را از عقل و قلب (فطرت) کنار زده و زنگارها را می‌زداید.

گرایش‌های فطری:

بیان شد که عشق به هستی و کمال محض، فطری هر انسانی است؛ و این عشق وافر، وابستگی شدید می‌آورد، که به آن "پرستش" گفته می‌شود.

* - آیا کسی هست که هیچ پرستشی نداشته باشد؟! خیر، چرا که اصل پرستش فطری است، و فطرت (عقل و قلب) به پرستش خداوند متعال دعوت کرده و می‌کشاند، منتهی خطا آنجاست که برخی، دیگرانی از مخلوقات را "إله" خود فرض نموده و تمامی این عشق و محبت را به آن خدای فرضی و کاذب اختصاص می‌دهند! حال خواه

مجموعه‌ی گوساله باشد - یا طاغوت زمان و مظاهرش - یا هوای نفس خویشتن و دیگران! گمان می‌کنند که آنها دارای قوت هستند و قوت می‌بخشند و به کمال می‌رسانند!

«وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را چون دوست خدا دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، شدت محبت‌شان به خداوند است (محبت‌شان به هر چیز دیگری، تابع و در راستای محبت به اوست)، کسانی که [با برگزیدن اِله‌های دروغین به خود] ستم نموده‌اند، اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، تمام نیرو [ها] از آن خداست و خدا سخت کیفر است.

پس خطا، در گزینش مصداق است. آیات «لَا تَتَّخِذُوا»، همه تذکار و هشدار به پرهیز از این جایگزینی مصادیق کاذب و غلط می‌باشد.

می‌گویند: ارتباط ما ایرانی‌ها با قبرها ناگسستنی است! کار ما با قبر است! نشاط را ما از قبر می‌گیریم!

سعادت را از قبر می‌گیریم! می‌رویم کربلا و نجف سر قبر ...، کو سالن‌های موسیقی و ورزش و

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

این انشا، خیلی قدیمی است، و چیزی که زیادت‌تر از حرم‌های شریف یا حتی کتابخانه‌های عمومی است، سالن موسیقی، کنسرت، تئاتر، سینما، باشگاه ورزشی و استادیوم‌های کوچک و بزرگ می‌باشد. مقدار پخش مسابقات ورزشی (از جمله فوتبال) و نیز ساز و آواز و بازیگری در رسانه‌ی ملی نیز به مراتب بیشتر از موضوعات علمی، دینی و ... می‌باشد.

انشا را هر طوری می‌توان نوشت، انسان به هر شکلی که بخواهد، می‌تواند نگاه کند و یا بنویسد؛ و از هنرهای ذهن آدمی، همین خیال‌پردازی‌ها و اوهام‌سازی‌هاست؛ ولی مهم این است که کسی تخیلات غیر واقعی و اوهام را باور نکند و در نظر و عمل، از آنها پیروی ننماید.

● - اگر حقایق و واقعیت‌ها مبتنی بر جدل‌های لفظی گردد، دیگری نیز می‌تواند متقابلاً انشایی بنویسد که به واقعیات نزدیک‌تر هم باشد. مثلاً بنویسد:

● - کار ما ساز و آواز و رقاصی است - منشأ شادی و نشاط و غم و حزن این ملت ساز و آواز است! در عزا ساز می‌زنند - در جشن ملی ساز می‌زنند و می‌خوانند - سریال تلویزیونی را با ساز و آوازی که گاه بسیار هم ناهمگون و بی‌ربط نیز می‌باشد شروع می‌کنند و با ساز و آوازی ناهمگون‌تر تمام می‌کنند - در جشن مذهبی و

دینی [چه در مجالس جشن عمومی در مناطق گوناگون، و چه در رسانه ملی]، با ساز و آواز شادی می‌کنند - در بزرگداشت شهادت و غم و اندوه مذهبی نیز به ساز و آواز بیشتر می‌پردازند - حتی نه در میان عوام، بلکه در رسانه ملی، آیات قرآن کریم و احادیث را با موسیقی پخش می‌کنند - پشت جملات سیاسی و حماسی رهبران‌شان، حتماً یک موسیقی متن ناهمگون خارجی پخش می‌کنند - در موضوعات و مستندات تاریخی و یا زیست (طبیعت، بناها، حیات وحش، گیاهان و ...) تا صحنه را نبینید و صدای گوینده را نشوید و یا زیر نویس را نخوانید، متوجه نمی‌شوید که مربوط به کدام دیار و فرهنگ است، اما همین که از دور صدای تار و دمبک به گوش رسید، متوجه می‌شوید که مربوط به ایران است، ولو در معرفی "مارکبرا" باشد - بسیاری از این مردم، وقتی صاحب فرزند می‌شوند، ابتدا در گوشش اذان می‌گویند، اما از دو سالگی به او می‌گویند: «نانای کن = یعنی برقص!» - این مردم آنقدر عوام هستند که حتی اگر برای شادی جهت یک پیروزی ورزشی به خیابان بیایند، حتماً در خیابان و در انتظار عمومی می‌رقصند - آرزوی جوان‌شان این است که یک خودروبی (ولو پراید) داشته باشند و با نصب یک سیستم صوتی که پاسخگوی یک سالن موسیقی می‌باشد، نوای گوش‌خراشی را پخش کنند و به حقوق دیگران تجاوز نمایند ... آنقدر در این امر عقب‌افتاده هستند که هنوز آوازهای خوانندگان نیم قرن گذشته را با شوق و اشتیاق گوش می‌کنند و بدینوسیله دچار غم و یا شادی کاذب می‌گردند و ...

● - دیگری می‌تواند بنویسد [که به واقعیت نزدیک‌تر هم هست]: ما مردمی فیلم‌گرا و بازیگری هستیم، تا آنجا که برآیمان فرقی نمی‌کند که فیلم یا سریال ایرانی ببینیم، یا ترکیه‌ای، یا هندی و یا کره‌ای و چینی! با این که حتی سریال ایرانی ما نیز با فرهنگ گذشته و حال خودمان سازگاری ندارد، چه رسد به سریال کره‌ای که با تاریخ کره سازگاری ندارد و یا سریال ترکیه‌ای و هندی که با فرهنگ خود آنها نیز سازگاری ندارد.

این مردم، روزها با یک دیگر مرتبط می‌شوند تا درباره‌ی موضوع سریال دیشب حرف بزنند. چنان راجع به یک دل و دو دلبرها، خواستگاری‌ها، این چه گفت، آن چگونه پاسخ داد و ...، با حرص و جدیت حرف می‌زنند که گویی که زندگی واقعی خودشان می‌باشد. چنان حس می‌گیرند که گویی کارآکتر خودشان است و خودشان بازیگر بودند.

می‌توان به جرأت اذعان نمود که حتی در بزرگداشت‌ها و سوگ شهادت اهل بیت علیهم السلام، یک شب هم پیدا نمی‌کنید که در رسانه ملی (رادیو و تلویزیون)، یک هنرپیشه، کارگردان، نقاد، موسیقی‌دان و یا ساز شناس را نیاورند و با او گفتگو ننمایند.

کافیست دقت کنید که در مجموعه شبکه‌های تلویزیونی ما، هر شب چند برنامه‌ی مفصل، عمومی و تخصصی، فنی یا تحلیلی، داخلی یا خارجی، به فیلم و سریال اختصاص یافته است، گویی که اکثریت این مردم، یا کارگردان و بازیگرند، یا در کار افکت هستند!

● - می‌توان گفت که مردم در پیروی‌ها و هواداری‌های کور و جاهلانه، بسیار عوام و متعصب هستند، تا آنجا که اگر طرفدار یک تیم فوتبال ایرانی و یا خارجی باشند، بر سر آن با یک دیگر به تفاخر و حتی محاصمه می‌پردازند! می‌گوید: "دیدنی چه گلی به شما زدیم!" در حالی که خودش سیگار به دست، با یک شلوار جین پاره و آویزان، حتی بیست قدم راه راست را نیز نمی‌تواند برود!

قیمت یک تی شرت معمولی (مانند پیراهن زیر مردانه)، به شکل یک پیراهن ورزشی فلان تیم، به ویژه اگر کسی آن را امضا کرده باشد، چقدر است؟! آنقدر زیاد است که گاه آن را جایزه می‌دهند و گیرنده خوشحال هم می‌شود.

دشمن ما حرص می‌خورد:

● - اما، به رغم این همه تلاش مذبحخانه، دشمن احساس شکست می‌کند، چرا که واقعیت مطلب این است که اینها همه موج‌هایی می‌باشند که خواسته و ناخواسته ایجاد می‌گردند - سمت و سوهایی هستند که به زور به اذهان عمومی تحمیل می‌گردد - فرهنگ‌هایی هستند که به صورت سهوی و یا حتی عمدی، هدفدار و سازماندهی شده، به اذهان عمومی القا می‌گردند...؛ و مهم این است که هر چند تلفات ماندگار و یا صدماتی گذرا دارد، اما همگان خود را به این امواج نمی‌سپرنند.

ملت ما، به ویژه جوانان ما، همین‌ها هستند که نخبگان آنها را در میادین علمی - یا عرصه‌های هنری ارزشمند و ... می‌بینیم و عموم آنان را در برخورداری از فرهنگی والا - در میادین عمومی، چون عبادات رمضان، اعتکاف‌ها، مراسم جشن و عزای دینی و ملی، تظاهرات‌های سیاسی ۲۲ بهمن و روز قدس - و هر کجا که حضورشان لازم باشد می‌بینیم و آگاهی، بصیرت، حضور و استقامت آنان، ابرقدرت‌های جهان را که دولت‌ها و ملت‌های بزرگ را به تسلیم کشانده‌اند، به تعجب و البته حرص و کینه واداشته است.

قبور:

همگان، چه بخواهند و چه نخواهند، به صورت لحظه‌ای و در هر آنی، به زیارت قبور خودشان نیز می‌روند، منتهی برخی آگاهانه و با بصیرت، و برخی دیگر نا آگاه و غفلت‌زده، و ناگهان خود را در قبر می‌بینند!

« أَهْلَاكُمُ التَّكَاثُرُ * كَثْرَتِ گِرَابِي، (افزون طلبی و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از خدا، خودتان، دنیا و آخرت غافل نموده) است.

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید. (حتی مردگان خود را بر شمردید و به زیادتی آنها فخر نمودید).

همگان می‌دانند که ما (مسلمانان و به ویژه شیعیان) به زیارت "قبر" نمی‌رویم، بلکه به زیارت بزرگی می‌رویم که در فلان نقطه مدفون گردیده است. و البته مکان نیز به شرف مکین، محترم می‌گردد.

روابط عمومی ما مسلمانان، به خاطر جهان‌بینی واقع‌گرایانه‌ای که داریم، بسیار گسترده است، نه ارتباط را با گذشته قطع می‌کنیم، و نه با حال، و نه با آینده؛ هم تاریخ شخصیت‌ها و امت‌ها را می‌بینیم و درس و عبرت می‌گیریم، هم به راه حق ادامه می‌دهیم - و اتصالات ما نیز بسیار ارزشمند است، چنان‌که هم متصل به سید الشهداء، امام حسین علیه السلام هستیم - و هم نهضت کربلا را در حال حاضر ادامه می‌دهیم - هم در عصر غیبت (حال) بی‌امام و رهبر الهی نیستیم - و هم آینده‌ی نزدیک (ظهور و قیام ایشان) را می‌بینیم و هم آینده‌ی دور [معاد] را هدف گرفته‌ایم. **و همین دشمنان را آزار می‌دهد.**

بدیهی است که وقتی ارتباط‌ها، وصل‌ها، انگیزه‌ها و بالتبع فعل و انفعال‌ها (رفتار و عملکردها)، به خود حیوانی، شکم و زیر شکم، شهوت و ثروت، تکبر و تفاخر به دیگران، و در نهایت به سگ‌خانگی و ... محدود شد، تسلیم و خودفروختگی سریع‌تر انجام می‌پذیرد و سلطه و سواری گرفتن دشمنان داخلی و خارجی، کم‌هزینه‌تر، زودتر و راحت‌تر محقق می‌گردد.

بنابراین، علیه فرهنگ والای شما ضد تبلیغ می‌کنند و برای فرافکنی آن، به هر وسیله‌ای (اگر چه انشا نویسی در فضای مجازی) متوسل می‌گردند!

مشارکت و هم‌افزایی (سؤال به همراه نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

پرسش:

می‌گویند: ارتباط ما ایرانی‌ها با قبرها ناگسستنی است! نشاط و سعادت را ما از قبر می‌گیریم! می‌رویم کربلا و نجف سر قبر و ...!

پاسخ:

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/9281.html>



حقوقی و احکام-تیر ۹۷

با دادن خمس اموال در هر سال شرعی، چگونه می توان پس اندازی برای آینده داشت، چون هر سال ظاهراً هر چه از حقوق بدست بیاوری باید خرج کنی، زیرا اگر چیزی برای خودت پس انداز کنی لازم است خمسش را بدهی و این دور هر ساله تکرار می شود.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا دقت نمایند که جنجال و ضدتبلیغ [به ویژه در فضای مجازی] علیه "خمس" بسیار تشدید است، چرا که غرب با نگاه مادی خویش به این نتیجه رسیده که زیر ساخت قدرت مراجع تقلید، خمسی است که فقط به برخی تعلق می گیرد و از آن عده نیز فقط برخی که مقید به رعایت احکام الهی هستن خمس می دهند! لذا جو سازی و ضد تبلیغ علیه خمس را در ستور العمل قرار داده است.

● - امروزه در تمامی اقتصادهای پیشرفته دنیا، قوانینی وضع شده که طبق آن، هزینه کردن بسیار مقرون به صرفه تر از پس انداز نمودن می باشد. تا آنجا که هزینه سبب معافیت از بدهی مالیاتی می گردد، اما به انواع پس انداز با تعاریف خاص خودش، مالیات های سرسام آوری (حتی تا ۷۰٪) تعلق می گیرد.

● - وقتی برخوردار از درآمد هزینه می کند، نه تنها چرخه ی اقتصاد به حرکت در می آید، بلکه درآمدها توزیع می گردد و چرخه ی زندگی و رفاه عمومی مردم بالا می رود، اما وقتی فقط پول پس انداز می شود، ضمن زیادتیی نقدینگی و بالتبع کاهش ارزش پول و تورم، هر گونه تولیدی با ضرر و زیان مواجه می گردد. چنان که در مملکت خود ما نیز می گویند: بهره ی بانکی، بی دردسر، بدون مشکلات کارگر و حقوق و بیمه اش، بدون مالیات و ... مقرون به صرفه تر از تولید و یا حتی کارهای خدماتی می باشد!

● - خمس فقط به مانده از درآمد تعلق می گیرد، چنان که هدیه و یا وقف خمس ندارند.

● - خمس به یک پنجم از مانده تعلق می گیرد و نه تمام آن، بنابراین چهار پنجم قابل پس انداز است.

● - خمس فقط یک بار به هر مالی تعلق می گیرد، نه این که به مال خمس داده شده، هر ساله نیز خمس تعلق گیرد و مثلاً پس از پنج سال، پس انداز به صفر برسد.

به عنوان مثال: اگر کسی در سر رسید سال مالی خود، یک میلیون تومان پولی داشته باشد که به آن خمس تعلق گیرد و دویست هزار تومان خمس پرداخت نماید، دیگر هیچ‌گاه به مانده‌ی آن [هشتصد هزار تومان] خمس تعلق نمی‌گیرد؛ و اگر با آن کار کند و درآمد بیشتری حاصل نماید، فقط به ارزش افزوده (درآمد جدید) خمس تعلق می‌گیرد.

● - بنابراین "خمس"، هیچ تعارضی با پس‌انداز ندارد.

اگر جهان اقتصاد امروزه به این نتیجه رسیده‌اند که هزینه نمودن بهتر است، و حتی مردم را ترغیب می‌کنند که اگر پس‌انداز کافی برای خرید خانه، خودرو و ... ندارند، وام بگیرند تا بدهکار بانک‌ها گردند و مالیات بر درآمد ندهند، اسلام عزیز در همان ابتدا فرمود که هزینه کنید. منتهی تفاوت اسلام این است که برای هزینه نیز چارچوب دارد؛ همیشه عقل، اخلاق، انسانیت و انصاف، شرط اول است. لذا می‌فرماید: در هزینه نیز اسراف نکن، خارج از شئونت هزینه نکن، از تحمل‌گرایی و تفاخر پرهیز، به نیازمندان از خویشانت، سپس همسایگانت، سپس همشهری‌هایت، سپس هم مملکتی‌هایت و سپس هر نیازمند مسلمانی در جهان، سپس هر نیازمندی در هر گوشه‌ی جهان و ... رسیدگی کن؛ و البته بیش از دارائیت نیز هزینه نکن که بدهکار شوی؛ حتی در بخشش نیز حد و حدود را بشناس و رعایت کن.

« وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا » (الإسراء، ۲۹)

ترجمه: و دستت را (از بخل و خسّت در بخشش) به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده دستی منما تا ملامت شده و حسرت‌زده بر جای مانی.

البته یکی از علل اصلی بروز پرسش‌ها و شبهات در ذهن، ندانستن جزئیات احکام می‌باشد.

استفتاء - مقام معظم رهبری:

س ۱۹: آیا اصل سرمایه و سود آن خمس دارد؟

ج) اگر به مقداری باشد که با پرداخت خمس آن، درآمد کسب با بقیه وافی به هزینه‌ی زندگی او نیست و یا اینکه کسب با بقیه مناسب با شأن عرفی او نباشد، خمس ندارد.

س ۲۲: خانه‌ای دارم که دارای وام قسط بندی شده است و مالک محلی تجاری هستم که در آن کاسبی می‌کنم و برای عمل به وظیفه شرعی‌ام، سال خمس برای خود تعیین کرده‌ام، امیدوارم لطف فرموده و مرا از پرداخت خمس آن خانه معاف کنید. ولی توان پرداخت خمس محل تجاری را به صورت قسطی دارم.

ج) خانه‌ای که در آن سکونت دارید در فرض سؤال که نسبه خریداری شده خمس ندارد، ولی پرداخت خمس محل تجاری‌تان واجب است، مگر این که با پرداخت خمس، کسب با بقیه، وافی به هزینه زندگی شما نباشد و یا این که کسب با بقیه، کسب مناسب با شأن عرفی شما نباشد.

س ۵۰: کسی با زحمت و تلاش، بعد از سال‌ها، کامیونی فراهم کرده که با آن کار می‌کند و نتوانسته خمس آن را پرداخت نماید. الآن که اقساط و بدهی ماشین تمام شده به دلیل این که مدل ماشین پایین آمده و قوانین جاری او را مجبور به تعویض ماشین و خرید ماشین مدل بالاتر می‌کند، که آن هم به نوبه‌ی خود هزینه‌ای را طلب می‌نماید، مجبور است برای مدت دیگری اقساط وام جدید را بپردازد، با توجه به این که درآمد ماشین جوابگوی هزینه زندگی، پرداخت اقساط و پرداخت خمس نیست، تکلیف او در مورد پرداخت بدهی‌اش چیست؟

ج) اگر قیمت ماشین به مقداری باشد که در صورت پرداخت خمس آن، درآمد کسب با باقی‌مانده پول فروش آن، وافی به هزینه زندگی او نباشد، خمس ندارد.

س ۶۰: من شغلم بساز و بفروشی ساختمان است و خمس هم می‌دهم زمینی را می‌خرم و در آن ساختمانی ساخته و می‌فروشم پول دریافتی حاصل از فروش شامل سه قسمت است (اصل سرمایه‌گذاری، تورم و سود). حال با توجه به اینکه شغل من بساز و بفروشی است و برای ادامه کار می‌بایست برای جایگزینی ساختمان مشابه ساختمان فروخته شده (که با پول خمس داده شده ساخته شده بود و فروخته‌ام) اصل سرمایه به اضافه تورم را هزینه کنم آیا خمس را چگونه محاسبه کنم (آیا فقط به سود بدون در نظر گرفتن اصل سرمایه و تورم خمس تعلق می‌گیرد؟)

ج) سرمایه‌ای که خمس آن پرداخته شده، خمس ندارد ولی آنچه عرفاً ربح و سود صدق می‌کند باید خمس آن پرداخت شود. ولی مقداری از افزایش قیمت که ناشی از تورم باشد یعنی ارزش پول کم شده به طوری که همه اجناس با پول بیشتر معامله می‌شوند، خمس ندارد.

(منبع)



اعتقادی-مرداد ۹۷

با توجه به بی شمار بودن ادیان و مکاتب، آیا راه تشخیص دین صحیح وجود دارد؟ توضیح همراه با دلیل و استدلال.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

واژه‌ی "کثرت" برای ادیان و مکاتب، بهتر از "بی شماری" می باشد، چرا که ادیان، مذاهب و مکاتب، هر چقدر هم زیاد باشند، حتی اگر به تعداد نفوس آدمیان باشند نیز قابل شمارش می باشند، چنان که نفوس قابل شمارند.

الف - اول باید بدانیم که "دین" یعنی چه؟ بعد راجع به دین حق، دین صحیح، دین کامل، و یا ادیان ناصحیح یا ناقص و انحرافی و ...، تفکر نماییم. تا وقتی معنای دین در ذهن فرد یا جامعه، همین اسم‌هایی باشد که با واژگان جداگانه‌ای [مانند: اسلام، مسیحیت، یهودیت، زرتشتی گری، هندوئیسم، بودیسم ... و ایسم‌های دیگر] خوانده می شوند، هیچ راه شناخت و تفکیک و تشخیصی وجود ندارد؛ چرا که همگی "اسم و ایسم"هایی هستند که اعتبار شده‌اند و هر گروهی نام یکی از این اسم‌ها را روی خود گذاشته و آن را حمل می نماید! لذا نه آن که می گوید: «من بی دین هستم» واقعاً بی دین است؛ و نه هر کس که می گوید: «من مسلمان یا مسیحی یا ...»، واقعاً چنان است.

بینید که چقدر ژرف و واقع گرایانه، حضرت ابراهیم علیه السلام به مشرکان می فرماید: این خدایان و ادیان شما، همه "اسم"هایی هستند که خودتان از روی گمان‌ها، تخیلات، نظریه‌های غیر عقلی و غیر علمی بر آنها گذاشته‌اید و هیچ نسبت به ادعاهای شما، حقیقت و واقعیتی در آنها قرار داده نشده است:

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (النجم، ۲۳)

ترجمه: اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی محتوا و اسم‌هایی بی معنا)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان‌های بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است!

ب - خواستن "دلیل و استدلال"، عاقلانه، آگاهانه و عالمانه‌ترین راه کار و روش برای هر شناخت و سپس هر گرایشی می‌باشد؛ اما اگر کسی برای حقانیت اسلام، یا مسیحیت، یا بودیسم، یا ایسم‌های دیگر، دلایلی اقامه نماید، شما چگونه تشخیص می‌دهید که آیا دلایل او درست است یا غلط؟! چگونه آن دلیل را می‌پذیرید؟ و یا چگونه و چرا آن را نمی‌پذیرید و رد می‌نمایید؟!

بنابراین، قبل از بررسی دلایل اقامه شده، باید ببینیم که "ابزار شناخت" آدمی برای هر چیزی و یا هر مقوله‌ای کدام است؟ نه با قوه‌ی چشایی می‌توان رنگ یا وزن را تشخیص داد، و نه با سایر حس‌های مادی می‌توان قوانین علیت را شناخت و نه با هوای نفس حیوانی می‌توان عشق و نفرت را فهمید و نه با قوه‌ی عاقله، می‌توان مزه‌ی یک خوراک را حس و درک نمود.

قوه‌ی شناخت ما، و ملاک و محک تشخیص ما در درست یا غلط بودن دلایل اقامه شده برای اثبات یا نفی یک موضوع، "عقل" است که با نور "علم" می‌بیند. پس اگر "عقل" به کار گرفته نشود و "علم" حاصل نگردد، نه دین حق را می‌توان شناخت و نه ادیان باطل را.

دین حق - اگر در پاسخ سؤال بگویند: «دین حق آن است که شما را به حق دعوت و هدایت نماید»، خواهید پرسید: «حال حق چیست و کدام است؟»

● - حق چیست و کیست که دین حق کدام باشد؟ مگر می‌شود کسی "حق" را شناسد، اما بتواند "دین حق" را تشخیص دهد و بشناسد؟!

آیا این جهان هستی با تمامی گستردگی‌ها، ظواهر، بواطن، اندازه‌ها، پیچیدگی‌های علمی، حاکمیت نظم و قوانین اندازه‌گیری شده [مقدر] در تک تک عناصر و ارتباط حکیمانه‌ی بین آنها، حرکت به سوی مقاصد مقطعی و نهایی و ...، "به حق" خلق شده یا از پوچ و باطل آمده و به فنا، پوچی و بطلان می‌رود؟! عقل چه حکمی می‌دهد؟ علم چه می‌گوید؟

اگر "عقل" حکم دهد که هستی باطل است [که هرگز چنین حکمی نمی‌دهد و اگر بدهد گواهی به بطلان عقلانیت نیز داده است]، پس دیگر دنبال شناخت "دین حق" نمی‌رود، و اگر حکم دهد که عالم هستی همه بر حق است [و چنین هم هست]، می‌پرسد: حق کیست که این عالم حق را خلق نموده است و به دنبال شناخت آن می‌رود؟!

● - خداوند متعال در عرصه تکوین به قلم خلقت و در عرصه تشریح به قلم وحی، ابتدا می‌فرماید: که «حق، خود اوست» و سپس می‌فرماید که بنابراین، قولش، فعلش، خلقتش، رسولش، دینش، کتابش، معادش و ... همه

بر حق است و هر دعوتی به سوی غیر، همه باطل است و هیچ دلیل عقلی ندارد - یعنی عقل انسان، خودش آن را رد و نفی می‌کند:

« ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (الحج، ۶)

ترجمه: این [قدرت نمایی‌ها] بدان سبب است که خدا خود حق است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم] اوست که بر هر چیزی تواناست (قادر، مقدر کننده و اندازه‌گذار و حاکم بر مقدرات است).

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (المؤمنون، ۱۱۶)

ترجمه: پس والاست خدا، فرمانروای برحق، خدایی (إله و معبودی) جز او نیست. [اوست] پروردگار عرش گرانمایه.

«وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» (المؤمنون، ۱۱۷)

ترجمه: و هر کس با خدا، إله (معبود) دیگری بخواند، برای آن برهانی نخواهد داشت و حسابش فقط با پروردگارش می‌باشد در حقیقت کافران رستگار نمی‌شوند.

معنی دین:

دین، نه نماز و روزه در اسلام است، و نه صلیب کشیدن روی بدن است، نه خم و راست شدن مقابل بت‌هاست، نه معظم و محترم داشتن گوساله و گاو است و نه کرنش و تسلیم در مقابل قدرت‌های باطل و صاحبان "زر و زور و تزویر"، یا همان فرعون‌ها و قارون‌های زمان! بلکه "دین" در اصل و ابتدا، به شناخت، باور، عقیده و ایمان انسان، نسبت به چگونگی حقایق عالم هستی گفته می‌شود. یعنی همان اصل اول، از اصول دین.

آیا عالم هستی خالقی دارد؟ آیا هستی با یک تصادف فرضی در ذهن ما تحت عنوان انفجار بزرگ (بیگ بنگ) به وجود آمده است؟ [دقت شود که سخن از عالم هستی است، نه ماده‌ی اولیه] - آیا حیات قائم به خویش است، یا قائم به دیگری است و یا اصلاً قائم به کسی یا چیزی نیست؟ - آیا عالم هستی ربوبیت (تربیت امور) می‌شود، و یا به رغم نظم حاکمش، رها شده است؟ - آیا مقصد و مقصودی هست، یا تمامی حرکت‌ها و شدن‌ها، بی‌جهت است و...؟!

در اصطلاح امروزی، به چگونگی نگاه به عالم هستی و حقایق حاکم بر آن، یا شناخت اول و آخر آن، "جهان‌بینی" می‌گویند، یعنی همان اصل اولیه‌ی «توحید و معاد».

پس از آن، نوبت به "چه باید کردها و چه نباید کردها"ی منطبق با آن شناخت، جهان بینی و اعتقادات می رسد، که در اصطلاح امروزی به آن «ایدئولوژی» نیز گفته می شود و در اصطلاح دینی به آن شریعت گفته می شود و می توان تحت عنوان "قوانین اجرایی" نیز از آن یاد نمود.

بنابراین، هیچ کسی در این عالم بی دین نیست، حتی کفار و مشرکین! چرا که هر کسی از نوعی جهان بینی برخوردار است، خواه منطبق با حقایق باشد یا نباشد! و هر کسی خود را ملزم به رعایت قوانینی می نماید، حال خواه منبع و مبنای درستی داشته باشد و یا نداشته باشد.

آیه مبارکه‌ی «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ - دین شما برای خودتان و دین من برای خودم» در سوره کافرون، خطاب به کفار است، یعنی آنها نیز دین دارند. آیات دیگری که از "دین غیر حق" سخن می فرماید و یا خبر می دهد که تنها دین مقبول نزد خداوند متعال، فقط "اسلام" است، یعنی دیگران و همگان نوعی دین دارند.

دین گذار:

بنابراین، همان عقلی که حکم می کند: حق وجود دارد، عالم هستی به حق خلق شده است، به حق هدایت می شود و به سوی حق می رود، حکم می کند که پس «دین گذار، باید همان حق باشد و فقط دین او حق است». با این حکم، انسان خود را ملزم می نماید که پس ببینم "دین خدا" چیست و کدام است؟

با همین حکم عقلی و به نور علم و تجربه، آدمی می فهمد که غیر از "دین او"، همه ادیان و مکاتب، من درآوردی هستند و مبتنی بر تخیلات، هوای نفس و به منظور رسیدن به منافی در دنیا وضع شده اند، پس همگی باطلند.

لا إله إلا الله (و منطق ریاضی):

انسان از عقل شناختی، عقل ریاضی، عقل معاش و ... برخوردار می باشد. در عقل ریاضی که به نور علم ریاضی می بیند، اگر از او پرسند: « 2×2 » چند می شود، فوری می گوید: « 4 ». اما اگر پرسند: « 2×2 » چند نمی شود، چه می تواند بگوید؟ آیا تمامی اعداد به غیر از چهار را باید بیاورد و بگوید این نمی شود؟! خیر، بلکه می گوید: به غیر از 4 نمی شود.

حال، آیا می توان تمامی موجودات عالم را آورد و پس از مطالعات بسیار روی هر کدام از آنها گفت: «ثابت شد که این خالق، اله و رب نیست»؟! یا آن که به حکم عقل و نور علم و فهم قلب، "الله جلّ جلاله" شناخته می شود و گفته می شود، هیچ الهی جز او وجود ندارد. «لا إله إلا الله».

پس حال که حق، خالق، مالک، قادر، رب، رازق و اول و آخر اوست، "دین حق" را نیز او باید تبیین و ابلاغ نماید - حال که اندازه ها را او گذاشته و دیگران هیچ نقشی ندارند، پس "حق و حقوق" را او باید بیان دارد -

اگر بازگشت به سوی اوست، پس چه باید کردها و چه نباید کردها (دین به معنای شریعت و حقوق) برای سالم و موفق رسیدن را او باید تعیین نماید

پس دین حق، دین اوست، یعنی همان "اسلام" و البته تمامی ادیان الهی، نزد او همان "اسلام" است و تسلیم حق شدن است.

******* - بنابراین، اصلاً ضرورت و نیاز و حتی امکانی وجود ندارد که کسی ده دین، صد دین، یا هزاران دین و مکتب و ایسم را مطالعه علمی و کارشناسی کند تا ببیند کدام حق است؟ بلکه باید "حق" را بشناسد؛ و چون "حق" به عقل، به قلب، به نور علم شناخته شده است، کافیتست که کتمان نکند - کفر نوزد (حق را نپوشاند) - شریک قائل نگردد (خود و دیگران را در ربوبیت، دین گذاری، اطاعت و بندگی شریک نگرداند) - و به غیر از دین او، همه را باطل بداند و به دین او بگردد و بندگی خود را (دین خود را) برای او خالص گرداند، اگر چه کفار را خوش نیاید.

«فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (غافر، ۱۴)

ترجمه: پس خدا را پاکدلانه (خالصانه و بدون هیچ آلایشی) فرا خوانید هر چند ناباوران را ناخوش افتد.

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (البینة، ۵)

ترجمه: و به آنها فرمانی داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند، در حالی (بدانگونه) که دین خود را برای او خالص کنند؛ و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و

پایدار!

چرا خداوند برخی از انسانها را غنی و برخی را فقیر آفریده است، درحالی که هیچ بشری دوست ندارد زیر دین دیگری

باشد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خداوند متعال، هیچ کس را "غنی" نیافریده است. "غنی = بی نیاز" فقط خود اوست؛ مضافاً بر این که بشر "یگانه و بی نیاز" آفریده نشده است، پس همیشه در تعامل و زیر دین دیگران می باشد، و دیگرانی نیز زیر دین او می باشند، لذا فرمود که نسبت به یک دیگر و کل جامعه بشری، از گذشته و حال و آینده، مسئول هستید و مورد سؤال واقع می شوید. پس هر کسی باید سعی کند که با انجام تکالیف و مسئولیت هایش، دین خود را ادا نماید.

"مخلوق"، خواه فرشتگان مقرب الهی باشند، خواه انسان، اجنه، حیوان، گیاه و هر چه که هست، در ذات خود "فقیّر = نیازمند" می باشد، لذا فرمود: همه فقیر درگاه او هستید و فقط او غنی است:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما (همگی) به خدا نیازمندید (فقیر درگاه او هستید) و خداست که بی نیاز ستوده است.

فقیر:

به این ستون فقرات و کاربردش دقت کنید؛ سبب ایستادگی می شود. "فقیر" کسی است که خودش چنین فقراتی ندارد، لذا برای ایستادگی باید به دیگری تکیه کند و به قوام او بایستد. بی تردید تمامی مخلوقات و از جمله انسان ها چنین می باشند. هستی هیچ کس از خودش نیست که اتکایش به خودش باشد.

غنا:

غنا نیز به معنای بی نیازی می باشد و فقط کسی بی نیاز به غیر خواهد بود که هستی و کمال محض باشد و این هستی نیز عین ذات او باشد و قائم به دیگری یا دیگران نباشد. پس فقط خداوند سبحان غنی است و بس. پس، همه فقیر هستند و هیچ کسی غنی نیست و هرگز غنی نمی شود؛ اگر کسی به حسب ظاهر مالک تمام کره زمین هم که باشد، به همان اکسیژن برای نفس کشیدن نیازمند می باشد، و اگر تمام ثروت های جهان را نیز به او بدهند، باز بیمار، پیر و فرسوده می شود و می میرد و اموالش به دیگران می رسد؛ پس او هیچ گاه حتی مالک یک ریال نیز نمی شود. هم مالک خداست و هم وارث خداست.

فقیر و ثروت:

هیچ کسی به لحاظ مادی و مالی ثروتمند آفریده نشده است، بلکه ثروت همگان در همان وجود و استعداد های تکاملی (عقل، فطرت و توان های بالقوه ای که باید به فعلیت برساند) می باشد. اگر پدر و مادر ثروتمندی دارای فرزند شوند، نمی توان گفت که آن کودک ثروتمند آفریده شده است، چه بسا با یک بیماری، یک اتفاق و ...، برای خودش یا پدر و مادر و ثروت شان، همه چیز زیر و رو شود.

مقصر دانستن خداوند سبحان:

اما خداوند متعال، ضمن آن که نیازهای وجودی بشر را به او داده است - زمین و آسمان را مسخر (رام) انسان نموده است - به بشر عقل، شعور، منطق، قلب، فطرت، توان های بالفعل و بالقوه، وحی (کتاب) و امام (راهنما

و رهبر) داده است؛ برای هدایت و رشد نیز دستورالعمل‌هایی مطابق با علم، حکمت و نظام آفرینش صادر نموده است.

از جمله این دستورها، در "بُعد نظری"، تعقل و تفکر و کسب علم برای شناخت است - در "بُعد اعتقادی"، ایمان به حقایق است - و در "بُعد عملی"، کار و تلاش در چارچوب‌های تعیین شده است، که از جمله آنها «پرهیز از ظلم به خود و دیگران» می‌باشد.

خلقت:

خلقت کار خداست، اما نکته‌ی قابل توجه این است که آدمی، به جای آن که خداوند متعال را منزه (سبحان) بداند و خودش را فقیر، ناقص و مقصر بداند، خودش را منزه از هر خطایی می‌شمارد و خداوند سبحان را مقصر می‌شمارد و برای توجیه این اتهام بزرگ خود، نام "خلقت" را روی اعمال جاهلانه، متکبرانه و ظالمانه‌ی خود می‌گذارد و می‌گوید: «خدا چنین خلق کرد» و بعد معترض می‌شود که چرا؟!!

- - آیا اگر ظالمی به مظلومی ظلم نمود، نامش "خلقت خداست"، یا نامش "عمل نادرست بشر" می‌باشد؟!!
- - آیا اگر کسی اموال دیگران را چپاول نمود، نامش "خلقت خداست"، یا "سرقت توسط بشر"؟!!
- - اگر یک جانی، یک نفر یا چند هزار نفر را کُشت، نامش "خلقت خداست"، و یا "قتل و جنایت توسط بشر"؟!!

* - پس، بر اساس این جهل (کم خردی) - نادانی (بی‌دانشی) - حماقت، بی‌بصیرتی، تکبر، زیاده‌خواهی و ظلم نوع بشر به یک دیگر است که ظلم پدید می‌آید و در بُعد اقتصادی نیز یکی به لحاظ مالی ثروتمند می‌شود و دیگری ضعیف نگاه داشته شده (مستضعف) می‌گردد.

* - اگر مسئله "خلقت" بود که دیگر این همه حلال و حرام و دستور به رعایت آنها صادر نمی‌گردید - اگر مسئله "خلقت" بود که دیگر تکلیف و مسئولیت معنا و مفهومی نداشت و بالتبع "سؤال و جواب" و پاداش و کیفری نبود.

* - این خطای بزرگی است که آدمی با بی‌توجهی به نظام هدایت در صراط مستقیم، که منطبق با نظام آفرینش و خلقت است، کج و معوج برود، خطا نماید، به خود و دیگران ظلم کند، سپس با تکبر تمام، خودش را معصوم بداند و به خداوند سبحان، اتهام وارد نماید و بگوید: او چنین خلق کرده است!

* - تمامی جانیان تاریخ، هر کجا که مورد نقد و اعتراض مردم قرار گرفتند، "جبرگرا" شدند و گفتند: خداوند ما را ثروتمند، غنی، قدرتمند و حاکم بر شما خلق کرده است - خداوند شما را ضعیف، فقیر و بندگان ما آفریده است - ما ظلم و جنایتی نداریم، بلکه همه اینها خواست اوست ... پس اگر اعتراضی دارید، به او بنمایید و نه به ما.

* - این تاکتیک، از ابلیس لعین است. او نیز پس از نافرمانی و مقبول نیفتادن توجیهاتش و مشاهده‌ی عواقب سوء تکبرش، خدا را مقصر قلمداد نمود و گفت: « رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي ...»، یعنی پروردگارا! حال که تو مرا گمراه کردی، پس من نیز چنین و چنان می‌کنم.

نژادپرستی:

ابلیس لعین، نژاد پرستی کرد، گفت: من از آتش خلق شدم و آدم از خاک، پس نژاد من برتر است! همین اندیشه و باور متکبرانه و جاهلانه را برای اغوای بشر به او القا کرد، سپس یک عده گفتند و می‌گویند: «نژاد سفید پوست، برتر از نژاد رنگین‌پوستان می‌باشد!» و چون سفید پوستان نیز بسیارند، محدودتر کردند و گفتند: «مقصود نژاد سفید اروپایی (ساکنان اروپا و امریکا) است، نه هر سفید پوستی!»

خب، حالا اشکال به خلقت و العیاذ بالله خالق وارد است، یا به اندیشه‌ی متکبرانه و عمل ظالمانه‌ی بشر؟! پس، بسیار مراقب باشیم که خداوند سبحان را متهم نماییم و به او افترا نبندیم که این خود بدترین ظلم است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» (العنکبوت، ۶۸)

ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، یا چون حق به سوی او آید آن را تکذیب کند؟ آیا جای کافران [در] جهنم نیست؟!

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (الصف، ۷)

ترجمه: و چه کسی ستمگرتر از آن کس است که با وجود آنکه به سوی اسلام فراخوانده می‌شود بر خدا دروغ می‌بندد و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید.

پسر نوجوانی منکر وجود خداوند است، هر دلیلی می‌آورم، می‌گوید: مردم این داستان‌ها را از خودشان درآوردند، مگر شما

آنجا بودید و ...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هنوز نوجوان است و از روی احساسات شعاری و برای مطرح کردن خود حرف می‌زند، پس در بحث با او [که هنوز مکلف هم نشده] ضمن ملامت و البته قاطعیت بر مواضع حق، رعایت بحث حکیمانه و اگر جدل شد، جدال احسن، به چند نکته توجه نمایید:

الف - گاهی افراد [حتی بزرگسالان] راجع به موضوعی از پیش جبهه‌گیری می‌کنند و به اصطلاح گارد می‌گیرند؛ بدیهی است که در این حالت، ذهن آنها مبتلا به نوعی «مقاومت ادراکی» می‌گردد و هر چه بگویید: هیچ نمی‌فهمند و فقط لجاجت و مقابله می‌کنند. لذا در چنین حالات و شرایطی هیچ بحثی ننمایید، چون هر چه بگویید، بر لجاجتش می‌افزاید.

ب - نیاز نیست که اثبات کنید خدایی هست، بلکه سبکی سخن خودش را متذکر شوید. مثلاً وقتی می‌گوید: «مردم این داستان‌ها را از خودشان درآوردند»، بگویید: حالا به تو وحی رسیده و یا تو نیز این داستان‌ها را از خودت درآوردی؟! اگر توحید امکان عقلانی و وحیانی بودن داشته باشد، کفر که کلاً ادعا و موضع بشری است، پس کاملاً من درآوردی می‌باشد.

ج - در فرصتی مناسب و با زبانی نرم، به او متذکر شوید که گمان نکن اگر کفر بورزی، دیگر خیلی روشنفکر و امروزی شده‌ای، همین جملات تو را مردمان جاهل از هزاران سال پیش می‌گفتند، و تو هیچ حرف جدیدی نگفته‌ای! بگویید: خداوند سبحان خودش نیز در قرآن مجید فرموده که این کفار می‌گویند: اینها داستان‌هایی است که از خودشان درآوردند. پس تو سعی کن مثل مردمان زمان جاهلیت حرف نزنی و منطق تو منطق آنان نباشد:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (التحل، ۲۴)

ترجمه: و چون به آنان گفته شود پروردگارتان چه چیز نازل کرده است می‌گویند افسانه‌های پیشینیان است.

د - مرقوم نمودید که هیچ دلیلی را قبول نمی‌کند! خب شما چرا برای او دلیل می‌آرئید که بدون دلیل متقابل قبول نکند، بلکه از او برای ادعاهایش دلیل بخواهید تا متوجه شود که ادعاهایش مبتنی بر هیچ عقل، منطق و علمی نمی‌باشد و شعارهایش تو خالی است.

او را متذکر شوید که تکبر نکن، خداوند سبحان نه با تأیید تو به وجود می‌آید و نه با نفی و انکار تو از بین می‌رود، فکر نکن که اگر تو گفتی او هست، پس هست؛ و اگر گفتی نیست، پس نیست! این که فقط یک تکبر جاهلانه است. بلکه سعی کن برای هر چه می‌گویی و هر ادعایی که داری (نه فقط در اعتقادات، بلکه در هر موضوعی)، حتماً دلیل عقلی و علمی داشته باشی. ظن، گمان، نظریه و شعار، به هیچ وجه جای حقایق عالم هستی و علم را نمی‌گیرد:

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (التَّجْم، ۲۸)

ترجمه: و ایشان را به این [کار] معرفتی (شناخت و علمی) نیست، جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

بگویید: دست کم باید قائل به طبیعت باشی. حال مگر تو تمام عالم هستی را گشته‌ای و تجربه کرده‌ای که می‌گویی خدایی نیست؟! پس ناچاری که دلیل عقلی بیاوری، خب بیاور. ولی شعار نده. بگو: دلیل و برهان تو چیست؟

«أَمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْهَ مَعَ اللَّهِ فُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (النمل، ۶۴)

ترجمه: یا [کیست] آن کس که خلق را آغاز می‌کند و سپس آن را بازمی‌آورد و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد آیا معبودی با خداست بگو اگر راست می‌گویید برهان خویش را بیاورید.

۵ - می‌گوید: «مگر شما آنجا بودید»؟! بگویید: این استدلال بی‌منطق است. مگر تو خودت آنجا بودی که انکار می‌کنی؟! مثلاً آیا هنگام خلقت بودی و دیدی خالقی در کار نیست و یا هنگام نزول وحی بودی و دیدی که وحی ای نازل نشده است؟! چطور وقتی شاهد نبودی، با این قاطعیت رد می‌کنی؟! پس چرا دلیل «تو که شاهد نبودی» را برای خودت نمی‌آوری؟! که شاهد نبودی» را برای خودت نمی‌آوری؟! که شاهد نبودی» را برای خودت نمی‌آوری؟!

«مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» (الكهف، ۵۱)

ترجمه: [من] آنان را نه در آفرینش آسمان‌ها و زمین به شهادت طلبیدم و نه در آفرینش خودشان و من آن نیستم که گمراهگران را همکار خود بگیرم.

و - اما خداوند متعال آدمی را نعمت **عقل** فضیلت بخشیده تا عقلش در هر کجا که بخواد "از گذشته، حال و آینده" شاهد باشد (گواهی دهد) و به او بصیرت داده تا عقلش به نور علم ببیند.

در شرایط مناسب به او بگویید: پیش از آن که تو باور کنی خدایی هست و یا مدعی شوی که نیست، مهم این است که عاقلانه سخن بگویی، مواضع درست و حکیمانه باشد. حالا چطور در حالی که می‌دانی حتی یک عنصر ساده نیز خود به خود به وجود نمی‌آید - هیچ معلولی بی علت نیست - هیچ حرکتی بدون محرک نیست و هیچ نظامی بدون ناظم نیست و ...، به عظمت و پیچیدگی خلقت خودت، دیگران، زمین و آسمان و هر چه در آنهاست و این عالم ناشناخته‌ی خلقت می‌نگری و می‌گویی: «همه همین طوری به وجود آمده و همین‌طور در نظامی

خواست در حرکت هستند؟! آیا این ادعا، سخنی جاهلانه، من‌درآوردی، غیر علمی و شعاری نیست؟!!

ز - به او متذکر شوید که نه تأیید تو بر وجود خداوند متعال، دلیل بر عقل و هوش و علم توست، و نه تکذیب تو! بلکه برای هر دو باید دلیل و برهان عقلی داشته باشی و ادعایت فقط شعار نباشد. چنان که فرمود: وقتی می‌گویند: «ایمان آوردیم»، تازه امتحان می‌شوند که آیا راست می‌گویند یا خیر؟!

● - بنابراین هرگز گمان نبر که نفی، رد، تکذیب و انکار حقایق عالم هستی که سرآمد آنها "توحید و معاد" است، تو را روشنفکر، دانشمند، عالم، فرهیخته و ... نشان می‌دهد، بلکه نزد اهل فکر، همانقدر خرافاتی و متحجر و متعصب نشان داده می‌شوی که یک تأیید کننده‌ی بی‌عقل و متعصب چنان نشان داده می‌شود. بنابراین، همیشه اول فکر کن، بعد موضع‌گیری کن و بعد حرف بزنی. به قول حافظ رحمة الله علیه:

بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش!

● - پیشنهاد می‌شود او راهنمایی نمائید که همین مطلب را [تحت عنوان این که کسی ادعاهای تو را داشت] بخواند و در آن بیاندیشد، و اگر خودش خواست، مرتبط گردد، باشد که انشاء الله مؤثر افتد. هنوز نوجوان است و خیلی چیزها نمی‌داند، ولی باید بداند.



قرآن مجید و حدیث-مرداد ۹۷

خداوند بین انسان سالم و ناقص (مثل کور یا فلج مادرزاد) چگونه قضاوت می کند؟ معیار و ملاک قضاوت خدا در روز قیامت چیست؟ این سؤال از بنده پرسیده شده ولیکن در جواب دقیق آن مانده ام تاکنون پاسخ های متعددی از این بزرگواران، اما گویا مد نظر وی نبوده است!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر پاسخ های درستی داده اید، مهم نیست که مد نظر ایشان بوده یا نبوده است! کسی که سؤال دارد، لابد پاسخش را نمی داند؛ پس نمی شود که هم سؤال را خودش مطرح نماید و هم تعیین کند که چه پاسخی مد نظر دارد؟! مگر این که بگوید: درست نفهمیدم و خوب قانع نشدم، که آن وقت بای بیشتر توضیح داد. اصل سؤال خوب است و خداوند متعال خود در کلام وحی، به دفعات پاسخ آن را داده است؛ منتهی اشکال در این است که آدمی گاهی ناخودآگاه، علم، قدرت، حکمت و عدل الهی را با خودش و یا دیگران مقایسه می نماید و چون در خود و دیگران ضعف و عجز می بیند، در مورد فعل خداوند سبحان، [به خاطر این قیاس نادرست] دچار سردرگمی می گردد!

پس، مشکل اساسی در خداشناسی است، نه چگونگی قضاوت او در معاد! آن هم به صورت موردی (مثل کور یا علیل مادرزاد)!

بنابراین، در خداشناسی و مرتبط به این پرسش، دست کم باید به سه مبحث شناختی، توجه نمود:

الف - علم خداوند متعال

خداوند متعال، خالق تمامی عالم هستی و از جمله انسان می باشد، لذا به تمامی ویژگی ها، شرایط، استعدادها، امکانات، حوادث مترتبه، حتی تصورات ذهنی، مکنونات قلبی، آن چه بندگان آشکار می کنند و آن چه پنهان می دارند، امیال، آرزوها، اهداف، مقاصد و نیت بندگان علم دارد. چنان که فرمود:

«يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (التغابن، ۴)

ترجمه: آنچه را که در آسمانها و زمین است می داند و آنچه را که پنهان می کنید و آنچه را که آشکار می دارید [نیز] می داند و خدا به راز دلها داناست.

«وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» (فاطر، ۳۱)

ترجمه: و آنچه از کتاب به سوی تو وحی کرده ایم خود حق [و] تصدیق کننده [کتابهای] پیش از آن است، قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست.

«إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (الحجرات، ۱۸)

ترجمه: خداست که نهفته آسمانها و زمین را می داند و خدا [ست که] به آنچه می کنید بیناست.

* - و دهها آیهی دیگر در احاطه ی علمی به تمامی ظواهر و بواطن عالم هستی که همه مخلوق و تجلی علم خود او هستند.

ب - خداوند سبحان عادل است

نقطه ی مقابل "عدل"، ظلم است و فراتر از عدل، رحمت و فضل است. پس ضمن آن که بسیار فرموده که تمامی بندگانش را مورد رحمت و فضل قرار داده است و می دهد، بسیار بسیار تأکید نموده که در صحنه معاد و حساب و کتاب، به هیچ کس و به هیچ اندازه ای، ولو کمتر از مثقال ذره ای ظلم نمی شود - پس پرسیم که چگونه محاکمه می کند، اما نگران وضعیت کر و کور و علیل در قیامت نباشیم!

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، ۷۱)

ترجمه: [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می خوانند و به قدر نَخک هسته خرمایی به آنها ستم نمی شود.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» (النساء، ۱۲۴)

ترجمه: و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند یا زن، در حالی (به شرط آن) که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می شوند و به قدر پوسته (یا گودی) هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی گیرند.

«وَأَتَّفَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (البقره، ۲۸۱)

ترجمه: و بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می شوید، سپس به هر کسی (پاداش) آنچه به دست آورده، تمام داده شود؛ و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

* - و ده‌ها آیه‌ی مبارکه‌ی دیگر در این مورد؛ بنابراین کافیست بدانیم، باور کنیم و ایمان بیاوریم که حق تعالی سبحان (منزه) است، پس به هیچ ظلمی نمی‌نماید؛ اگر چه ما ندانیم [مثلاً کور، علیل، مستضعف واقعی و ...] را چگونه محاکمه می‌نماید. اگر چه همه را در قرآن مجید شرح نموده است.

ج - سؤال در برابر تکلیف است

همیشه سؤال در برابر تکلیف است و تکلیف نیز به اندازه‌ی توان و امکان می‌باشد. این یک قاعده‌ی کلی می‌باشد که حتی ما انسان‌ها (اعم از مؤمن و کافر) می‌دانیم و حتی به کرات مطابق آن عمل می‌کنیم. هیچ کس یک دانش آموز کلاس اول یا دوم ابتدایی را به جبر و مثلثات امتحان نمی‌کند و سپس او را محکوم نمی‌نماید که چرا بلد نبودی؟! هیچ کسی از گر (چه مادرزاد و چه به واسطه‌ی بیماری یا حوادث بعدی)، انتظار ندارد که بشنود و سؤال نمی‌نماید که چرا سلام مرا پاسخ ندادی؟ یا چرا اخطار مرا نشنیدی و یا چرا حالت را پرسیدم، پاسخی نیکو ندادی - کسی از لال انتظار دکلمه ندارد و ...؟!.

بنابراین، از کور نمی‌پرسند که تو چرا قرآن مجید را نخواندی؟ از گر نمی‌پرسند: چرا در جلسات وعظ شرکت نکردی تا دو کلام حرف حساب بشنوی؟ از کسی که فقیر بوده نمی‌پرسند چرا به حج واجب نرفتی ...، چنان که در مورد احکامی چون روزه یا جهاد (جنگ)، بیماران را معذور و معاف داشت.

* - این معنا، دست کم در دو آیه، به صورت مستقیم تبیین شده است:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» (الطلاق، ۷)

ترجمه: خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌نماید.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خدا هیچ کس را جز به اندازه وسع (توانش) تکلیف (مکلف) نمی‌نماید.

* - بنابراین، روشن می‌شود که تفاوت محاکمه‌ی سالم و ناسالم، قوی و ضعیف، غنی و فقیر و ...، چگونه خواهد بود. پس مترصد چگونگی استفاده‌ی درست خودمان از نعمات‌های الهی باشیم؛ و از خودمان بپرسیم که چه کردی و چه می‌کنی؟!.

طبق آیه‌ی تطهیر به خواست خداوند پلیدی و ناپاکی از اهل بیت دور شده یعنی اگر خدا نمی‌خواست آنها نعوذ بالله گناه می‌کردند و دیگر اینکه چرا خداوند برای بعضی دیگر این را نخواست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نفرمود: جبراً دور شده‌اند، بلکه فرمود: «خدا اراده نموده که دور گرداند!» او پاکی را برای همگان خواسته است، و برای تحققش هم به آنها و هم به دیگران، دستورالعمل‌هایی داده است.

بخشی از آیه که در پرسش به آن استناد و استدلال شده است، به شرح زیر می‌باشد:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (الأحزاب، ۳۳)

ترجمه: همانا اراده‌ی الله این است که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد (دور سازد)، و [آن طور که خود می‌داند] شما را کاملاً پاک و پاکیزه گرداند.

اراده‌ی خداوند سبحان:

آیا اراده‌ای جز اراده‌ی خداوند متعال وجود دارد؟! مگر خالق، قادر، مالک و ربّ دیگری هم هست که اراده‌ی دیگری نیز باشد؟! پس اگر عده‌ای هدایت می‌شوند و عده‌ای نمی‌شوند نیز مبتنی بر اراده‌ی اوست که برای بشر عقل، هدایت و اختیار در انتخاب هدف و راه قرار داده است.

برخی گمان دارند که "اراده‌ی الهی"، یعنی یک جبری که بدون لزوم به هیچ اسباب یا مقدمات و مقدراتی، و بدون هیچ شرط و شروطی، بر انسان یا ... حاکم می‌گردد. بله در نظام تکوین چنین است، اما در نظام هدایت و تشریح چنین نیست، بلکه مقدرات و مقدمات و ملزوماتی دارد. آیا وقتی فرمود: «خداوند اراده کرده است که مستضعفان را بر زمین حاکم گرداند»، دیگر هر اختیاری از مستکبر و مستضعف گرفته شد و مستضعفان حاکم شده‌اند؟! خیر، بلکه در نهایت، اراده‌ی اوست که محقق می‌گردد.

آیه تطهیر:

اراده خداوند متعال بر این است که اهل بیت علیهم السلام را از هر حیث پاک نماید و پاک نگهدارد؛ نه این که طهارت و عصمت، یک بسته‌ای باشد که فرشته‌ای آن را بیاورد، و یا جبری تحمیلی باشد.

"بُرِيد"، استمراری است که به گذشته، حال و آینده تعلق می‌گیرد. در این آیه نیز ابتدا دستورالعمل‌هایی برای اهل بیت علیهم السلام صادر و ابلاغ نمود، و سپس به حکمت این دستورالعمل‌ها تصریح نمود که "می‌خواهد شما را پاک گرداند و پاک نگهدارد". یعنی رعایت آن دستورالعمل‌ها، ضرورتی برای "پاک ماندن" است، لذا اگر کسی سرپیچی می‌کرد، این اراده بر او تعلق نمی‌گرفت.

گناه:

برخی گمان دارند که نقطه‌ی مقابل "عصمت و تطهیر"، فقط "گناه کردن" است!

عصمت اسم مصدر از ریشه "عَصَمَ" است و به معنای منع کردن و بازداشتن می‌باشد، حال چه به جبر صورت پذیرد و چه به اختیار، و هر دو نیز در مورد همگان وجود داد - طهارت نیز به معانی مطلق پاکی است و نه صرفاً پاک بودن از گناه. از این رو، هر نوع خطا و یا حتی فراموشی، سستی، تنبلی، غفلت و ... نیز به "عصمت و طهارت"، لطمه و صدمه وارد می‌نماید.

"ذنب" - هم چنین برخی گمان کردند که "دنب - جمع ذنوب"، یعنی گناه و گناهان؛ لذا آیه‌ی قرآن مبنی بر زدودن ذنوب گذشته و آینده از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را [العیاذ بالله] دلیل بر گناه کار بودن ایشان گرفتند و عصمت را رد کردند! در حالی که "ذنب" یعنی دنباله و آن چه به انسان می‌چسبد؛ بنابراین، دروغ‌ها، دشمنی‌ها، اهانت‌ها، همت‌ها، افتراها (مثل شاعر خواندن ایشان)، و حتی کینه‌های گذشته که خودش و آثارش می‌ماند، همه از مصادیق "ذنوب" هستند و خداوند متعال به واسطه‌ی فتح مکه، این ذنوب را از گذشته، حال و آینده‌ی ایشان زدود.

پس، طهارت و پاکی نیز فقط در مقابل گناه نیست؛ این که نگاهی به ناپاکی بر انسان نیفتد - گویی به ناپاکی صدای آدمی را نشنود - دلی به ناپاکی متوجه انسان نگردد و ...، همه مصادیق پاکی و ضروریات پاک‌تر ماندن «تَطْهِيراً» است. لذا ابتدا دستوراتی صادر نمود، سپس فرمود که حکمتش پاک نگه‌داشتن شما در اوج پاکی می‌باشد.

دیگران:

آن چه از فضایل برای پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین فرموده، برای همگان نیز فرموده است، منتهی ما توجه نداریم. حتی اگر گفته شود که "به ایشان وحی نازل گردیده"، گفته می‌شود: به بنده و شما نیز نازل شده است، منتها توسط ایشان؛ فقط انبیا برای او تعیین و تکلیف نکردند که وحی را چگونه به آنان نازل نماید، به واسطه جبریل علیه السلام باشد، یا فرشته وحی، یا رویا و ...! اما افراد ناپاک، معترض می‌شوند که چرا وحی باید به واسطه ایشان به ما برسد؟!

به آیه‌ی مبارکه صلوات «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» دقت کنید؛ آیا با همین مضامین، راجع به دیگران نفرمود:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الأحزاب، ۴۳)

ترجمه: اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است.

فرق بشر ناپاک این است که معترض می‌شود: «چرا از ما خواست که با صلوات و به روش تسلیم شدن، به ایشان وصل شویم تا از این طریق به رحمت بیکران الهی وصل گردیم؟!»

عصمت دیگران:

بیان شد که عصمت (از عَصَمَ) به معنای بازداشتن و دور کردن می‌باشد که اگر چه نوعی حفاظت است، اما با "محافظت" متفاوت است.

هدف از ارسال تمامی انبیا و رسولان این بوده که آدمی از موانع رشد و اسباب هبوط و سقوط دور بماند و از آن چه به جای قرب، سبب دوری او می‌گردد، بازداشته شود؛ پس عصمت خداداد به معنای مطلقش، و این اراده‌ی الهی در مورد همگان وجود دارد، منتهی تحققش شرط و شروطی دارد.

«قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»
(الأحزاب، ۱۷)

ترجمه: بگو: «چه کسی می‌تواند شما را از اراده خدا باز دارد، اگر او بدی یا رحمتی را برای شما اراده کند؟!» و آنها جز خدا هیچ سرپرست و یآوری برای خود نخواهند یافت.

عصمت از گناه:

از یک سو فرمود که خداوند متعال به جز آن چه داده تکلیف نمی‌نماید «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا / الطلاق، ۷»، از سوی دیگر فرمود: از هر گونه غفلت، سبکی، بازیگری و گناه، دوری نمایید.

بنابراین، اگر انسان نمی‌توانست گناه نکند، به او امر نمی‌فرمود که "گناه نکن"! و برای بی‌توجهی‌ها، سبک گرفتن‌ها و ارتکاب به گناهان، برایش قیامت، سؤال و کیفر قرار نمی‌داد.

پس، در عرصه‌ی "عصمت از گناه"، همه می‌توانند و باید که "معصوم" باشند، و اساساً جز معصوم، کسی به بهشت خدا وارد نمی‌شود. لذا "استغفار و توبه" را قرار داد تا اگر کسی مرتکب گناهی شد، سریع استغفار و توبه نماید، تا دوباره پاک (تطهیر) شده و "معصوم از گناه" گردد.

فضیلت‌ها:

"فضیلت" یعنی برتری، و ما نباید معترض به خداوند شویم که چرا به کسی در امری برتری بخشید، چرا که مطابق علم و حکمت او و منطبق با جایگاه، وظایف و تکالیف بندگان می‌باشد. نه فضیلت فرشتگان، انبیا، اوصیا و اولیای الهی به ما داده شده، و نه تکالیف آنها بر عهده ما گذاشته شده است.

"عصمت و طهارت"، همچون علم، حکمت، قدرت، جود، کرم، رحمت و ... از کمالات می باشد و کم و زیادش همان "فضیلت" هاست. اهل بیت علیهم السلام، در کمال عصمت هستند. خداوند متعال مبتنی بر علم، حکمت، مشیت و اراده اش، در برخی از امور، به برخی از بندگانش "فضیلتی" داده است و البته حکمت و علت این زیادتیه ها و برتری ها، اختلاف جایگاه و تکالیف آنهاست. چنان که کودک و نوجوان نسبت به بزرگسالان فضیلت هایی دارند، بزرگترها نسبت به آنان فضیلت هایی دارند، مردان نسبت به زنان و بالعکس، امامان نسبت به امت و حتی انبیا نسبت به دیگران، فضیلت هایی دارند که متناسب با جایگاه آنها در نظام خلقت و هدایت و تکالیف هر کدام می باشد. مقرر شد تا حضرت موسی علیه السلام که پیامبر اولی العزم بود، مدتی خادم حضرت شعیب علیه السلام گردد و یا از محضر عبد صالح «حضرت خضر علیه السلام» مستفیض گردد.

فضیلت جایزه ندارد:

"فضیلت"، به خودی خود، نه پاداشی دارد و نه کیفری. نه کسی را محاکمه می کنند که چرا "عقل" کامل تر یا طول عمر بیشتری نداشتی، و نه به کسی پاداشی می دهند که مثلاً نبوغ فیزیک یا ریاضی داشتی؛ بلکه پاداش و کیفر را به استفاده ی درست از نعمت و "فضیلت" و "حفظ آن" می دهند، چنان که در دوره ای به بنی اسرائیل "فضیلت = برتری" بر سایر اقوام موجود بخشید، ولی چون قدر نداشتند، آن فضیلت را از آنها گرفت. هنر اهل عصمت علیهم السلام، به شناخت نعیم، نعمت و تلاش برای حفظ آن بود که سبب رشد و زیادتیش می گردد.

از من سوال شده: چرا در قرآن درباره اینکه اول آسمان آفریده شده یا اول زمین، تناقض هست؟ (آیه ۲۸ بقره و آیات

۲۷ تا ۳۰ نازعات) - بالاخره کدام اول آفریده شده؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه): ۱

گر سؤال دارد، لابد نمی داند که می پرسد؛ و اگر نمی داند، چگونه قبل از دریافت هر پاسخی، حکم به وجود تناقض در قرآن مجید می دهد؟!

برای سؤال کننده از جنابعالی، مهم تر و برتر از این که اول آسمان خلق شده است یا زمین، این است که روش مطالعه، تحقیق، جمع بندی و نتیجه گیری را فرا بگیرد، تا اینطور از آخر شروع ننماید!

روش مطالعه و تحقیق در مورد هر موضوعی این است که انسان عاقل ابتدا در خلقت، طبیعت، کتاب، نزد استاد یا هر منبع دیگری مطالعه‌ای نماید تا به معلوماتش در مورد موضوعی که در نظر گرفته بیشتر شود. سپس ممکن است ذهنش با پرسش‌هایی نیز مواجه گردد، پس در مورد آنها تحقیق می‌کند، و هر گاه به نتایج متقنی رسید، نتیجه‌گیری یا داوری می‌نماید.

● - برخی مانند این پرسشگر محترم از شما، معکوس عمل می‌کنند! یعنی اول یک حکم قطعی می‌دهند که در "قرآن تناقض وجود دارد"؛ بعد یک پرسش مطرح می‌کنند که "چرا این تناقض وجود دارد"، و سپس سؤال خود را [که لابد پاسخش را نمی‌دانستند که می‌پرسند] مطرح می‌نمایند که «آیا اول زمین خلق شده است و یا آسمان»!

● - پس، لازم است توجه نماییم که قبل از زمین و آسمان‌ها و قبل از هر چیز دیگری، "عقل" خلق شده است و به انسان اعطا شده تا بتواند تفکر و تعقل منطقی بنماید. حجاب این عقل نیز "نفس" است که مانع از پرتوافکنی آن می‌شود. لذا ناخودآگاه، قبل از علم و دانستن و دریافت پاسخ، پیش‌داوری نموده و حکم صادر می‌کند که "در قرآن کریم تناقض هست!"

زمین و آسمان:

آسمان چیست و کجاست که بدانیم اول خلق شده یا بعداً؟! زمین چیست و کجاست که بدانیم قبل از آسمان خلق شده یا پس از آن؟! آیا مقصود از آسمان، فضایی است که زمین در آن قرار داده شده است؟! آیا زمین و آسمان، یکپارچه نبودند و این تفکیک‌ها بعداً رخ نداد؟! آیا زمین و آسمان هم اکنون نیز یکپارچه نیستند و ...؟! بالاخره اگر کسی قرآن حکیم و هیچ کتاب دیگری نیز نخوانده باشد، می‌بیند که زمین، کرات و سیارات و کهکشان‌های دیگر و هر چه هست، در آسمان قرار دارد. فرض نماید که زمین قبل از آسمان خلق شده باشد و از خودش بپرسد: این زمین کجا بود که بعداً در دل آسمان قرار گرفت؟! آیا این زمین، آنگاه که خلق شده، آسمانی داشته است یا خیر؟!!

قرآن مجید و شبهه تناقض (!؟)

دقت کنیم که آیا اصلاً در این دو آیه، راجع به ابتدای خلقت زمین یا آسمان، مطلبی بیان شده است که حالا با هم تناقض داشته باشند یا خیر؟!!

آیه مورد بحث از سوره بقره، آیه ۲۹ می‌باشد، نه ۲۸؛ که می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (البقره،

ترجمه: او است که هر چه در زمین هست را یکسره برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت و هفت آسمان را نظم بخشید و بهمه چیز دانا است.

و اما آیات مورد بحث در سوره النازعات:

«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ حَلْفًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا * وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (النازعات، ۲۷ تا ۳۳)

ترجمه: آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را برپا کرده است؟ * سقف آن را برافراشت و آن (به اندازه‌ها) را منظم ساخت * و شیش را تاریک و روزش را آشکار نمود * و زمین را بعد از آن گسترش داد * و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد * و کوه‌ها را ثابت و محکم (لنگر) گردانید * همه اینها برای بهره‌گیری شما و چهارپایانتان است!

حال نگاهی اجمالی به مفاد این آیات بیندازیم:

البقره:

- - در آیه‌ی سوره بقره، فرمود: هر چه در زمین هست [از هوا، آب، کوه، گیاه، حیوانات، معادن، جاذبه، دافعه و ...] را برای حیات شما (انسان) آفریده است. بدیهی است که ملزومات حیات انسان در زمین، قبل از آفرینش و قراردادنش در زمین مهیا گردیده است؛ والا، نه تنها یک ثانیه هم زنده نمی‌ماند، بلکه کار حکیمانه نبود.
- - پس از آن که زمین از لوازم "بالقوه و بالفعل" برای حیات آدمی برخوردار گردید، آسمان و آسمان‌های هفتگانه را نظمی بخشید مرتبط و منسجم و حکیمانه، و متناسب با اهداف و نیازهای بشر. می‌فرماید: به آسمان پرداخت، نه این که آسمان را خلق نمود.

●●● - پس در این آیه، هیچ اشاره‌ای به "خلقت" زمین و آسمان‌ها نشده است که به تقدم و تأخر آنها نسبت به یکدیگر اشاره‌ای شده باشد. حال چگونه آن را مقابل آیه‌ای دیگر قرار می‌دهند و مدعی می‌شوند: «در قرآن تناقض هست»؟!

النازعات:

- - در این آیات نیز ابتدا آدمی را (که دارای عقل و فهم گردانیده) متذکر شده تا به خود و همین دنیای مادی بنگرد و ببیند که چیزی نیست، پس خلقتش برای کسی که زمین و آسمان‌ها را خلق نموده، دشوار نخواهد بود و بازگرداندن او (در معاد) نیز برای خالقش کار دشواری نمی‌باشد.

● - سپس به مرتفع نمودن سقف آسمان‌ها [حتی همین آسمان اول و مادی] اشاره نموده که بشر هیچ‌گاه به آخر آن نمی‌رسد. این همان گشودن است، نه خلق نمودن.

● - می‌فرماید: پس از نظم آسمان‌ها و مشخص نمودن شب و روز در آنها (که مستلزم وجود سیارات و خورشیدها و گردش آنهاست)، زمین را گسترش داد «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» و روشن می‌سازد که منظور از این گسترش، رویش گیاهان، مستقر شدن بلندی‌ها و ...، برای پدید آمدن ملزومات زندگی انسان و حیوان [متاع] می‌باشد که مستلزم سرد شدن زمین، فروکش نمودن آب، گردش به دور خورشید و پیدایش فصول می‌باشد.

●●● - پس باز هم هیچ صحبتی از "خلقت زمین و آسمان‌ها" در این چند آیه نشده است، چه رسد به تقدم و یا تأخر پیدایش آنها نسبت به یک دیگر! حال چگونه از آن تناقض درآورده‌اند؟!

مشکل اساسی:

مشکل اساسی اینجاست که برخی قرآن کریم را با کلمات مصطلح خودشان ترجمه می‌کنند، لذا هیچ فرقی بین "خلق نمودن یا پدید آوردن" - "سویه قرار دادن" - "گسترش دادن" ... قائل نمی‌شوند و همه را "خلق نمودن" معنا می‌کنند و دچار این تناقضات می‌گردند.

اول زمین خلق شد یا آسمان؟

بیان شد که زمین خودش در دل آسمان قرار دارد. زمین خودش مکان است و قطعاً به هنگام خلقت، بی‌مکان نبوده است، بلکه در جایی خلق شده است که به آن می‌گویند: «آسمان = فضا»، البته مقصود همین آسمان اول و مادی می‌باشد که تمامی سیارات و کهکشان‌ها در آن قرار دارند.

حال آیا ابتدا یک ماده‌ای بزرگ یا کوچک (حتی یک اتم) خلق شد، سپس منفجر (گشوده شد)؟ آیا ابتدا چیزی به نام آسمان و چیز دیگری به نام زمین خلق شد؟ و خلقت کدام بر دیگری سبقت داشته است؟! در آیات دیگر شرح می‌دهد که ابتدا یک "بسته" ای آفرید، سپس آن را باز کرد و به دو بخش زمین و آسمان‌ها تقسیم نمود.

* - دقت شود که کلمه‌ی "نَمَّ" = سپس " نیز همیشه اشاره به تقدم و تأخر زمانی ندارد، بلکه گاه به ترتیب ذکر (بیان و تبیین) اشاره دارد. اگر شما بفرمایید: "ابتدا" آن که مطلب شما برای من جالب بود، و "سپس" آن که جالب‌تر از مطلب قبلی بود؛ مقصود تقدم و تأخر زمانی نمی‌باشد.

* - همچنین دقت شود که وقتی سخن از ابتدای خلقت چیزی (مثل زمین) مطرح می‌شود، نباید گمان کنیم که الزاماً زمین به همین شکل نهایی خودش می‌باشد؛ چنان که ابتدای خلقت یک گیاه، بذر آن است؛ و ابتدای

خلقت آدم، پس از خاک نطقه می باشد و لذا طبق آیات و احادیث، که علوم کشف شده نیز به همین نتایج رسیده است، زمین طی دو دوره کلی، شکلی کامل یافته و سپس اشکال تکاملی بعدی را به خود گرفته است.

* - در قرآن کریم تصریح شده که "زمین و آسمان" ابتدا پیوسته بودند. یعنی یک چیز - یک ماده و ... بودند و ما آنها را از هم شکافتیم و جدا ساختیم.

● - بنابراین، مطالعه لازم است، به ویژه اگر موضوع آیات قرآن کریم باشد و در این بحث، مهم تر از تقدم و تأخر خلقت زمین و آسمان این است که محقق، قبل از مطالعه و تحقیق، حکم به «تناقض در قرآن حکیم» صادر ننماید.

آخر نفهمیدیم این اکثریت نادان، جاهل، عجول، گناه کار و بی ایمان هستند یا خیر؟ آیا اکثریت خوبند یا بد؟ آیا نظرشون مهم هست یا نه؟ فکر نمی کنید نسبت دادن چیزایی مثل اینکه بقیه نمیفهمند یا نادونند، نشان تکبر ما دارد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تکبر، منیت است، نه عقلانیت. اکثریت نیز در یک جمع خوب، خوب هستند و در یک جمع بد، بد. اگر وارد بخش زندانیان جنایی شوید، اکثریت جانی هستند؛ و اگر به کتابخانه بروید، اکثریت اهل مطالعه هستند. انتخاب برای همراهی و پیروی از هر کدام نیز در اختیار خودتان است و درجه‌ی عقلانیت بستگی دارد، نه کثرت تعداد هر کدام!

پس اگر در ذهن خلط مبحث نگردد و در دل نیز موضع گیری پیش داورانه اتخاذ نگردد و با مباحث نظری یا منطقی (هر چه که باشد)، برخورد احساسی نشود، همه مسائل و مباحث، راحت تر روشن می شود.

اکثریت نادان و ناتوان:

● - یک قاعده‌ی کلی وجود دارد و یک قواعد موضوعی. در قاعده‌ی کلی دقت شود که "دانایی" همان "علم" می باشد که البته به "عقل" نیز گفته می شود. حال بیاندیشید که چه در مباحث نظری، و چه در اخلاق عملی، و چه حتی در علوم تجربی و دانش‌های گوناگون، چه موضوعی وجود دارد که "اکثریت" آن را بدانند؟! آیا اکثریت مردم جهان، فلسفه، منطق، حکمت، حقوق، روانشناسی، جامعه‌شناسی و ... می دانند، یا علم به قرآن و حدیث و تفسیر و ... دارند؟! یا اکثریت حقوق کیفری، جزایی، بین‌الملل و حقوق تجارت می دانند، یا اکثریت مردم احکام اسلامی (که فقه همان حقوق است) را از منشأ مبدأ و منبع می دانند؟!

● - در مقام عمل، آیا همگان یا اکثریت، پزشکی و مهندسی و یا حتی کارگری می‌توانند؟ یا همگان مدیریت و کارمندی می‌توانند؟ یا همگان خلبانی و کاپیتانی می‌توانند؟ یا نانوائی می‌توانند؟ و یا فرماندهی و سرپازی در جنگ و جنگیدن در جبهه‌های جنگ سخت و نرم می‌توانند؟

پس همیشه اکثریت، نمی‌دانند و نمی‌توانند. حتی در علوم مربوط به ازدواج، تشکیل خانواده و روابط خانوادگی، تعلیم و تربیت، عشق و محبت و ایثار و تعاون و ...، که از زمان خلقت حضرت آدم و حوا علیهم السلام متداول بوده، هست و خواهد بود، "اکثریت نمی‌دانند".

حال آیا اگر آن اقلیتی که در موضوعی کارشناسند و می‌دانند، بگویند: "اکثریت نمی‌دانند"، تکبر است؟!

قرآنی:

اما، وقتی منظور یا موضوع بحث، آیات قرآن کریم است، باید دقت شود که چه چیز را فرموده "اکثریت نمی‌دانند"، و یا اکثریت کدام گروه را فرموده که این موضوع خاص را نمی‌دانند؟!

فرض شود که مثلاً اگر موضوع زمان وقوع معاد باشد، نه تنها اکثریت، بلکه هیچ کس جز خداوند متعال نمی‌داند - یا آنها که می‌گویند: «ما به دین آبا و اجداد خود هستیم»، به صورت کامل و همگی (نه اکثریت‌شان)، از دین

هیچ نمی‌دانند، حتی رشد و آینده‌نگری نمی‌دانند - بسیاری از بت‌پرستان، در ضمن شناخت "الرحمن"، مشرک بودند، چرا که حق را نمی‌دانستند، بسیاری از اهل کتاب و مسلمانان نیز مبتلا به شرک و گناه می‌شوند، چون حق را نمی‌دانند و ...:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» (الأنبياء، ۱۲۴)

ترجمه: آیا به جای او، خدایانی برای خود گرفته‌اند؟! بگو برهانتان را بیاورید این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده [نه] بلکه بیشترشان حق را نمی‌شناسند و در نتیجه از آن رویگردانند.

اکثریت کم‌خرد:

چطور می‌توان مدعی شد که "اکثریت" عاقل هستند، در حالی که توجه اکثر مردمان، به بدن بیشتر از عقل است، و شناخت‌شان از مواد خوراکی یا پوشاک تن، به مراتب بیشتر از راهی است که پیش گرفته‌اند و مقصدی است که خواه ناخواه به آن می‌رسند؟!

● - پیرمرد حکیمی می گفت: «مردم از هر چه که دارند ناراضی اند، به جز عقل شان! یکی می گوید: کاش قدم بلندتر بود - دیگری می گوید: کاش چشمم درشت تر بود - آن یکی می گوید: کاش ثروتم بیشتر بود ... - و کمتر کسی می گوید: کاش عقلم بیشتر بود!»!

شما با اکثریت مردم جهان، در امریکا، اروپا، آسیا و ... مصاحبه کنید و بپرسید: "عقل چیست و چند نوع است و هر کدام در کدام حوزه فعالیت دارند؟" اکثریت مردم، معده و کارکردهایش را بیشتر می شناسند تا عقل و کارکردهایش در حوزه های گوناگون!

بنابراین، عقل تجریدی، عقل نظری، عقل ریاضی، عقل عملی و ... متفاوت است. چه بسا مردمان کافر در "عقل معاش" نسبت به بسیاری از مسلمانان، قوی تر باشند. اما دلیل نمی شود که "عقل نظری" و "عقل عملی" آنها نیز قوی باشد و حتی کمی بزرگ شده باشد.

قرآنی:

خداوند سبحان به آدمی فضیلت "عقل و عقلانیت" را داده و بسیار برای آن ارزش و حرمت قائل است و در کلام وحی نیز بسیار به آن تأکید نموده و توجه داده است.

* - گاه به یک پدیده ی یا قواعد مادی [که با علوم تجربی برای همگان قابل درک و احساس می باشد] توجه داده و یک پرسش عقلی مطرح می کند، چرا که علوم تجربی نیز باید نتیجه عقلی داشته باشند:

«وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ» (یس، ۶۸)

ترجمه: و به هر کس عمر [بیشتر] دهیم، از خلقتش می کاهیم (در خلقت شکسته می شود)، آیا نمی اندیشید؟!*

* - گاه به اخلاق عملی اشاره نموده و رفتاری را مانند «مسخره کردن نماز و عبادات» را از بی خردی می شمارد؛ چرا که هم ضرورت اتصال (صلاة) عقلانی است و هم مسخره کردن با رد نمودن، انکار، شبهه، سؤال و انتقاد فرق دارد و از بی عقلی است؛ آن هم مسخره کردن عبادت خداوند سبحان، توسط کسانی که خودشان از گوساله گرفته تا طاغوت و یا هوای نفس را بندگی و عبادت می کنند:

«وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (المائدة، ۵۸)

ترجمه: و هنگامی که آنان را [با ذان، یا دعوت و تبلیغ و ...] به نماز می خوانید، آن را به مسخره و بازی می گیرند زیرا آنان مردمی اند که نمی اندیشند.

گاه به خلقت زمین و آسمان و قوانین حاکم بر آنها [که در همین علوم تجربی و مادی قابل شناخت است] و یا تاریخ و ... اشاره نموده و می فرماید: اینها همه نشانه (آیه) است، برای آنان که عقل دارند و با دیدن نشانه،

متوجه جهت و مقصد می‌گردند. و این در حالی است که نه تنها اکثریت، بلکه همگان این نشانه‌ها را به صورت روزمره و هر لحظه می‌بینند، اما هیچ تعقلی نمی‌نمایند!

ژست اکثریت:

غرب با چماق اکثریت، که در دست اقلیتی بوده و هست، نظام سلطه‌ی خود را قالب و حاکم نمود، و امروزه که این ظالمان مستکبر، با افتادن پرده‌ها، رسوایی و منفور شدن در نگاه اذهان عمومی مواجه شده‌اند، زمزمه‌ی این که "اکثریت نمی‌دانند و نمی‌فهمند" را حتی در مباحث نظری به راه انداخته‌اند تا بهره‌اش را در سیاست عملی ببرند! لذا به بهانه بازگشت به ارزش‌های ارسطویی، اشاعه شعار نادانی و ناتوانی همگان و ضرورت حکومت نخبگان، توسط جامعه‌گرایان (امثال سندل) آغاز شده است!

اعتبار اکثریت:

بی‌تردید نزد هر عاقل و خردمندی، می‌داند که "اعتبار اکثریت" تا جایی است که مقابل "عقل" و بالتبع "عدل" قرار نگیرد.

● - در امریکا، اکثریت موافق حمل سلاح هستند، و سرمایه‌داران در صنعت اسلحه‌سازی و فروشندگان و قاچاقچیان بسیاری با تکیه بر این میل غیر عقلانی اکثریت، جیب خود را پر می‌کنند و وقتی کودکان، دانش‌آموزان، دانشجویان و حتی رهگذران ترور می‌شوند، ترامپ می‌گوید: «باید مجوز حمل سلاح به معلمان داده شود»!

● - از سوی دیگر، در امریکا و اروپا، اکثریت با قوانین رسمی کردن ازدواج همجنس‌گرایان که بار حقوقی دارد و به آنان حق می‌دهد که مانند یک خانواده‌ی سالم، کودکان را به سرپرستی بگیرند را قبول ندارند و ظلم در حق کودکان می‌دانند - و یا اکثریت با این جنگ افروزی‌ها و زیاده‌خواهی‌ها و نژادپرستی‌ها و ... مخالفند - اکثریت با سلطه‌ی نظام سرمایه‌داری و ... مخالفند؛ اما اقلیت قدرتمند هیچ وقعی برای این اکثریت قائل نمی‌باشد.

* - در هر حال، اعتبار اکثریت تا جایی است که مغایر با علم و عقل نباشد و بی‌اعتباری در مغایرت با "وحی" نیز به همین دلیل مغایرت با عقل می‌باشد. چون واقعاً بی‌عقل هستند آنانی که گمان دارند، چون کثرتی دارند، میل‌شان به احکام الهی نیز نافذ می‌باشد، و یا گمان دارند که اکثریت آنها، نظام خلقت را بر هم زده و موافق رأی مقطعی و گذرای آنان می‌گرداند.

قرآنی:

می‌فرماید: نه تنها اکثریت، بلکه تمامی کافران، بلا استثناء عقل ندارند. البته بحث از همان عقل نظری و شناختی می‌باشد که البته زیر ساخت عقل عملی نیز قرار می‌گیرد. می‌فرماید: «عقل ندارند که کافران»، اما چه بسا عقل معاش داشته باشند، خوب هم داشته باشند.

عقل ندارند، چون کفر یعنی پوشاندن حق و کافر کسی است که حق را می‌پوشاند، در واقع شناخته که می‌پوشاند؛ و آنقدر عقل و فطرت خود را پوشانده که حتی خودش از کمترین آثار آنها محروم شده است! او با لجاج و تعصب شدید، تمامی راه‌های ورودی علم، دانش، حکمت، تجربه، دعوت شدن به حق و ... را نیز به روی خود می‌بندد؛ و البته عقل ندارد که چنین می‌کند:

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (البقره، ۱۷۵)

ترجمه: و مثل [دعوت کننده] کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندای [مبهم چیزی] نمی‌شنود بانگ می‌زند [آری] کردند لالند کورند [و] در نمی‌یابند (نمی‌اندیشند).

تکبر:

تکبر این نیست که حق را بگویند حق است و پای حق بایستید، و باطل را بگویند باطل است، و مقابلش بایستید، اگر چه اکثریت مخالف شما باشند!

فرض کنید که تک و تنها و یا به همراه چند نفر انگشت‌شمار، وارد منطقه‌ای از هندوستان، چین، ژاپن و ... شده‌اید، و در روز معینی جمع کثیر چند میلیونی را می‌بینید که برای بت پرستی به سوی معابد می‌روند - و یا در روز یا شب خاصی در امریکا و اروپا قرار دارید که جمع چند میلیونی را می‌بینید که تا صبح در خیابان‌ها می‌چرخند و شراب می‌خورند و اکثراً مست هستند، اسمش را هم شب کریسمس گذاشته‌اند و یا ...!

* - حال آیا اگر بگویند: اکثریت اینها عقل ندارند، ایمان ندارند، کافر هستند، فاسد هستند، نمی‌فهمند چه می‌کنند ...، و من از اینها پیروی نمی‌نمایم و بر ایستادگی در موضع حق و عقلانیت انسان و عدالت و اخلاق شخصی و اجتماعی پایداری و استمرار می‌ورزم، معنایش "تکبر" است؟! یا آن که کافران جاهل و متکبر القا می‌کنند که اگر از ما که اکثریت هستیم پیروی نکنی، بسیار متکبری؟! خب این نیز یک تاکتیک در جنگ روانی می‌باشد!



سیاسی-مرداد ۹۷

ولایت فقیه چه سندی دارد؟ آیا در احادیث، روایات به ولایت فقیه در عصر غیبت اشاره شده است یا پیشنهاد طراحان نظام است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

می‌توانیم ده‌ها روایت ایفاد نماییم که جا دارد پرسیده شود: سندش چیست؟ و پس از ارائه اسناد نیز جا دارد پرسیده شود، اعتبار این اسناد چگونه به اثبات می‌رسد و ...؟! یعنی یک دوره‌ی کامل فقهی، با پیشینه‌ی علوم قرآنی، علم حدیث، علم رجال و ... که باید در حوزه‌های علمیه تحصیل شود! اما، می‌شود در این مجال مختصر، به اصول و کلیاتی اشاره نمود. در مبحث سندیت "ولایت فقیه"، باید به دو دنبال دو دسته از مستندات باشید که عبارت است از «شرعی = فقهی» و نیز «قانونی».

الف - سند قانونی:

قانونی را ابتدا مطرح نمودیم، چرا که یک ایرانی غیر مسلمان نیز باید در جمهوری اسلامی ایران، تابع ولی فقیه باشد و یا دست کم به معارضه، مخالفت و دشمنی برخیزد. هر کشوری برای خودش یک نظام حکومتی دارد، که حالا یا موروثی (پادشاهی) به آنها رسیده، یا بر اساس رأی اکثریت مردم انتخاب شده و یا با کودتا و ... بر سر کار آمده است، و هر نظامی شکل و ساختاری دارد. این شکل و ساختار، در قانون اساسی آن کشور تدوین و تبیین می‌شود و پس از تصویب، مشروعیت قانونی پیدا نموده و لازم الاجراء برای تمامی اتباع آن کشور می‌گردد. قانون اساسی در برخی از کشورها، به تأیید دو مجلس (شورا و سنا) می‌رسد و در برخی از کشورها به تأیید یک مجلس (مؤسسان یا ...) می‌رسد که نمایندگان آن یا منتخب هستند و یا منتصب.

در جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی یک بار در مجلس خبرگانی که نمایندگان منتخب مردم بودند به تصویب رسید و اگر چه به حسب ظاهر نیازی به تصویب دیگری نداشت، اما یکبار هم به رأی مردم گذاشته شد و به تصویب عموم رسید.

در قانون اساسی ما، نظام حکومت "جمهوری = رأی مردم" است، اما نه صرفاً "جمهوری"، بلکه آن جمهوری‌ای که ساختار و چارچوب‌هایش "اسلامی" می‌باشد. یعنی اگر رأی تمام مردم نیز خلاف و معارض با اسلام باشد، پذیرفته نخواهد بود. مگر این که این نظام نباشد و نظام دیگری باشد. لذا نام این نظام سیاسی و حکومتی «جمهوری اسلامی ایران» شد.

طبق قانون اساسی نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران، رأس و رهبری نظام، بر عهده‌ی "ولیّ فقیه" می‌باشد. **اصل ۵۷:** «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یک دیگرند.»

حجت عقلی:

دلیل و حجت عقلی این است که «اگر نظام حکومتی و ساختار سیاسی کشور، "جمهوری اسلامی" می‌باشد، پس نه تنها رهبری آن، بلکه تمامی قوانینش نیز باید منطبق با "فقه = احکام = قوانین" اسلام باشد، بنابراین به غیر از یک "فقیه و مجتهد واجد شرایط"، دیگری نمی‌تواند رهبری چنین نظامی را بر عهده گیرد.

ب - سند شرعی = فقهی:

بی تردید مبحث "ولایت فقیه"، مانند: نماز، روزه، حج، جهاد و ...، یک مبحث "فقهی" باشد؛ یعنی موضوع، احکام و چارچوب‌هایش در "فقه = احکام" مطرح می‌شود. از این رو، قبل از هر اشاره‌ای در پاسخ، بدون تعارف باید اذعان داشت که اگر کسی می‌خواهد در مورد یک موضوع فقهی [اگر چه احکام طهارت باشد]، به لحاظ "سند" تحقیق نماید، حتماً باید با عزمی راسخ و همتی والا، به تحصیل در رشته‌ی "فقه و اصول" پردازد. کار رشته‌ی فقه، همین بررسی اسناد معتبر در منابع فقهی «قرآن، حدیث و ...» می‌باشد.

● - "فقه" همان "حقوق" است، و اینطور نیست که علم حقوق در هر جامعه و مکتبی مستلزم چهار سال تحصیل موفق در رشته‌ی حقوق باشد و هم چنین علم به شاخه‌های تخصصی "حقوق مدنی، حقوق کیفری، حقوق جزا، حقوق تجارت، حقوق بین الملل و ..."، چند سال دیگر تحصیل تخصصی بخواهد، اما نوبت به حقوق

در اسلام «فقه» که رسید، نه تنها نیازی به تحصیل در رشته «فقه» نداشته باشد، بلکه در یک صفحه بشود موضوع را طرح نمود و اسنادش را نیز ارائه داد!

پیشینه در فقه:

چنین نیست که «ولایت فقیه»، یک مدل پیشنهادی جدید باشد.

اگر چه منابع و کتب بسیاری از بین رفته، ولی دست کم مستندات و آثار باقی مانده، نشان می‌دهد که مقوله‌ی «ولایت فقیه»، از زمان شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ ق)، به صورت مدون مورد بحث فقهی و کلامی قرار گرفته است و تمامی فقهای شیعه، اصل آن را قبول دارند، اگر چه برخی درباره‌ی گستره یا حدود اختیارات ولی فقیه در زمان غیبت، بحث‌هایی داشته‌اند.

پیشینه در مقام عمل:

غیبت حضرت ولی عصر، امام مهدی علیه السلام، رویدادی است که همگان را شامل گردیده است و تا زمان ظهور ایشان ادامه خواهد داشت؛ اما عدم امکان حضور امام معصوم علیه السلام در همه‌جا، یا دسترسی راحت همگان به ایشان، هیچ‌گاه میسر نبوده است؛ لذا نمایندگانی به این سو و آن سو می‌فرستادند و دستور به اطاعت و پیروی از ایشان می‌دادند، که همان «ولایت فقیه» است، اگر چه حکومت نداشته باشند.

فقیه دارای ولایت است:

اگر چه مردم (چه خواص در مراکز علمی حوزوی و دانشگاهی و چه عموم)، پس از انقلاب اسلامی و سپس استقرار «نظام جمهوری اسلامی ایران»، با مقوله‌ی «ولایت فقیه» آشنا و آشناتر شده‌اند، اما واقع این است که دست کم شیعیان، مکلفند که یا خودشان تحصیل نموده، مجتهد و فقیه شوند، و یا به یک فقیه واجد شرایط [که اصطلاحاً به او مرجع تقلید] گفته می‌شود، رجوع نموده و در احکام از آن فقیه تبعیت نمایند. یعنی ولایت فقه و فقیه بر مردم.

این ضرورت و وجوب تبعیت از سوی مردم، یعنی همان «ولایت» از سوی فقیه. لذا اگر حکومتی چون جمهوری اسلامی نباشد نیز فقیه دارای ولایت است، منتهی امکان، شرایط و اسباب اعمال فقه در سیاست و حکومت را ندارد؛ اما اگر در جایی حکومت اسلامی استقرار یافت، ولایتش بر فقیه واجد شرایط خواهد بود.

از نظر فقهی امام خمینی رحمه الله علیه که مطابق نظر بسیاری دیگر از فقها در گذشته و حال می‌باشد: «همه فقها در عصر غیبت به نصب عام از سوی امام معصوم به ولایت گمارده شده‌اند. اگر یکی از فقهای دارای شرایط، حکومت تشکیل داد و مردم ولایت او را پذیرفتند، ولایت وی از قوه به بالفعل درمی‌آید و در همه اموری که امام

معصوم ولایت دارد به جز مواردی که ویژه امام است، ولی فقیه نیز نسبت به مصلحت جامعه و امت اسلامی ولایت دارد» (امام خمینی ره، ۱۴۱۵ ه.ق: ج ۲، ۴۷۹؛ ۱۳۶۱: ج ۲۰، ۱۷۰).

اصل اعتقادی:

مبحث "ولایت فقیه" در اسلام و به ویژه تشیع، مانند دیگر احکام فقهی، ریشه‌ی اعتقادی دارد. حتی اگر کسی به آیات قرآن کریم رجوعی ننماید نیز با "عقل، علم و تجربه" تصدیق می‌کند که هیچ شخصی و هیچ جامعه‌ای "بی ولایت" نمی‌باشد، چنان که "بی قانون" نمی‌باشد و چنان که "بی دین و بی امام" نمی‌باشد. تفاوت در این است که اگر دین، ولایت، امام و قانونش (شریعتش) شخص یا جامعه‌ای بر حق نباشد، حتماً بر باطل خواهد بود.

در مبانی اعتقادی اسلام، هم "ولایت" یک اصل اعتقادی است و هم ضرورت تبعیت از شرع (فقه) اسلامی شرط مسلمانی می‌باشد. بنابراین، "ولایت فقیه" یک اصل اعتقادی و فقهی می‌باشد که عقل و علم مصدق آن است، و تمامی آیات ولایی در قرآن کریم و دستورهای صریح به اطاعت و تبعیت و ضرورت رعایت احکام الهی (فقه اسلامی) از فقها، راسخون فی العلم و... گواه بر این مدعا می‌باشد. حال چه "ولی فقیه" معصوم علیه السلام باشد، چه فقیه غیر معصوم (یعنی غیر از ائمه اطهار علیهم السلام) باشد، چه "ولی فقیه" در عصر امام ظاهر باشد و چه در عصر امام غایب علیهم السلام.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا » (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود [در استمرار ولایت الهی] را اطاعت کنید، پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

کاری به مسئولین ندارم؛ ولی چرا کشوری مسلمان و شیعه‌ای که انقلاب هم کرده است، باید دچار تجاوز، تحریم، تهدید، ترور و... مسائلی چون زلزله، کم آبی، خشکسالی، ریزگرد و غبار... گردد و تحمل کند آن هم ۴۰ سال، این انصاف است؟! آن وقت دشمنان ما در راحتی باشند و بدتر اینکه برای ما فرشته هم شوند! واقعا ما ایرانیان شاهکار کردیم که با این همه مشکلات و باندیدن امام زماثمان باز هم مانده‌ایم، و گرنه مثل قوم موسی، عیسی و پیامبر و امامان که با دیدن این همه معجزه و دلیل و... باز دست رد به آن بزرگواران زدند؟ چرا خداوند کاری نمی‌کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا این مقدمات طویل در بمانه‌ها، فقط برای همان یک سؤالی است که دائم در فضای مجازی القا می‌شود، مبنی بر این که «چرا خدا کاری نمی‌کند»؟!

گاهی آدمی وقتی گرفتار، مضطرب و مستأصل می‌گردد، و حوصله تفکر و تلاش هم ندارد، به قول معروف «زمین و آسمان را به هم می‌بافد»! بدیهی است که در چنین حالاتی، نه پرسش‌هایش بر منطق درستی استوار می‌باشد و نه پاسخ برایش قابل ادراک خواهد بود؛ مگر آن که آرامشی بر ذهن و قلب خود حاکم نماید که در پی آن بتواند معلوماتی کسب کند، روی آنها تفکر نماید و به نتایج لازم برسد.

* - حال فرض کنید که از خود شما پرسند: «چرا به رغم آن که ما مسلمان هستیم، انقلاب هم کرده‌ایم، زلزله می‌آید»، شما چه پاسخی خواهید داد؟!

آیا خداوند متعال به کسی وعده داده است که اگر مسلمان شوید، دیگر نه زلزله‌ای می‌آید و نه طوفانی بلند می‌شود و نه ریزگردی خواهد بود و نه دچار چالش‌های زندگی خواهید شد؟!

● - حال چرا نمی‌پرسیم: اگر انسان عاقلی هستید؟ اگر علم دارید؟ اگر مسلمان نیز هستید و باید بیشتر به عقل، علم، نظم در امور و عمل صالح توجه داشته باشید، پس چرا روی خط زلزله خانه‌های بی‌بینان می‌سازید؟! و چرا در مسیل (مسیر سیل)، برای زندگی یا تفریح اطراق می‌کنید؟ چرا درختان را بی‌رویه قطع می‌کنید؟ چرا در مصرف آب این همه اسراف می‌کنید؟ چرا خودرو و بنزین بی‌کیفیت می‌سازید - چرا اصول و قوانین رانندگی را رعایت نمی‌کند و سالانه بیش از ۲۰ هزار نفر را به کشتن می‌دهید و...؟! اینها که با ابتدایی‌ترین اصول عقلی سازگاری ندارد، چه رسد به اسلام و مسلمانی؟!

● - ما سر خداوند سبحان نیز منت می‌گذاریم که مسلمانیم، شیعه هستیم، انقلاب هم کردیم، تازه امام زمان علیه السلام را نیز نمی‌بینیم!

خب اولاً باید اثبات شود که مسلمانیم - ثانیاً اثبات شود که واقعا پیرو سنت پیامبر اکرم و شیعه‌ی اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعین هستیم - و ثالثاً کمی تفکر کنیم که حالا اگر امام زمان علیه السلام را می‌دیدیم، چه می‌شد؟! آنهایی که پیامبر اعظم، امیرالمؤمنین، فاطمة الزهراء، امام حسن و امام حسین عليهم السلام را یکجا دیدند، صدای شان را مستقیم شنیدند، و سلوک و رفتارشان را با چشم خود دیدند، اسلام آوردند و بیعت نمودند و... چه کردند؟! چه کسی گفته که خون ما رنگین تر است؟! و مگر در زمان حیات و حضور آن بزرگواران، همگان آنها را می‌دیدند؟!

الف - مرقوم نمودید که «به مسئولین کاری ندارم»! اتفاقاً یکی از خطاها همین است، باید به مسئولین کار داشته باشید، مگر انتخاب شان ننمودید و مگر مقابل شما مسئول نیستند؟! پس باید ببینید چگونه عمل می‌کنند؛ باید حقوق خود را مطالبه نمایید؛ باید نتیجه بگیرید که آیا درست انتخاب کردید یا خیر؟! باید تجربه شود که وقتی شاخصه‌های انتخاب اصلح را برای شما تبیین می‌کنند، اما به هر دلیلی بی‌توجهی می‌شود، چه عواقبی دارد؟! باید این تجربه درس و عبرت شود، تا دیگر تکرار نگردد.

ب - ما هر چقدر هم مسلمان و اهل ولایت باشیم، از خود اهل عصمت عليهم السلام که عاقل‌تر، حکیم‌تر، مؤمن‌تر، متقی‌تر، بصیرتر، مجاهدتر و خلاصه کامل‌تر نخواهیم بود؛ آیا آنان با ظلم، تجاوز به حقوق، ضدتبلیغ، همت، شایعه، تهدید و ترور مواجه نبودند؟!

چه مسلمان و شیعه باشیم و چه اصلاً مسلمان نباشیم، می‌دانیم که تمامی یازده امام معصوم، پس از آزارها و اذیت‌های فراوان و طاقت‌فرسا، و در کوران جنگ نرم، ترور فیزیکی شدند. دوازدهمین امام نیز به اندازه‌ی لازم جهت قیام و استقرار حکومت عدل، یار ندارد. حتی میان شیعیانش.

ج - هم بر سر خداوند متعال و امام زمان علیه السلام منت می‌گذاریم که «ما مثل قوم موسی علیه السلام نیستیم و خیلی شاهکار کردیم!» و هم عین قوم بنی اسرائیل معترض می‌شویم که «پس چرا خدا کاری نمی‌کند». آنها نیز مدام سر خدا نق می‌زدند که بر ایمان حلوا و سلوا بفرستد، و به پیامبرشان می‌گفتند: «تو با خدایت برو کار را تمام کن تا ما بیاییم داخل این شهر»! پس فرق مان در چیست؟!

« قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ » (المائدة، ۲۱)

ترجمه: گفتند: ای موسی تا وقتی آنان در آن [شهر]ند ما هرگز پای در آن ننهیم تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم.

و البته خداوند متعال نیز که وعده داده بود اگر حرکت کنند، نصرت‌شان خواهد نمود؛ به خاطر این تنبلی، بی‌فکری، خودداری از اجرای فرمان، ضعف در ولایت و پیروی از پیامبر و امام زمان‌شان، پررویی، گستاخی، راحت طلبی و ...؛ آنها را به چهل سال آوارگی و اقامت در صحرا تنبیه نمود.

نکته‌ها:

- ۱- بنابراین است که ما مسلمان و تسلیم امر خداوند متعال گردیم، نه این که او فرمانبر ما باشد!
- ۲- امر خدا و کار (فعل) خداوند متعال نیز بر اساس علم، حکمت، مشیت و اراده‌ی خودش می‌باشد، نه بر اساس امیال و خوشایندهای ما!
- ۳- خداوند متعال وعده‌هایی داده و او خلف وعده ندارد؛ نه این که هر چه را ما خواستیم انجام می‌دهد. و اگر دقت شود، تمامی وعده‌های خداوند حکیم و ربّ جلیل، چه برای زندگی در دنیا و چه برای آخرت، مشروط است و «اگر» دارد. چرا که نظام خلقت و هدایت، حکیمانه است. چنان که می‌فرماید:

«اگر تعقل کنید، می‌فهمید» - «اگر ایمان بیاورید در دنیا حیات طیبه خواهید داشت» - «اگر هم مؤمن باشید و هم عمل صالح انجام دهید، به فلاح جاودانه می‌رسید» - «اگر دین خدا را یاری کنید، او شما را یاری نموده و ثابت قدم می‌گرداند» - «اگر ولایت الهی را برگزیدید، او شما را از ظلمات به نور می‌برد، اما اگر ولایت طواغیت را برگزیدید، آنها شما را به ظلمات می‌برند» - «اگر نماز (صلاة) را با خشوع و خضوع اقامه کردی، وصل می‌شوی؛ اما وای بروزت اگر با اهمال، بی‌حوصلگی و یا برای ریا نماز بخوانی» و

حتی در مورد امام زمان علیه السلام، و یا سود تجارت، و یا نتایج مثبت حاصله از هر فعالیت می‌فرماید: «اگر مؤمن باشید، برایتان خیر دارد؛ و اگر مؤمن نباشید، نه اسلام و قرآن به کارتان می‌آید، نه از خیر و برکت امام زمان علیه السلام بهره خواهید برد؛ نه نعمات موجود، شما را حفظ خواهد نمود»:

«بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» (هود علیه السلامف ۸۶)

ترجمه: [شعيب به قومش فرمود]: آن چه خدا برای شما باقی می‌گذارد، خیر است برای شما، اگر مؤمن باشید، و من نگهدار (نگهدار و محافظ شما) نیستم.
- ۴- ما (ملت ایران) نیز در این چهل سال، هر گاه مسلمانی کردیم، وعده‌های خداوند متعال در مورد ما محقق گردید و به چشم دیدیم - هر بهره‌ای که بردیم، از مسلمانی‌های مسئولین و مردم بود - و هرگاه [چه مسئولین و چه مردم] دچار غفلت، بی‌بصیرتی، تنبلی، دنیاگرایی، طمع، حرص، لجبازی، حماقت، تحقیر خود و بزرگ دیدن دشمن و سایر جهالت‌ها و رذیلت‌ها شدیم، آسیب دیدیم.

۵- الحمدلله، امروزه مردمان، به یمن تکنولوژی ارتباطات، در هر زمان (آنلاین)، از اخبار وقایع جهان مطلع می‌گردند. اخبار مربوط به ورشکستگی، فقر و بدبختی امریکا و کشورهای بزرگ اروپایی چون: ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، یونان ... و حتی انگلیس را می‌شنوند - هر روز شاهد خبر ترور جمعی از دانش‌آموزان یا حتی رهگذران در خیابان‌ها شهرهای بزرگ امریکا و یا شلیک بی‌هدف و نژادپرستانه‌ی پلیس امریکا به سیاه‌پوستان می‌باشند - شاهد تظاهرات مردم آن کشورها علیه برنامه‌ها و عملکردهای دولت‌شان، تورم، بی‌کاری، جنگ‌طلبی، خشونت، ناهنجاری‌های اخلاقی که در پارلمان‌ها تصویب می‌گردد و ... می‌باشند - آمار فقر، قتل، ترور، جنایت، تجاوز، ناامنی‌های اجتماعی، خودکشی‌ها و ... را می‌خوانند؛ و باز برخی به زور به خودشان القا می‌کنند که آنها خیلی مرفه و خوشبخت هستند و ما مسلمانان خیلی بدبخت و گرفتاریم!!

جالب آن که برخی خودشان را انسان‌های کامل، عاقل و عالم دیده و تمامی گرفتاری‌ها را نیز به گردن خدا، امام زمان، اسلام، قرآن و ... می‌اندازند! و این یعنی همان حاصل جنگ نرم، جنگ روانی، جنگ تبلیغاتی، شیخون فرهنگی و ...، که بارها به آن تذکر و هشدار داده شده است.

دو تاکتیک دشمن:

یک - از همان ابتدای تشکیل اجتماعات بشری، نسل بشر به دو گروه "مؤمن و کافر" تقسیم شدند و همیشه کفار [که جز زندگی حیوانی، چیزی نفهمیدند]، مؤمنان را مورد ظلم، جنایت، تجاوز به حقوق، چپاول و ... قرار داده و مدعی شدند: «ما می‌گوییم، نه خدایی هست و نه آخرتی، و در قانون جنگل این دنیا، هر که زورش بیشتر بود، موفق‌تر است؛ پس ما بر شما ظلم و علیه شما جنایت می‌کنیم، شما هم اگر می‌گویید که خدایی هست، از او بخواهید ما را نابود کند و شما را از دست ما نجات دهد!» در مقابله با این تاکتیک، کسانی که از ایمان و اسلام، فقط اسمی حمل می‌کنند، دچار شبهه می‌شوند و می‌گویند: شاید راست می‌گوید! پس چرا خدا کاری نمی‌کند!؟

دو - تاکتیک دوم وقتی است که مردم از شدت فشار، به خود آمده و قصد تحرکی نشان می‌دهند. بدیهی است که ابتدا می‌خواهند بدانند که دشمن‌شان کیست که این ظلم‌ها را بر او روا داشته و این فشارها را بر او تحمیل کرده است!؟

در این حالت، دشمن فوری با بوق و کرنا، سر و صدا می‌کند و با انگشت اشاره، دوست را نشان می‌دهد و خودش هم پرچمدار مبارزه‌ی چنین مردم سفیه و بی‌بصیرتی می‌شود، تا ظلم را مضاعف نماید. درست مانند دزدانی که اگر صاحب‌خانه و اهل محل متوجه نشدند، خانه را خالی می‌کند و می‌برد، اما اگر متوجه شدند، اول خودش

سریعاً بیرون می‌دود و فریاد می‌زند: «آی دزد، آی دزد!» سپس یقه‌ی همسایه‌ی دلسوز را می‌گیرد و می‌گوید: «دزد همین بود، خودم دیدمش». همسایه‌ی مظلوم نیز تا به خودش بیاید و ثابت کند که من نبودم، اول بی‌آبرو می‌شود و سپس یک کتک مفصل هم می‌خورد؛ و البته دزد هم فرار می‌کند.

حال ما هر چه می‌کشیم، از دست همین استکبار جهانی است - هر بلایی که سرمان می‌آید، از سوی همین نظام سلطه‌ی ظالمان است - تمامی گرفتاری‌های ما به خاطر تحمیل جنگ‌ها، ترورها و تحریم‌ها از سوی آنان است - و هر سستی و کاستی که در داخل می‌بینیم، یا از تنبلی و بی‌بصیرتی و دنیاطلبی گروهی از مسئولین و مردم است، یا از رذالت، حقارت و نوکری برخی برای آنان.

سپس بوق‌های همان جانیان و دزدان به صدا در می‌آید که «اگر خدایی هست و شما نیز مسلمانید، چرا ریزگرد دارید» - «اگر انقلاب کردید، چرا شاهد ترور شدید» - «اگر شیعه هستید، چرا کفار شما را تحریم کرده‌اند» ...

«پس چرا خدایتان کاری نمی‌کند»!؟

● - در حالی که شاهدیم، همین مقدار [که البته قابل شمارش کیفی و کمی نیست]، از استقلال کشورمان، عزت مردم‌مان، امنیت عمومی، قدرت مقابله نظامی و با دست خالی، با شصت کشور قدرتمند جهان در جنگ تحمیلی، رشد علمی‌مان، عظمت و قدرت‌مان که رعب در دل دشمن انداخته است و نمی‌تواند حمله کند و ایران را به سرنوشت سوریه، افغانستان، عراق و ... دچار نماید - جایگاه و نقش‌مان در منطقه، قاره و جهان و ...، به خاطر همین مقدار اسلام و ایمانی است که برخی از مسئولان و کثیری از مردمان از خود نشان داده و می‌دهند، و خداوند متعال نیز به وعده‌اش عمل نموده، نصرت و پیروزی و عزت و استقلال نصیب‌شان نموده و می‌نماید.

پس اگر در یک برهه‌ای، به رغم تمامی تعلیمات، تذکرات، هشدارها، راهبردها و ...، در انتخاب رئیس‌جمهور یا نمایندگان مجلس [عمداً یا سهواً] خطا نمودیم - اگر در برهه‌ای آن روحیه‌ی ایمانی و انقلابی در ما تضعیف شد - اگر مدام خودزنی کردیم و گفتیم دیگران بهترند - اگر مسئولین به فکر رفاه، تجمل و جیب خودشان بودند و جمعی از مردم برایشان کف زدند و سوت کشیدن و ...؛ قطعاً و حتماً با نتایجش مواجه خواهند شد.

پس تلاش کنیم که اسلام را بیشتر بشناسیم، اسلام بیاوریم و تسلیم گردیم، سپس آنقدر علم و عمل را بالا ببریم که این اسلام سبب ایمان‌مان گردد و در امنیت قرار بگیریم.



گوناگون-مرداد ۹۷

در چه صورتی می توانیم به کسی که در جنگ کشته شده عنوان شهید را بدهیم؟ آیا مسلمان مومنی که در دوران طاغوت در جنگ با دشمنان خارجی برای دفاع از ناموس و وطن کشته شده را می شود شهید اعلام کرد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

اطلاق "شهید" نیز عام و خاص دارد. یعنی یک موقع به مطلق واژه‌ی شهید اشاره دارید و یک موقع مقصود همان "کشته‌ی در جنگ" می باشد.

● - در معنای عام، مؤمن در بستر آرام بمیرد نیز شهید است. چرا که تمام عمرش را به مجاهدت در راه خدا گذرانده است و اکنون سرنوشت او به هزاران هزار دلایل اختیاری و یا اجباری این گونه رقم خورده و مقدر شده که در جنگی کشته نشود و در بستر بمیرد. چنان که در آیه‌ی کریمه هر دو را مترادف بیان نموده است:

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الحج، ۵۸)

ترجمه: و کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، خداوند به آنها روزی نیکویی می دهد؛ که او بهترین روزی دهندگان است!

● - در معنای خاص، "شهید" به کسی گفته می شود که در راه خدا جنگیده است و در این جنگ به قتل رسیده است. چنان که فرمود:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» (آل عمران، ۱۶۹)

ترجمه: هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

ایمان:

نکته‌ی مهم همان است که در متن پرسش به آن اشاره نمودید، یعنی "ایمان" و "مؤمن".

اسلام عزیز، به رغم تمامی اوامر، تأکیدها و توصیه‌های خداوند متعال در قرآن کریم نسبت به "عمل صالح"، یک دین "عملگرا = Pragmatism" نمی‌باشد؛ چرا که اسلام کامل است و انسان از دو امکان و استعداد "نظری و عملی" برخوردار می‌باشد و باید در هر دو رشد نماید، لذا همیشه ایمان و عمل صالح با هم آمده است «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ».

انسان‌های کافر، مشرک و منافق نیز عمل خوب بسیار دارند، عملکرد حیوانات از روی غریزه خودشان است و خوب است، عملکرد تمامی عناصر طبیعی و کل طبیعت زمین و آسمان‌ها نیز تکوینی و خوب است، و ماشین‌آلات و نرم‌افزارها نیز خوب عمل می‌کنند؛ اما خداوند متعال، عمل خوب را از آدم خوب می‌خرد؛ خداوند سبحان با **مؤمن** معامله می‌کند و مشتری جان و مال مؤمنان می‌باشد نه همگان. بالاخره همگان بدون استثنا، هم مال می‌دهند و هم جان؛ اما فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» - بهشت نیز جایگاه و پاداش آدم خوب (مؤمن) با کار خوب (عمل صالح) می‌باشد، نه هر کسی که در دنیا کار خوبی انجام داده است. چنان که تأکید نمود:

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» (النساء، ۱۲۴)
ترجمه: و کسانی که کارهای شایسته کنند چه مرد باشند یا آن **در حالی که مؤمن باشند** آنان داخل بهشت می‌شوند و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

شهید راه وطن!

اصطلاح "شهید راه وطن" که به خاطر حسن عمومی "وطن دوستی" به مذاق خوش می‌آید را بسیار شنیده‌اید، اما اینگونه واژه‌ها، همه دروغ و "بدل‌سازی"، برای جایگزینی "شهید راه خدا" می‌باشد. وطن، ممالک انسان است و انسان مملوک خداوند متعال است.

بله، دفاع از وطن یک ارزش است، ولی نه تنها هر کافری به هنگام حمله‌ی دشمن از وطنش دفاع می‌کند، بلکه حیوانات نیز چنین رفتاری دارند. بی‌تردید اگر دشمن مهاجمی به وطن (کشور - خاک - مرزهای) مردم کافر چین، یا مردم غافل امریکا و کشورهای اروپایی، یا بت پرستان هندوستان و ... حمله کند، بسیاری از مردم به دفاع بر می‌خیزند، می‌جنگند و چه بسا کشته هم بشوند.

آیا این ارزش ندارد؟! چرا بسیار ارزشمند است، اما برای همین دنیا خوب است و نزد پروردگار عالم، هیچ ارزشی ندارد، مگر آن که شخص مؤمن باشد و دفاع او از خانواده یا وطنش در راه خدا باشد.

"شهید راه وطن"، اجرش را از همان وطن و هموطنان می گیرد. برایش احترام قائل می شوند، سر خاکش دسته گلی می گذارند و یا (مثل تمامی کشورها)، مجسمه ای نمادین را در میدانی برای سربازان گمنام بنا می کنند و مورد احترام قرار می دهند. اما کسی که اجرش را از خدا می خواهد، باید به او معرفت و ایمان داشته باشد، و در راه او حرکت نماید.

فی سبیل الله:

از این رو، هر کجا که در قرآن کریم، سخن از هجرت، جهاد، قتال (جنگ)، صدقات، خیرات و حتی عبادات آمده است، قید به "فی سبیل الله" دارد. یعنی آدم مؤمن، بندگی الله جل جلاله را هدف می گیرد و برای رشد، کمال و قرب به او، به تناسب شرایط، راهی را انتخاب می کند. او همیشه و در هر کجا و کاری که باشد، در جهاد فی سبیل الله است، و اگر جنگ میدانی لازم شد نیز می جنگد.

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - «وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - «فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - «بُنْفُسِهِمْ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

ارزش هدف:

ارزش هر کاری، به هدف آن است و نه به شکل فیزیکی آن؛ بالاخره در یک جنگ هر دو طرف می جنگند و کشته می دهند - امیرالمؤمنین علیه السلام می جنگد، خوارج نهروان و لشکریان معاویه لعنة الله در صفین نیز می جنگند؛ امام حسین، حضرت عباس و علی اکبر علیهم السلام می جنگند، شمر و خولی و عمر سعد نیز می جنگند و ... فقط جنگ نیست، بلکه همه کارها همین طور است؛ مؤمن اقامه نماز می کند، منافق یا ریاکار نیز نماز می خواند - مؤمن تلاوت قرآن کریم دارد، خوارج گذشته و حال نیز قرآن را حفظ کرده و بر سر نیزه می کنند - مؤمن به مسکین و سائل (کسی که روانداخته و درخواست می کند) و نیز یتیم رسیدگی می کند، کافر هم همین کارها را انجام می دهد - مؤمن به امر خدا تحصیل علم و یا تولید و تجارت می کند، و حاصل کارش به نفع اسلام و مسلمین می گردد، کافر هم تحصیل و تجارت می کند ...؛ اما تفاوت ارزشی در همان هدف است؛ یعنی چه کسی، چه کاری را برای چه انجام می دهد؟

عنوان شهید دادن:

در یک حرکت عمومی، ما نمی توانیم معاد برپا کنیم و یا گزینش به راه بیندازیم تا ببینیم چه کسی در کدام عمل، چه هدفی داشته است؟!

به عنوان مثال: در جنگ تحمیلی، به دستور امریکا و انگلیس، به عاملیت رژیم بعث و یاری نزدیک به ۶۰ کشور در جهان، به کشور (وطن = خاک = مرزها) ی ما حمله شد، و البته علت اصلی اش انقلاب اسلامی و استقرار نظام سیاسی جمهوری اسلامی و بالتبع استقلال کشور بود. بیشتر آنها که شعار "وطن وطن" سر می‌دانند [مانند ملی‌گراها و بسیاری دیگر]، یا فرار کردند و یا به گوشه‌ها خزیدند و حتی به دشمن کمک کردند، و ملت "الله اکبر" گویان، از وطن و نوامیس مادی و معنوی‌شان دفاع کردند و دشمن را عقب راندند.

پس، مردم از زن و مرد و اقشار گوناگون، به دفاع برخاستند، برخی کشته شدند، برخی مجروح شدند، برخی اسیر شدند، برخی ترور شدند، برخی آواره شدند...، برخی دیگر نیز جنگ سخت و نرم را با صلابت و موفقیت به پیش بردند و به پایان رساندند و باقی ماندند. قرار نیست که همه کشته شوند و مسلمانان همیشه به حسب ظاهر مغلوب گردند.

در این حرکت عمومی، از آنجا که عموم برای خدا «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و به رهبری و امر ولیّ خدا (امام خمینی رحمة الله علیه) به میدان رفتند، و در جبهه یا پشت جبهه به جهاد و قتال پرداختند، همه نزد خداوند متعال مأجور هستند، اگر چه مسیحی و یهودی بوده باشند، و اگر کشته شده باشند، در نگاه ما "شهید" هستند و انشاء الله نزد پروردگار عالم نیز "مهاجر، مجاهد و کشته راه خدا و شهید" محسوب می‌گردند.

حال فرض کنید که رزمنده‌ای سالم و سلامت برگشت و مدعی شد که «من اصلاً با خدا کاری نداشتم، هیچ ایمانی نیز به توحید و معاد ندارم، چه رسد به اسلام، بلکه فقط برای "وطن" به میدان رفتم»، اجرش با ماست و همین قدر است که می‌گوییم: «متشکریم، چه کار خوبی کردی»؛ اما نزد پروردگار عالم، هیچ ندارد، چون خودش نخواسته چیزی را با خود ببرد. «وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ - و برای او در آخرت چیزی نیست / البقره، ۲۰۰» - از خاک دفاع کرده، اما خداوند متعال که خالق خاک و انسان را تکذیب نموده و روز ملاقات را انکار نموده است! در واقع چنین کشته‌ای، «حَسَرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» شده است، چرا که در دنیایی که قبولش داشت کشته شد و در آخرتی که قبولش نداشت، کافر و دست خالی محشور می‌گردد.

کشته‌ی دوران طاغوت:

اگر چه در دوران انقلاب و جمهوری اسلامی، ما تمامی کشته شدگان در ترور یا جنگ را شهید می‌دانیم، اما حرکت، تلاش، جهاد و قتال (جنگ) در راه خدا «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، دوره طاغوت و غیر طاغوت ندارد. اگر در گذشته به کشور ما حمله شده و عده‌ای به دفاع برخاستند و کشته شدند و یا نشدند نیز دو وجه دارد، یا مؤمن نبوده و کافر بودند، که اجرشان در همین دنیاست که از آنها قدردانی می‌شود، یادشان گرامی داشته می‌شود، در

تواریخ می نویسند: «مردمان سلحشوری بودند»؛ و یا موحد، اهل کتاب و مسلمان بودند، به توحید و معاد اعتقاد داشتند و در راه خدا به دفاع از خاک، وطن، نوامیس مادی و معنوی و ... برخاستند و کشته شدند، که حتماً شهید هستند. انشاء الله.

چه کنیم تا "فَلِقَ زَنْدَکِی" به دستمان بیاید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

فقیر چه می تواند بکند؟ اگر می توانست کاری کند که دیگر فقیر نبود و روی ستون فقرات محکم خودش می ایستاد.

پس فرمود: شما همه فقیر هستید، البته نه فقیر خودتان یا این و آن، بلکه فقیر خداوند که غنی و حمید است. « یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ / فاطر، ۱۵ »؛ پس راهی جز تکیه به او، بندگی و اطاعت او و استمداد از او وجود ندارد. پس بی خود و بی جهت، این در و آن در نزنیم تا راه دیگری بیابیم.

● - اما مهم است که تعریف شما از "زندگی" چه باشد و آیا با حقیقت آن انطباق و صدقی داشته باشد یا نداشته باشد و تعریفی خطا و نادرست باشد؟

● - بدیهی است که مقصود از زندگی، همین حیات دنیاست که همیشه توأم با فراز و نشیبها، خوشاینها و ناخوشاینها، موفقیتها و شکستها، شادیها و غمها ... و خلاصه لذتها و آلمها (دردها) می باشد و در این حقیقت و واقعیت زندگی، هیچ فرقی ندارد که شما چه کسی هستید؟ تعریف شما از زندگی چیست؟ فَلَی زَنْدَکِی دستتان هست یا نیست؟ چگونه می اندیشید؟ مواضع شما در مواجهه با هر موضوعی چگونه است و چه می کنید؟ این چالشها برای کودک و بزرگ - مؤمن و کافر - متقی و فاسق - ثروتمند و فقیر - توانمند و ضعیف ... و خلاصه برای همگان وجود دارد، اگر چه از اهل عصمت علیهم السلام باشند.

شناخت:

اولین و مهم ترین کاری که باید انجام دهیم، "شناخت" صحیح، درست و تا آنجا که می توانیم "کامل" می باشد. بالاخره انسان تا چیزی را که با آن سر و کار دارد نشناسد، نمی تواند در رابطه با آن، مواضع و عملکرد صحیحی داشته باشد، بلکه جاهلانه عمل می کند؛ حال گاهی به حسب ظاهر نفع و لذتی گذرا هم می برد و بعد تاوانش را می دهد و گاهی درد هم می کشد و سپس دچار خسران نیز می گردد.

● - این شناخت، کار "عقل" است؛ شناخت از خودم، از عالم هستی، از زندگی، از محیط، از فرصت‌ها، از تهدیدها، از اهداف درست یا نادرست، از امیال و خواستگاه آنها، و بالاخره از "دوست و دشمن"؛ چنان که در سلامتی بدن نیز آن چه فایده دارد و یا مضر است را می‌شناسیم و نسبت به مفید "تولا" داریم و از مضر "تبری" می‌جوئیم.

● - گام نخست در شناخت نیز این است که بدانی: «از کجا آمدی، در کجا هستی و به کجای روی»، بدیهی است کسی که به این سه اصل مهم توجه نکند، غافل و سرگردان زندگی می‌کند و بالاخره هلاک می‌گردد.

خودشناسی:

خودشناسی مقدم است. حتی در "خداشناسی" می‌گویی: «این منم که خدا را می‌شناسم و باید بیشتر بشناسم!» پس خودشناسی کن، تا هستی را بشناسی و این شناخت نیز کار عقل است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ - هر کس خود را شناخت، پروردگارش را شناخت».

از خودت بپرس که «آیا من خالقم یا مخلوق»؟ با خود بگو: «هم معلوم است که خودم خود و هیچ چیز دیگری را خلق نکرده‌ام، و هم معلوم است که خود به خود و از هیچ پدید نیامده‌ام، و هر چیز دیگری نیز همین طور است. پس مخلوقم و خالق دارم». شناخت، درک و باور صحیح این معنا، بسیار راهنما و راه‌گشای زندگی می‌باشد. خداوند متعال همین پرسش را برای بندگان عاقلش مطرح می‌نماید:

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ» (الطور، ۳۵ و ۳۶)

ترجمه: آیا از هیچ خلق شده‌اند یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند * آیا آسمان‌ها و زمین را [آنان] خلق کرده‌اند [نه] بلکه یقین ندارند.

و همین‌طور از خود بپرس: «آیا من [و مثل من] مالک هستیم یا مملوک؟ ربّ هستیم یا مرئوب؟ رازق هستیم یا مرزوق؟

بدیهی است که اگر کسی به این حقایق هستی توجه نمود، شناخت، فهمید و البته پس از شناخت باور کرد و ایمان آورد، قلق زندگی دستش می‌آید و خوب می‌فهمد که باید چه کند؟

گذر و فرسودگی:

گذر زمان و بالتبع فرسودگی خود را با چشم می‌بینیم و با تمام وجود درک می‌کنیم و باور این حقیقت و واقعیت، نیاز چندانی به مطالعه‌ی کتاب‌های گوناگون ندارد؛ بخواهیم یا نخواهیم در گذر زمان قرار داریم و فرسوده می‌شویم؛

چنان که فرمود: « وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ / یس، ۶۸ »؛ یعنی: «به هر کس که طول عمر دهیم، از خلقتش می گاهیم، آیا تعقل نمی کنید؟»

به این پرسش متذکرانه‌ی « أَفَلَا يَعْقِلُونَ - آیا تعقل نمی کنید » دقت نماییم که می فرماید: خودت، هم در دیگران می بینی و هم در خودت تجربه می کنی که هر چه سنّ و سال بالاتر می رود، قوای آدمی تحلیل می رود. اما نتیجه گیری از این مشاهده و تجربه، کار "عقل" است. پس اگر تعقل نمایی، دست کم فوری به دو نتیجه‌ی حکیمانه و راهگشا خواهی رسید:

یک - من که خودم سبب پیری و فرسودگی سلول‌ها و قوایم نمی شوم، پس این حرکت و نظم، ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده و مربی) دیگری دارد.

دو - دنیا، دار فانی و دار گذر است، پس درست زندگی کن و به آن دل نبند که سخت پشیمان خواهی شد. بدیهی است که شناخت و باور اول، توحید و توکل می آورد و شناخت و باور دوم نیز ایمان به معاد و ضرورت سالم گذر نمودن (تقوا) را تعلیم می دهد.

قلیق زندگی:

پس از این شناخت که کار "عقل نظری" است، نوبت به فعالیت "عقل عملی" می رسد و پس از آن "عقل معاش"؛ که این سه خیلی با هم متفاوت هستند. ممکن است کسی از نظر شناخت مشکلی نداشته باشد، فیلسوف باشد، دانشمند و عالم باشد، اما "عقل عملی" اش ضعیف و معلول باشد. مگر ابلیس لعین، خدا را نمی شناخت؟! کسی که علم دارد سیل نزدیک است و او را خواهد برد، اما فلج است و پای فرار ندارد، چه کند؟! ممکن است کسی ایمان نیز داشته باشد، اما در مقام "عمل" تعطیل باشد. ممکن است کسی هر دو را داشته باشد، اما "عقل معاش" که تدبیر امور زندگی را می کند، نداشته باشد. لذا می بینید که بسیاری از کفار، در امر معاش، پیشرفته‌تر از مؤمنان می باشند.

من ناشناخته و زندگی مبهم:

«انسان موجود ناشناخته»، جمله‌ای معروف از کارل می باشد و البته بیشتر توجه به بدن انسان، اعصاب، روان، کنش‌ها، واکنش‌ها و ... داشته است. اما واقعش همین است. "مولوی" ژرف‌تر و زیباتر این ناشناختگی و آثارش را با هنر شعر بیان می دارد:

چه کسم من چه کسم من که بسی وسوسه‌مندم

که از آن سوی کشندم که از این سوی کشندم

ز کشاکش چو کمانم، به قدح گوش کشانم
 قدر از بام درافتد چو در خانه بیندم
 مگر استاره‌ی چرخم که ز برجی سوی برجی
 به نحوسیش بگریم به سعودیش بخندم
 به سما و به بروجش به هبوط و به عروجش
 نفسی همتک بادم نفسی من هلپندم
 نفسی آتش سوزان نفسی سیل گریزان
 ز چه اصلم ز چه فصلم به چه بازار خرندم
 ...

هله ای اول و آخر بده آن باده فاخر
 که شد این بزم منور به تو ای عشق پسندم
 بده آن باده جانی ز خرابات معانی
 که بدان ارزد چاکر که از آن باده دهندم ...

چند نکته‌ی مهم در این توصیف از "من" بیان شده است. اول آن که انسان گرایش‌های متفاوت معنوی و مادی دارد - دوم آن که تمامی مقدراتش (اندازه‌هایش)، به تناسب تعلقاتش متغیر می‌گردد و اگر در بند غیر باشد، مقدرات و اندازه‌ها او از عرش تا فرش سقوط می‌کند (قدر از بام درافتد چو در خانه بیندم) - سوم آن که مقام آدمی بسیار بالاست و البته عشق حقیقی به معشوق حقیقی او را به سوی معشوق می‌کشاند و بالا می‌برد و به این مقام می‌رساند، و بالاخره آن که رشد، تغذیه می‌خواهد و رشد روح آدمی، با تغذیه از نور معنویت و عشق حاصل می‌گردد.

نتیجه:

در هر حال، خداشناسی، انسان‌شناسی، دنیاشناسی، هدف‌شناسی و راه‌شناسی، کار ما نیست که هنوز همین بدن را نیز کامل نشناخته‌ایم و دانشمندان هر روز کشف جدیدی دارند.

پس، آن که خلق کرده، باید خودش را به ما، ما را به خودمان، جهان، ماده، معنا، هدف و مقصود را به ما بشناساند، و البته شناسانده است، و او باید چه باید کرده‌ها و چه نباید کرده‌ها را به ما بیاموزد که قَلقِ زندگی به

دستمان بیاید، و آخوخته است. او باید برای ما معلم، کتاب، راهنما، اسوه و الگو قرار دهد که داده است و خود ربوبیت نماید که می نماید.

بنابراین، همه نقشه‌ی راه از مبدأ تا مقصد به دست ما داده شده، هم قانون زندگی در تمامی شئون فردی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، نظامی، عاطفی، احساسی، معنوی، مادی، جسمی، روحی و ... بر ایمان تدوین و به ما ابلاغ شده است، و هم معلم و اسوه و الگو و رهبر داریم. تنها کاری که برای مانده است، "توجه"، "باور"، "میل و رغبت" و بالاخره "عمل صالح" می باشد.

این یعنی "بندگی، اطاعت و تبعیت"، که همان فِلق زندگی سالم و موفق می باشد و موجبات رضایت عبد و معبود، رضایت از زندگی، رشد و رسیدن به نتایج دنیوی و اخروی مطلوب را فراهم می سازد.

« مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »
(النحل، ۹۷)

ترجمه: هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند پاداش خواهیم داد.



پاسخ‌های کوتاه-مرداد ۹۷

س ۴۲۴ - در شرایطی که مسئولین رده اول مملکت مانند اول انقلاب عزم راسخ در مبارزه ندارند و از طرف دیگر دشمن با تمام قوا عزم بر سرنگونی نظام اسلامی کرده، چه باید کرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

برخی از مسئولین رده اول، دوم یا سطوح مدیریتی کشور، هیچ عزمی برای مبارزه ندارند، چه رسد به عزم راسخ! برخی دیگر عزم راسخ دارند، اما از علم، بصیرت، اراده و تدبیر لازم برخوردار نمی‌باشند؛ و برخی دیگر بسیار با تقوا، با درایت، با کفایت، مجاهد فی سبیل‌الله، با بصیرت، با اخلاص و خادم ملت می‌باشند. بنابراین، نمی‌شود یک حکم کلی راجع به تمامی مسئولین رده‌های گوناگون صادر نمود!

* - اما، "چه باید کرده‌ای ما [مردم] نیز متفاوت است، و چنین نیست که یک حکم کلی صادر شود و بیان شود که "چنین باید کرد!" در چه باید کرده‌ها، کلیاتی وجود دارد و تفرعاتی. کلیات ثابت است، اما فرعیات نسبت به هر هدف، جریان یا رخدادی، متناسب به شرایط زمانی، متفاوت خواهد بود. **به عنوان مثال در**

کلیات:

● - گام نخست در توجه به خود و خودسازی است؛ تا از یک سو آگاهی، فهم و شعور فردی و بالتبع عمومی ارتقا یابد و "بصیرت" نیز عمق بیشتری یابد، و از یک سوی دیگر ایمان، تقوا و روحیه‌ی انقلابی و جهادی تقویت گردد.

● - گام بعدی پس از دیدن ضعف‌ها و کاستی‌های مدیریتی [چه به عمد باشد و چه به سهو]، درس و عبرت از گذشته برای ساختن آینده است، چرا که این مسئولین از آسمان نیامده‌اند، از دل همین مردم هستند و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، به انتخاب مردم در مسئولیت‌های گوناگون قرار گرفته‌اند.

اگر فرمان اذهان عمومی (مردم)، به جای عقل، در اختیار هوای نفس قرار گرفت، جوّسازی‌ها، هوچی‌گری‌ها و امواج ضدتبلیغی، آنها را در جنگ نرم از پای در می‌آورد و رهبری می‌کند، جهت می‌دهد، و به سوی مقاصد و منابع اربابان می‌کشانند.

● - گام بعدی، همت در شناخت بیشتر دوست و دشمن داخلی و خارجی، و قدرشناسی حمایتی از مسئولین لایق، و طرح و پافشاری در مطالبات به حق از تمامی مسئولین، و نقد و مخالفت از عملکرد مسئولین ضعیف و نالایق می‌باشد.

●●● - تمامی مسئولیت‌های مردمی در چه باید کرده‌ها، در «وحدت جمعی، حول محور حبل‌الله» که همان «ولایت» می‌باشد، تبیین گردیده و محقق نیز می‌شود. باید هم به موقع و با بصیرت و عزم راسخ در صحنه حاضر بود، و هم با دقت به رهنمودها، هشدارها، تذکرات و دستورالعمل‌ها توجه نمود، تا بعداً نگوئیم: «ای وای برما، حال چه کنیم؟!»!

هیچ شاخصه‌ی لازمی پیدا نمی‌شود که بیان نشده باشد - هیچ دست‌آورد آینده‌ای نیست که تذکر و تنبه به آن، در گذشته داده نشده باشد - هیچ برنامه و چه باید کردی برای اکنون و آینده نیست که تدوین و [به مسئولین و مردم] ابلاغ نشده باشد. حجت بر همه تمام است. پس:

« وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ » (آل عمران، ۱۰۳)

ترجمه: و همگی (با هم) به ريسمان خدا چنگ زبید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید.

س ۴۲۵ - می‌پرسند: چرا به جای "سلام" که یک کلمه‌ی عربی است، "درود" که یک کلمه فارسی است نگوئیم؟ پاسخ

چیست؟

پایگاه پاسخگویی به پرسش‌ها و پاسخ‌ها (ایکس - شبهه):

معمولاً کسانی با اصرار و حتی تعصب چنین پرسشی را مطرح می‌کنند که نه تنها نزدیک به یک سوم کلمات در محاوره‌ی روزمره‌ی آنها انگلیسی است، بلکه به صورت مستمر معادل سازی فارسی را مسخره می‌کنند و حتی از

طرف خود کلمات مسخره‌ای چون «کش لقمه» را جایگزین «پیتزا» می‌کنند که بیشتر مسخره کنند! اما سخن از معارف اسلامی که بیاید، ناگهان به فکر زبان فارسی می‌افتند(!؟)

سلام:

سلام اسم خداوند متعال است و در هیچ کجای دنیا و در هیچ زبانی، "اسم شخص" را ترجمه نمی‌کنند. مثل این است که در فارسی به جای "ادیسون" بگویند: «پسر ادی» - یا به جای "انیشتاین"، بگویند: «یک سنگ» - یا به جای "تیلور"، بگویند: «خیاط» - یا به جای "شوارتزکُف"، بگویند: «کله مشکی» - و به جای "آپر کُف"، بگویند: «کله تخم مرغی» - یا به جای "بیکر"، بگویند: "نانوا" - یا به جای "میلر"، بگویند: "آسیابان" و ...

بله، اگر یک موقع متنی مورد توجه باشد، کلمه ترجمه می‌شود و درباره آن شاید کتاب‌ها نیز بنویسند، ولی آنگاه که مقصود اسم یک شخص خاص است که دیگر ترجمه نمی‌کنند.

درود:

اگر چه برخی اصرار دارند که "درود" را به عنوان ترجمه‌ی فارسی، جایگزین "سلام" کنند، اما "درود" ترجمه‌ی "سلام" نمی‌باشد.

گفته شده که "درود" از "دروته و دروسته" به معنای درستی گرفته شده است و سپس در فارسی میانه به "درود" تبدیل شده و مترادف کلماتی چون: آفرین، شادباش، به به، می‌باشد و البته برخی معانی دیگری چون: دعا، ثنا، سلامتی و رحمت را نیز برای آن برشمرده‌اند، که معلوم می‌شود معنای درست و دقیقی از "درود" ندارند، چرا که سلامتی، دعا، ثنا، رحمت و ... همه کلمات عربی هستند و هر کدام معنای کاملاً جداگانه‌ای برای خود دارند. حال اگر کسی دوست دارد به جای "سلام"، به مخاطب خود بگوید: "درود" بگوید، اما گمان نکند که ترجمه‌ای برای "سلام" پیدا کرده است.

"سلام"، اسم خداوند متعال است و البته معانی بسیار گسترده‌ای هم دارد؛ ضمن یُمن و برکت خواندن اسم خدا بر یکدیگر، دعا برای رفع نقص، کمال و سلامتی روحی، روانی، جسمی، اخلاقی و رفتاری می‌باشد و به همین دلایل و حکمت‌هاست که پاسخش واجب است. تا جایی که حتی اگر کسی در حال نماز باشد، باید مکث نماید، سلام را به کوتاه‌ترین حد (یعنی همین کلمه سلام) بدهد، و اگر در نماز نیست، کامل‌تر (علیک السلام و رحمة الله) بدهد، اما برای درود و یا ... چنین وجوبی بیان نشده است.

جنگ بین‌المللی با سلام

گفتن "درود" به مخاطب یا حتی فرد غایب، بسیار زیبا، متین و اخلاقی است، لذا بسیاری این کلمه را به سلام افزوده و می‌گویند: «سلام و درود بر شما»؛ اما در عرصه‌ی "فرهنگ" و بالتبع جنگ نرم در این میدان، بدانیم که "جنگ با سلام"، یک جنگ قدیمی و بین‌المللی می‌باشد و اختصاصی به ایرانی و زبان فارسی ندارد. سلام و معنای آن به زبان‌ها و گویش‌های متفاوت، در میان تمامی ملت‌ها رایج بود. حتی در آلمان، اتریش و مللی که به زبان آلمانی حرف می‌زنند، تا همین نیم قرن پیش، واژه‌ی «Groß Gott» به معنای "سلام خدا بر تو" را به کار می‌بردند.

پس از رنساس و تشدید جنگ با کلیسا، که به جنگ با تمامی ادیان مبدل گردید، تصمیم بر این شد که یاد خداوند سبحان، به هر شکلی که باشد، از اذهان دور شود؛ و اولین آن پیدا کردن جایگزین برای نام "سلام" بود، که همه روزه میان همگان رد و بدل می‌شد.

● - ابتدا در انگلیسی، واژگانی چون: صبح به خیر، ظهر به خیر (good morning ...) و بالاخره "وقت به خیر" را جایگزین نمودند که سریعاً به سایر زبان‌های اروپایی مثل فرانسوی و آلمانی و ...، سرایت کرد و بلافاصله ترک‌های غرب زده در رسانه‌ها به جای سلام، ای‌ئی گونلر، ای‌ئی آکشمالار و ... گفتند و بالتبع در ایران نیز (حتی رسانه ملی)، این واژه‌ها رواج یافت و حتی در رسانه‌های کشورهای عربی نیز دیکته شد به جای "سلام" که موافق زبان خودشان است، «صبح‌الخیر و ...» بگویند!

● - بعدها متوجه شدند که همین کلمه «خیر»، خودش نام خداست و باید حذف شود، لذا "Hi" را جایگزین سلام، یا وقت بخیر کردند، بعد دیدند که "Hi" به معنای عالی و برتر نیز نام اوست، لذا به طور کلی هر گونه سلام دادنی را از اخلاق و رفتار خود خارج کردند؛ به طوری که در فیلم‌های امریکایی نیز می‌بینید که تا یکدیگر را می‌بینند، شروع به سخن می‌کنند، بدون هیچ سلامی.

بنابراین، جنگ با اسم خداست، نه دعوا بر سر زبان عربی، فارسی، انگلیسی یا

س ۴۲۶ - آیا باور نداشتن امام زمان گناه محسوب می‌گردد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

آیا انحرافات و اعوجاجات عملی گناه هستند، اما انحرافات و گمراهی‌های اعتقادی (که ریشه‌ی عمل می‌باشند)

گناه نیستند؟!

آیا عدم تبعیت از امام حق گناه نیست؟ کسی که نمی‌شناسد و باور ندارد، چگونه ممکن است که از او پیروی نماید؟! مشکل مسلمانانی چون صفینی‌ها، خوارج، کوفیان و ... همین نشناختن و باور نداشتن امام حق بود که منتج به تبعیت از امامان باطل عصر خویش گردید.

● - گناه یعنی چه و چیست؟! آیا مثلاً کسی نمازهای یومیه را به جای نیاورد، گناه کرده است، ولی کسی که نماز را به جای می‌آورد، ولی اصلاً نمی‌داند که نماز چیست؟ چه می‌گوید؟ در محضر چه مقامی ایستاده است؟ و سپس از آن نماز حفاظت نمی‌کند و ... گناه نکرده است؟! آیا کسی که دروغ بگوید، گناه کرده است، ولی کسی که عمرش را به غفلت سرکرده است، گناهی مرتکب نگردیده است؟!

هم عقل حکم می‌کند، هم در وحی تصریح شده است و هم هر کسی [از بد و خوب] می‌داند که ظلم بد است! حالا ظلم چیست و مصادیقش کدام است؟! مثلاً فقط کشتار مردمان ظلم است یا عدم رعایت حقوق دیگران، ولو در رانندگی نیز ظلم است؟! خداوند متعال می‌فرماید: بدترین ظلم، تهمت و افترا بستن به خداوند متعال است و مرتکب آن، ظالم‌ترین می‌باشد:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» (العنکبوت، ۶۸)
ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بزند یا چون حق به سوی او آید آن را تکذیب کند آیا جای کافران [در] جهنم نیست.

حال اگر کسی حجت خدا را باور نکند، یعنی به او افترا می‌بندد که تو چنین حجتی برای ما قرار نداده‌ای، ما را بی‌امام رها کرده‌ای! آیا اینها افترا نیست؟!

● - بنابراین، دامنه‌ی گناه، که همان عصیان و معصیت در برابر پروردگار عالم می‌باشد را به چند تا موضوعی که شنیده‌ایم، محدود نماییم. گناه به این دلیل گناه شمرده شده که مانع از رشد آدمی و موجب گمراهی او می‌گردد، حال وضعیت کسی که امام زمان علیه السلام را نمی‌شناسد و باور ندارد، چگونه می‌باشد؟ به دنبال کی و به کجا می‌رود؟!

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله که فرمودند: اگر در این وضعیت بمیرد، به مرگ جاهلیت (به اسلام وارد نشده = خارج از اسلام و مسلمانی) مرده است! «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»، حال می‌پرسید: آیا گناه کرده است یا خیر؟!

● - در این عالم، هیچ کسی بدون امام (رهبر، الگو، راهنما) نیست، حال خواه امام حق را پیروی نماید و یا امام باطل را. پس کسی که امام زمانش را نمی‌شناسد و باور ندارد، از کدام امام [و البته امام‌های گوناگون در هر

امری] پیروی می کند، و روزی که خداوند متعال هر کسی و هر امتی را با امامش در قیامت فرا می خواند، او با چه کسی و در زمره ی امت کدام امامی محشور می گردد؟

حال آیا در مورد کسی که کلاً به بیراهه می رود، پرسیده می شود: آیا گناه کرده است یا خیر؟

● - نشناختن امام زمان علیه السلام (امام هر عصری)، جهالتی بس عمیق و غفلتی بس ویرانگر است و حاصلش در عمل، گمراهی محض است. آیا گناهی از این بزرگتر متصور می باشد؟!

WWW.X-SHOBBHE.IR



حقوقی و احکام-مرداد ۹۷

در نماز، فرق بین ارکان و غیر ارکان چیست؟

پایگاه پاسخگویی به پرسش‌ها و شبهات (ایکس - شبهه):

"رکن" در هر موضوع و مقوله‌ای به ستون‌های اصلی گفته می‌شود که اگر متزلزل گردند و یا فرو بریزند، تمام بنا و شاکله فرو می‌ریزد.

به عنوان مثال: ستون‌های یک ساختمان یا خیمه، رکن هستند. حالا این خانه کوچک است یا بزرگ؛ ویلایی است یا آپارتمانی، قدیمی است یا جدید، زیباست یا خیر و ...، هیچ فرقی ندارد، اگر ستون محکم باشد، بنا پابرجا می‌ماند و اگر محکم نباشد، فرو می‌ریزد.

در اعتقادات، اصول دین رکن هستند. پس اگر کسی شبانه روز نماز بخواند، اما اعتقاداتش به توحید و معاد و ... متزلزل باشد، بنای ایمانش متزلزل گردیده است.

به احکام که توجه نمایید، متوجه می‌شوید، اگر چه احکام همگی فروع هستند، اما خودشان نیز رکن و غیر رکن دارند. لذا نماز به رغم این که خودش از فروع دین می‌باشد، اما رکن و ستون دین است، یعنی اگر نباشد، دین فرو می‌ریزد. و در ضمن خودش نیز رکن، واجب، مستحب و مکروه دارد. پس هر چیزی اصول و ارکانی دارد، از جمله نماز.

نماز، واجباتی دارد و ارکانی، و برخی از واجبات جزو ارکان نیز هستند.

واجبات نماز، یازده مورد می‌باشند که عبارتند از: «اول» نیت. «دوم» قیام یعنی ایستادن. «سوم» تکبیرة الاحرام

یعنی گفتن الله اکبر در اول نماز. «چهارم» رکوع. «پنجم» سجود. «ششم» قرائت. «هفتم» ذکر. «هشتم»

تشهد. «نهم» سلام. «دهم» ترتیب. «یازدهم» موالات یعنی پی‌درپی بودن اجزاء نماز.

ارکان نماز، پنج مورد می‌باشند که عبارتند از: «اول» نیت - «دوم» تکبیرة الاحرام - «سوم» قیام - «چهارم»

رکوع و «پنجم» سجود.

بنابراین تمامی پنج مورد ارکان، جزو واجبات نیز هستند، چون ارکانند. اما تمامی یازده مورد واجبات، جزو ارکان نمی باشند.

تفاوت ارکان و واجبات:

تفاوت اصلی این است که اگر نمازگزار در ارکان نماز عمداً یا سهواً خطا کند، نمازش باطل می شود، اما در واجبات چنین نیست، مگر این که آن واجبات جزو ارکان نیز باشند.

به عنوان مثال: اگر کسی نماز را بدون "الله اکبر" آغاز نمود و یا یک سجده نمود و دومی را فراموش کرد، نمازش باطل می شود، بنابراین اگر کسی در نماز سهواً اشتباهی مرتکب شد، در صورتی که خللی به رکن وارد شود نمازش باطل است والا صحیح است.

بنابراین: واجباتی که جزء ارکان نماز محسوب می شوند، چه به صورت عمدی و یا غیر عمدی، کم و یا زیاد شوند، سبب باطل شدن نماز می گردند و قابل جبران نمی باشند؛ ولی کم و زیاد شدن واجباتی که جزء ارکان نماز نیستند قابل جبران می باشند، برای مثال با انجام سجده سهو و ...



تاریخ-مرداد ۹۷-مرداد ۹۷

فدک - فرض کنید شخصی عادی املاک متعدد دارد و چند فرزند هم دارد ولی یکی از فرزندانش را به دلایلی بیشتر دوست دارد و یک قطعه از ملک خودش را به او هبه کرده است و آن فرزند هم تصرف کرده ولی شاهد و مدرکی بر هبه ندارد بعد از فوت پدر، فرزندان دیگر ادعا می کنند که: نه پدر هبه نکرده اگر هبه کرد کوسند و مدرکش؟ در اینجا قاضی چه حکمی می کند؟ در مورد فدک نیز همین طور!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شهبه):

کدام یک از فرزندان و وراث، چنین شکایتی را نزد قاضی برده بودند؟! پس مثال از اساس نادرست است و به موضوع صدق نمی کند.

البته که قاضی بر اساس اسناد، مدارک و شواهد حکم می نماید. هم اکنون نیز هر کسی که در مورد فدک و مالکیتش تحقیق می کند و می خواهد نتیجه بگیرد، مانند یک قاضی، هم در مورد فدک، و هم در مورد مشروعیت دادگاه و قاضی و نیز حقانیت قضاوت انجام گرفته در گذشته حکم می نماید؛ پس باید بسیار دقت نماید که شریک ظلم نگردد. لذا حتماً باید به نکات بسیاری دقت نماید، از جمله:

الف - چه کسی قاضی را به مسند قضاوت نشانده است؟! اگر بگویند: «مردم»! می گوئیم: مگر حکم خدا نبود و مگر مقام ولایت و خلافت به حکم خدا تعیین نشده بود و مگر دسترسی به حاکم (ولایت) ممکن نبود؟! پس اساساً آن دادگاه و آن قاضی، صلاحیت شرعی (قانونی) نداشتند.

ب - مالکیت فدک از ناحیه ی هیچ کدام از وارثان شرعی و قانونی، مورد اعتراض واقع نگردید. بلکه از طرف حکومتی که خودش غصبی بود، غصب گردید. در واقع حکم "مصادره اموال" صادر شد! چنان که پس از تملک نیز بین سایر فرزندان و وراث ایشان تقسیم نشد. بنابراین، مثالی چون نداشتن سند و اعتراض و امتناع سایر فرزندان و وراث، به این پرونده صدق نمی کند.

ج - علت این مصادره ی اموال نیز تملک چند هکتار زمین نبود، بلکه چون درآمدش بین فقرا و نیازمندان تقسیم می شد، و در نتیجه قشر مستضعف نگاهشان به در خانه ی امام علی و حضرت فاطمه علیهماالسلام بود و این

خلاف اهداف، میل و منافع حکومت بود، غصب گردید. یعنی همان که امروزه به آن "محاصره اقتصادی" می گویند (مانند بلوکه و مصادره کردن اموال ایران توسط امریکا) و از دیرباز این رویه بود. چنان که در حصر آن خاندان در شعب ابیطالب، صدور بیانیهای مشترک مبنی بر ممنوعیت هر گونه تعامل تجاری، ارتباطی و حتی ازدواج ... و نیز نصب این اعلامیه بر دیوار کعبه، و هم چنین اخراج پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و پیروان ایشان از مکه شاهد بودیم.

اسناد مالکیت:

● - اولین، محکم ترین و معتبرترین سند که جاودانه نیز می باشد، وحی است که فرمود: این منطقه (فدک) غنیمت جنگی نیست که احکام غنیمت بر آن مترتب گردد، شما نه اسبی تاختید، نه تیری انداختید و نه اصلاً حضور داشتید؛ پس به حکم خداوند سبحان، در تملک شخص پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله قرار می گیرد؛ و ایشان نیز آن را به دخترشان هبه کردند، تا خود برای همیشه، ملاکی برای شناخت و قضاوت در مورد مدعیان جانشینی در خلافت گردد.

● - کسی نسبت به این وحی ناآگاه نبود و بر آن معترض هم نبود؛ چنان که بهانه‌ی حکومت مبتنی بر قوانین ارث بود و ابوبکر گفت: «انبیا ارث باقی نمی گذارند»؛ پس خودش شهادت داد که فدک جزو مایملک شخصی ایشان بوده است. و البته معتبرترین کتب اهل سنت نیز به اختصاص این آیه به فدک، اذعان دارند.

● - هیچ کس (حتی حکومت)، نسبت به تملک حضرت فاطمه علیها السلام ناآگاه نبود، چرا که اولاً فدک چهار سال قبل از رحلت به تملک ایشان درآمد و در طی این چهار سال نیز مالک اولیه و به کننده در قید حیات بودند، مردم نیز شاهد این تملک بودند. در واقع فدک "ارث" نبود که بهانه بگیرند "از انبیا ارث نمی رسد"؛ بلکه هبه و هدیه‌ای بود که همگان شاهد اهدای آن بودند.

اگر در تاریخ شاهدید که حضرت فاطمه علیها السلام، بسیار محکم در رد "ارث نگذاشتن انبیا" موضع می گیرند و چنین قاعده‌ای را که بهانه کرده بودند نفی می کنند، در اصل مخالفت با تحریف و جلوگیری از بدعت و صدور احکام "من درآوردی" بوده است، لذا با استناد به قرآن کریم اثبات می کنند که انبیای الهی نیز ارث باقی می گذارند. هر چند که با نفی مستند و مستدل این قاعده، حکومت نیز نمی توانست چنین قاعده‌ای را مبنای توجیه غصب خود قرار دهد.

● - پس "فدک" ارث نبود و هدیه بود و البته هیچ کس برای هدیه دادن شاهد نمی‌گیرد، اگر چه ایشان امیرالمؤمنین و امّ ایمن را شاهد گرفتند، مضافاً بر این که خود مدعیان چهار سال شاهد این تملک بودند، و مردم نیز شاهد این هبه و تملک بودند، و فرزندان (وراث) نیز هیچ اعتراضی نداشتند.

ابوبکر و یا عمر:

به اینجا که برسد، خواهند گفت: «خواه ارث باشد یا هدیه، سند و شاهد داشته باشد و یا نداشته باشد، در هر حال حکم حکومتی بوده است و حاکم اختیار صدور چنین حکمی را دارد!»
در پاسخ می‌گوییم: اولاً حکومت خودش مشروعیت نداشت - ثانیاً بحث در چارچوب اسلام است و در اسلام فقط امام معصوم و یا در نیابت ایشان "ولی فقیه" می‌تواند چنین حکمی در مصادره اموال مردم صادر نماید که در آن هنگام، هم امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان امام معصوم بودند - هم ابوبکر و عمر اولین کسانی بودند که در غدیر خم و حضور پیامبر اکرم با ایشان برای امامت، ولایت و خلافت بیعت کردند و نباید بیعت با رسول خدا صلوات الله علیه و آله را می‌شکستند - و هم هیچ کدام فقیه هم نبودند، چه رسد به "ولی فقیه". و هم آن قاضی حکم داد، اما عمر که نه خلیفه بود و نه فقیه و نه قضای، آن را پاره کرد!

ابوبکر پس از محاجه با حضرت فاطمه علیه السلام در خصوص ارث، فدک و اقامه دلایل و آوردن شاهد (امیرالمؤمنین علیه السلام)، مجبور شد که به ایشان حق دهد، از منبر پایین آمد و به عنوان حاکم، خودش سند مالکیت ایشان را نوشت، اما عمر از راه رسید و آن را پاره کرد! این واقعه، در کتب معتبر و مستندات اهل سنت، بیشتر ثبت شده است:

* - سبط بن جوزی نوشته است: «ابوبکر برای فاطمه [سلام الله علیها] سند و نامه‌ی برای ایشان در باره‌ی فدک نوشت. در همین هنگام، عمر بر ابو بکر وارد شد و گفت این چیست؟ ابو بکر گفت: نامه‌ی است که برای فاطمه در مورد میراثش از پدرش نوشته‌ام. عمر گفت: پساز کدام منبعی برای مردم انفاق خواهی کرد در حالی که عرب علیه تو بپا خواسته‌اند؟ سپس نوشته را از فاطمه گرفته و آن را پاره کرد.»

(الحلبی، علی بن برهان الدین - متوفای ۱۰۴۴ ق - السیرة الحلبیة فی سیرة المؤمن المأمون، ج ۳، ص ۴۸۸، ناشر: دار المعرفة - بیروت - ۱۴۰۰)

آب دهان انداختن روی حکم حاکم و قاضی!؟

از حمّاد بن عثمان نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی با ابو بکر بیعت شد و خلافت او بر همه‌ی مهاجر و انصار محقق و ثابت شد، فردی را از جانب خود به سرزمین فدک فرستاده و دستور داد تا نماینده‌ی

حضرت زهرا علیها السلام را از آنجا اخراج کند. در پی این اقدام، حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابو بکر آمده و فرمود: چرا مرا از ارث پدری محروم نموده و نماینده ام را از آنجا بیرون کردی، حال این که پدرم آنجا را به دستور خدا برای من قرار داده بود؟

ابو بکر گفت: بر این مطلب شاهد بیاور، آن حضرت نیز امّ ایمن را آورد، و او گفت: پیش از اینکه شهادت و گواهی بدهم باید از تو - ای ابو بکر - بپرسم: تو را به خدا قسم آیا این فرمایش پیامبر را قبول داری که فرمود: «امّ ایمن یکی از زنان بهشتی است»؟

گفت: آری قبول دارم، گفت: بنا بر این من نیز شهادت می دهم که خداوند عزیز و جلیل بر پیامبر وحی فرستاد که: «حقّ نزدیکانت را بده» پس آن رسول گرامی نیز فدک را به دستور خداوند برای فاطمه قرار داد. سپس علیّ علیه السلام نیز وارد شده و به نفع فاطمه شهادت داد، با دیدن آن، ابو بکر نیز مجاب شده و نامه ای نوشته و به حضرت زهرا داد، در این حال عمر وارد شده و گفت: این نامه چیست؟ گفت: فاطمه ادّعی فدک را نموده و امّ ایمن و علیّ برای او شهادت دادند! عمر نامه را از دست حضرت فاطمه علیها السلام گرفت و روی آن آب دهان انداخت و پاره کرد! حضرت زهرا نیز گریه کنان خارج شد.

(الشافی فی الإمامة، ج ۴ ص ۹۷ - الطبرسی، ابی منصور أحمد بن علی بن ابی طالب، متوفای ۵۴۸ ق، - الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲۲، تحقیق: تعلیق وملاحظات: السید محمد باقر الخراسان، ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف، ۱۳۸۶ - ۱۹۶۶ م.)

نتایج:

- - فدک ارث نبود، بلکه هدیه بود؛
- - از انبیا ارث می رسد، پس طبق قانون ارث نیز مایملک ایشان بودند؛
- - حتی اگر ارث لحاظ می شد، فرزندان و سایر وراث نیز هیچ اعتراضی نداشتند و محکمه هیچ شکایتی از وراث دریافت ننموده بود؛ لذا گفت: ارث هست، ولی از انبیا ارث نمی رسد!
- - غصب فدک، مصادره ای اموال بود، نه دعوی ارث.
- - حکومت و حاکم مشروعیت نداشتند، یعنی دادگاه و قاضی صلاحیت نداشتند؛
- - امام معصوم، ولی فقیه، حاکم، خلیفه تعیین شده از سوی خدا و معرفی شده از سوی رسول خدا صلوات الله علیه و آله و بیعت شده از سوی تمامی مردم، از جمله حاکم و تیم حاکمه، خود زنده بودند.

- - تمام مردم طی چهار سال، شاهد این هبه بودند، لذا حکومت مدعی شد که ارث است و سپس مدعی شد که از انبیا ارث نمی‌رسد!
- - در محکمه نیز حاکم (ابوبکر)، پس از بحث، جدل ... و نیز آوردن شاهد، قانع شد.
- - قاضی شرع و حاکم وقت، حکم را مکتوب کرد، اما عمر از راه رسید، روی آن آب دهان انداخت و پاره کرد. لذا به غیر از پرونده‌ی فدک، معلوم شد که حاکم و قاضی، زیاد هم کاره‌ای نبوده است، یعنی نزدیک‌ترین فردش نیز او را به ولایت، خلافت و حاکمیت قبول نداشت!
- * - [پس از برجام، ترامپ گفت: آن معاهده را پاره می‌کنیم - وزیر خارجه‌اش نیز در نشست با منافقین، یک برگه‌ی نمادین به عنوان سند برجام آورد و روی آن آب دهان انداخت و سپس پاره کرد].



اعتقادی - شهریور ۹۷

آیا ذات خداوند هم یکتاست؟ یعنی خداوند یک ذات مقدسی است که دارای اسمها و صفات می باشد؟ لطفا طوری پاسخ دهید که همه فهم باشد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

یگانگی و یکتایی همان ذات مقدس است، و البته اسما و صفات الهی عین ذات هستند. پس «آیا ذات خداوند هم یکتاست» یعنی چه؟ مقصود از "هم" چیست؟ آیا چیز دیگری یکتا فرض شده و حال می پرسیم: «آیا ذات هم یکتاست یا خیر»؟! دقت فرمایید که طرح درست سؤال در ذهن، خودش پاسخگویی بسیاری از پرسشها می باشد.

بدیهی است که سخن از خداوند متعال، سخن از ذات مقدس است که البته یگانه و یکتاست. این الله جلّ جلاله است که واحد و احد است. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» - «اللَّهُ الْوَاحِدُ».

• اما نه فقط ذات مقدس خداوند سبحان، بلکه هر ذاتی با اسمها (نشانه هایش) معرفی و شناخته می شود. وقتی می گوئید: الله، به اسم خاص او اشاره کرده اید و آنگاه که می گوئید: رحمان، رحیم، علیم، حکیم، قادر، خالق، مالک، رازق و ...، باز هم به همان او اشاره دارید، منتهی با هر اسمی به کمالی از او که مد نظر است توجه نموده اید. لذا فرمود: او را به هر کدام از اسم هایش که بخوانید، خود او را خوانده اید. «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» - بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی است؛ او را خوانده اید و) برای او بهترین نام هاست / الإسراء، ۱۱۰. یعنی اسم هر کمالی، اسم اوست.

مثال برای درک بهتر:

هر شناخت و معرفتی را که فهم و درکش مشکل شد، می توان با مثالی در همین عالم [که بستر شناخت ما می باشد] فهمید:

الف - فرض کنید که می خواهید خودتان را معرفی کنید، خب چه می گوئید؟ چنین معرفی می کنید:

من یک انسان هستم - من یک مذکر (مرد)، یا مؤنث (زن) هستم - من بیست یا چهل ساله هستم - دین من اسلام است - ملیت من ایرانی است - زبان مادری من، فارسی، یا آذری، یا گُردی، یا لُری است - زبان ملی

من فارسی است - وزن من ۶۳ کیلو گرم است - رنگ پوست من گندمگون است - رنگ موهای من مشکی یا قهوه‌ای است - رشته تحصیلی من علوم تجربی است - من این چیزها را دوست دارم - من این چیزها را دوست ندارم - من این گروه از آدمیان را دوستان خود محسوب می‌کنم و من آن گروه را دشمنان خود می‌دانم و ... بی‌تردید، ذات شما همان "من" می‌باشد که با اسم‌ها و نشانه‌های معرفتی و شناخته می‌شود. در واقع این کلمات، و مفاهیم آنها و نیز مصادیق عینی و خارجی آنها در عالم واقع، اسم‌ها و صفات شماست و نه خود شما "من". ذات شما که قابل شناسایی نیست، مگر با همین اسم‌ها و نشانه‌ها.

• - خداوند متعال نیز می‌فرماید: « **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** - همانا من الله هستم - « **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا** - الهی نیست جز من - « **فَإِنِّي عَفُورٌ رَحِيمٌ** - پس من غفور و رحیم هستم - « **وَرَبُّكَ الْعَظِيمُ ذُو الرَّحْمَةِ** - و رب تو غنی و صاحب رحمت است (سه اسم رب، غنی و رحمت‌گر) - « **إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** - همانا الله، اوست که شنوا و بیناست - « **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** - الله نیکوکاران را دوست دارد - « **وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ** - و الله استقامت‌کنندگان را دوست دارد - « **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** - و الله ستم‌کنندگان را دوست ندارد - « **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ** - و او اسراف‌کنندگان را دوست ندارد و ...

بنابراین، چه اسم‌های ذاتی و چه اسم‌ها یا صفات افعالی [الله، علیم، حکیم، قادر، حی، خالق، مالک، رازق، رحمان، رحیم و ...]، همه معرف یک ذات هستند.

ب - یک فرد معین و مشخصی را در نظر بگیرید که توسط افراد گوناگون، یا در جایگاه‌های گوناگون، با اسم‌ها (نشان‌های) متفاوت خوانده می‌شود، مثل: علیرضا، فاطمه، دخترم، پسر، مادر، پدرم (بابا)، فرزندم، برادر، خواهر، آقا یا خانم دکتر، آقا یا خانم مهندس، عزیزم، دل‌بندم، این محبوب و معشوق، سرباز، سرهنگ، ایرانی، مسلمان و ...؛ خوب هر کدام را که بخوانید، او را خوانده‌اید و او یک فرد واحد است.

اگر بگویید: روح الله الموسوی الخمینی (رحمة الله علیه)، یک شخص خاصی را منظور دارید، حال اگر بگویید: امام - رهبر انقلاب اسلامی - بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و ...، باز هم منظورتان همان "او" می‌باشد. چنان که اگر بگویید: مرتضی مطهری (رحمة الله علیه)، آیت الله مطهری، شهید مطهری، معلم شهید و ...، یک شخص معین را قصد کرده‌اید، منتها او را به اسم‌ها و نشانه‌های گوناگونش (آیت الله، شهید، معلم و ...) که در عالم واقع تجلی و ظهور یافته و هر کدام شناختی ارائه می‌دهد، می‌خوانید.

• - حضرت مهدی علیه السلام، امام زمان، ولی عصر، منجی عالم بشریت، قائم به امر الهی، بقیة الله فی ارضه - خلیفة الله علی خلقه - حجة الله علی خلقه - رحمة الله و ...، همه اسما و صفات یک نفر است و با هر اسم و نشانه‌ای، به وجهی که مورد نظر است اشاره می‌شود.

اسم الله:

در قرآن کریم در ابتدا و بیش از هر آیه‌ای می‌خوانیم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» - به اسم الله، رحمن و رحیم، نه ذات مقدس خودش. به ذات که راهی نداریم، مگر از طریق همین اسم‌ها و نشانه‌ها. یا می‌فرماید: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى - تسبیح کن اسم رب اعلایت را» - «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» - پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح گوی» و ...؛ چون ذات مقدس را که نمی‌توانیم بشناسیم و تسبیح نماییم، چنان که فرمودند: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، یعنی "اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ" - یعنی خداوند بزرگتر از آن است که به وصف درآید»، پس، او از حمد، شکر و تسبیح ما نیز بزرگتر است. منتها اسمش که نشانه‌ی اوست را تسبیح نموده و با عقل، قلب و زبان می‌گوییم: «الحمد لله، سبحان الله؛ و با اسم "الله جلّ جلاله" که اسم خاص است، همان او را قصد می‌نماییم.

"او" شناسی:

در هر شناختی، ابتدا با "او" که ضمیر غایب است آشنا می‌شویم، سپس به آن میزان که او خود را می‌شناساند و توجه ما نیز به آن شناسایی بیشتر می‌شود، اسم‌ها و نشانه‌های بیشتری از "او" می‌شناسیم. خواه خداوند سبحان باشد، یا آدمیان و یا حتی گیاهان و جامدات.

فرض کنید که کتابی در دست گرفته‌اید و نمی‌دانید که نویسنده‌ی این کتاب کیست؟ ولی می‌دانید که "اوبی" وجود دارد که این کتاب را نوشته است. اولین شناختی که از "او" پیدا می‌کنید، علم و قدرت او در نوشتن این کتاب است، پس دو اسم: "علیم و قادر" (دست کم در حد نوشتن آن کتاب) را برای او قائل می‌شوید. اگر متن حکیمانه بود، می‌گویید: حکیم هم هست - اگر قلم او ادبی بود، می‌گویید: «ادیب» هم هست - اگر فلسفی بود، می‌گویید: فیلسوف هم هست و ...، اما یک اسم خاص هم دارد، مثل آیت الله بهشتی، آیت الله مطهری، آیت الله دستغیب، یا فردوسی، حافظ، ویکتور هوگو، شکسپیر و

• - خداشناسی نیز همین‌طور است، ابتدا کتاب خلقت را پیش رو دارید و می‌دانید که یک "اوبی" این کتاب را به قلم خلقت و صنعت نوشته است. حال آیا این "او" مادی است یا غیر مادی، قدیم است یا حادث و ... را نمی‌دانید، اما چند اسم (نشانه) برای شما روشن می‌شود، از جمله: او خالق است - او علیم، حکیم و قادر است ... - و سپس می‌بینید که این اسم‌ها و صفات روشن و یقینی، در هیچ موجود دیگری یافت نمی‌شود، پس می‌گویید: او بی‌مثل و مانند «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، چرا که همه چیز مخلوق است و "اوبی" که خلق کرده، نمی‌تواند خودش نیز مخلوق باشد؛ پس او واحد و احد است. پس ابتدا "هو" را می‌شناسیم و سپس سایر اسم‌هایش را:

«هُوَ الْحَقُّ» - «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» - «هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» - «هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» - «هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» - «هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» - «هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» - «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» - «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»

...

پس "او" خودش را در کتاب خلقت و کتاب وحی، این چنین معرفی نمود و اینها همه، اسمها (نشانه‌های) ذات مقدس است که ظهور و بروز و تجلی دارد، پس همین مقدار قابل شناسایی می‌باشد و چون کمال، یعنی «هستی محض» و آن نیز حدی ندارد که فرض دو یا چند تا بودن آن جایز باشد، حد این اسما نیز قابل شناسایی نمی‌باشند، چه رسد به ذاتی که حد اسمها و نشانه‌های آشکارش نیز قابل شناخت نمی‌باشد.

چرا می‌گوییم جهان هر لحظه به خدا نیاز دارد؟! (حتماً این مبحث توحیدی را که مزین و مستند به آیات قرآن کریم می‌باشد، مطالعه نمایید).

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دلایل بسیاری را می‌توان اقامه نمود، چرا که تمامی عالم هستی مخلوق است و مخلوق یعنی "نیاز" و حتماً این نیاز به "غیر مخلوق = خالق" می‌باشد.

● - هیچ چیزی و هیچ کسی، خالق خودش و یا غیر خودش نبوده، نیست و نمی‌تواند باشد. پس عالم هستی، سراسر مخلوق است و مخلوق همیشه به خالق خود نیاز دارد؛ چرا که خلقت، کاری نیست که یک بار صورت گرفته باشد، بلکه در هر موجودی نیز دم به دم و لحظه به لحظه ایجاد می‌شود. «هر نفس نو می‌شود دنیا و ما - بی‌خبر از نو شدن اندر بقا / مولوی». حال چه کسی مخلوق را خلق نموده و دم به دم خلق می‌نماید؟ وجودی که خودش مخلوق نباشد و خالق باشد:

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ» (الطُّور، ۳۵ و ۳۶)
ترجمه: یا آنها از هیچی آفریده شده‌اند، یا خود خالق خویشند؟! * آیا آنها آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! [نه]، بلکه آنها جوای یقین نیستند!

● - هستی هیچ موجودی، قائم به ذات خودش نیست؛ یعنی هیچ موجودی ذاتاً عین هستی نیست، وگرنه لازم می‌آمد که همه "کمال محض = هستی محض" باشند، چرا که هستی ذاتی عین غناست و به هستی، نیستی راه نمی‌یابد. و لازم می‌آمد که موجودات به خاطر غنای ذاتی، به هیچ چیزی نیاز نداشته باشند (چون خداوند غنی، سبحان و بی‌نیاز)؛ پس، هستی هر لحظه به موجودات افاضه می‌شود که هستند، وگرنه به عدم می‌روند.
"نور" همان است که خود وجود دارد و سبب پیدایش سایر اشیاء می‌شود. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - اللَّهُ، نور آسمانها و زمین است / التَّور، ۲۴»، یعنی خود وجود دارد و همه چیز را به وجود آورده است، پس همه چیز در اصل وجود، آفرینش، حیات خود، به او نیازمند هستند.

به عنوان مثالی جهت نزدیک شدن ذهن، به روشنایی یک لامپ نگاه کنید که هر لحظه به برق نیاز دارد، وگرنه خاموش شده و نوری نخواهد داشت. "نور" هستی و وجود اشیاء نیز همین‌طور است.

● - بشر و هیچ مخلوق دیگری، در ذات خودش، هیچ نیرو، توان و امکانی ندارد که بتواند استعدادها (قوه‌ها) خود را به فعلیت برساند، و اگر چنین نیرویی در بشر و سایر موجودات وجود داشت، دیگر "استعداد و قوه‌ی شدن" معنا و مفهومی نداشت و همه چیز از اول به فعلیت می‌رسید. اما شاهدیم که هر رشدی، تدریجی و مرتبه به مرتبه می‌باشد.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ» (الرُّوم، ۵۴)

ترجمه: خدا آن کسی است که شما را از ناتوانی آفرید، و از پس ناتوانی نیرو داد، و از پس نیرو دوباره ناتوانی و پیری آورد، هر چه بخواهد خلق می‌کند، و او دانای توانا است.

● - "رب"، یعنی صاحب اختیار و تربیت‌کننده‌ی امور. بشر و هیچ موجود دیگری، خود و جهان هستی را "تدبیر و ربوبیت" نمی‌کنند، اما همگان نیازمند به تدبیر و ربوبیت عالم هستی می‌باشند، پس تدبیر و ربوبیت امور را دیگری انجام می‌دهد و همگان محتاج اویند.

به عنوان مثال: بدن آدمی متشکل از ۳۰ تریلیون سلول، شناخته شده از ۲۰۰ نوع متفاوت می‌باشد که هر کدام جایگاه، نقش و اثر خود را دارند. این سلول‌ها، ضمن استقلال، با یک دیگر مرتبط هستند و تأثیر و تأثر خود را دارند! مضافاً بر این که تمامی ذرات عالم هستی با این سلول‌ها ارتباط دارند، چنان که اگر نور، جاذبه، هوا، چگالی‌ها، محرک‌ها، حرکت‌ها و خلاصه علت‌ها و معلول‌ها نباشند، همه چیز به عدم می‌رود. پس "تدبیر و ربوبیت" تمامی ذرات در عالم هستی، بر عهده‌ی کسی [خارج از همین عالم هستی که همگی مخلوق هستند] می‌باشد. موجودی که خودش خلق نموده، هستی بخشیده و تدبیر و ربوبیت می‌نماید.

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (یونس علیه السلام، ۳)

ترجمه: پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید سپس بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند شفاعتگری جز پس از اذن او نیست این است خدا پروردگار شما پس او را بپرستید آیا پند نمی‌گیرید.

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُعْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسْحَرَاتٍ بَأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (الأعراف، ۵۴)

ترجمه: پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) ست! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!

● - ارتباط علیمانه و حکیمانه و نظم منسجم و یکپارچه در عالم هستی، کار بشر و هیچ موجود دیگری نمی باشد، در حالی که تمامی موجودات، و از جمله انسان، محتاج و نیازمند این نظم منسجم و یکپارچه هستند؛ پس محتاج ناظم حی، علیم، حکیم و قادر آن می باشند.

● - هیچ موجودی بالذاته، مالکیت و قدرت ندارد. چنان که آدمی نه مالک خودش است و نه مالک هیچ چیز دیگری [مالکیتها همه اعتباری، موضوعی و موقتی هستند].

اگر آدمی مالک خودش بود، کاری می کرد که بیمار و سالخورده نگردد و هیچ گاه نمیرد و به عوالم دیگر منتقل نگردد. در حالی که نه مالکیت و اختیاری در تولدش دارد و نه امکانی برای جلوگیری از مرگش! و اگر آدمی [یا هر چیز دیگری]، مالکیتی بر سایر اشیاء و اجزای عالم داشت، آنها را هر گونه که دوست داشت ربوبیت [صاحب اختیاری و تربیت امور] می نمود.

پس انسان و تمامی موجودات عالم، محتاج مالکِ قادری هستند که همه چیز در مالکیت و ید قدرت او باشد و عالم هستی را اینگونه علیمانه، حکیمانه و مقتدرانه اداره نماید.

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران، ۲۶)

ترجمه: بگو: «بارها! مالک حکومتها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می کنی. تمام خوبیها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.

* - دقت شود که "قادر" اسم فاعل برای "قدرت" است و قدرت نیز از مصدر "قدر" گرفته شده و "قدر" نیز یعنی اندازه. پس کسی قادر است که اندازهها را او گذاشته باشد و تمامی اندازهها و هر تغییر و تحولی که حتماً در اندازههای معینی انجام می پذیرد، در ید قدرت او باشد، که او همان خالق است که همه چیز را با اندازههای معین خلق نموده است، چنان که فرمود: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ - ما همه چیز را به اندازه [در اندازههای معین علمی و حکیمانه] آفریدیم / القمر، ۴۹».

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (الحجر، ۲۱)

ترجمه: و خزائن همه چیز، تنها نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معین [معلوم = علمی]، آن را نازل نمی کنیم!

● - "رزق" آن چیزی است که در وجود نیست و از بیرون به انسان یا سایر موجودات می‌رسد. از خلقت گرفته، تا حیات، تا هر چه که از ماده و معنا می‌رسد، همه رزق است و رزق نیز رازق می‌خواهد. تمامی موجودات عالم هستی و از جمله انسان، محتاج و نیازمند "رزق" می‌باشند و هیچ کسی "رازق" خودش یا دیگران نمی‌باشد؛ اگر چه ممکن است که "واسطه‌ی رسیدن رزق" باشد. در مثل مانند باغبان یا کشاورزی است که به گیاهان آب می‌رساند، در حالی که نه مالک خودش است و نه گیاه، و نه آب، زمین، جاذبه، حرارت، ساختار گیاه برای دریافت آب و سایر قوانین حاکم بر جزء جزء خلقت. بنابراین، همگان محتاج "رازق" هستند و این رازق خودش نیازمند به رزق و رازق دیگری که به او رزق برساند نمی‌باشد. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ - بدرستی یگانه رزاق و دارای قوت و متانت خداوند است / الذاریات، ۵۸».

و البته "رزق" نیز "معلوم = علمی" می‌باشد و به اندازه نازل می‌گردد. پس رازق علیم، حکیم، قادر و ربی دارد: «قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (سبأ) ترجمه: بگو: «پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می‌بخشد، و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد؛ و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، عوض آن را می‌دهد (و جای آن را پر می‌کند)؛ و او بهترین روزی‌دهندگان است!»

● - و خلاصه اگر بخواهیم دلایل نیاز مخلوقات به خداوند سبحان را بشماریم، تمامی ندارد، چنان که نعمت‌هایش قابل شمارش نمی‌باشند.

«وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهیم علیه السلام، ۳۴) ترجمه: و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد؛ و اگر [بخواهید] نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد! انسان، ستمگر و ناسپاس است!

حجت الاسلام کاشانی در برنامه سحر [ماه من] گفتند: محبت اهل بیت (ع) اصل دین است و توحید اصلاً توهمی بیش نیست! لطفاً توصیه دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"دین خدا [نه هر دینی]"، یعنی شناخت حقایق عالم هستی و اطاعت از بایدها و نبایدهای الهی است، جهت رسیدن به رشد، کمال و قرب الهی؛ و "ولایت"، که در محبت و مودت اهل عصمت علیهم السلام تجلی می‌یابد، اصل دین است.

در همان لحظه که این جمله را از این استاد گرانقدر شنیدیم، گفتیم که از فردا برای دوستان سؤال ایجاد می‌شود که یعنی چه؟! و برای دشمنان نیز مستمسک ضد تبلیغ و حمله به ایشان می‌گردد، چرا که گفتند: «توحید توهمی بیش نیست!» و البته چنین هم شد، چنان که شاهدید فقط این جمله در فضای مجازی فرافکنی شد!، با حذف توضیحات که بیان داشتند: توحید باید از مجرایش باشد و مجرایش ولایت است. ما می‌دانیم که نه تنها دوستان، با دقت به سخنان بزرگان گوش می‌کنند تا چیزی بیاموزند، بلکه دشمنان چه بسا با دقتی بیشتر تمامی سخنان علما، دانشمندان، منبری‌ها و حتی مداحان را کلمه به کلمه رصد می‌کنند تا بتوانند مستمسکی برای حمله بیابند و حتی آیات قرآن کریم و احادیث را به صورت تشکیلاتی و با دقت تمام مطالعه می‌کنند تا بتوانند شبهه‌ای نمایند.

● - اگر چه ایشان خودشان متوجه شدند که این جمله ایجاد سؤال و شبهه می‌کند و لذا سعی کردند در توضیحات، اصلاح و تکمیل نمایند و انصافاً که خودشان به خوبی توضیح دادند که منظورشان چه بوده است، اما ما با جرأت تمام اذعان و بیان می‌داریم که همان جمله نیز صحیح است و "توحید، بدون ولایت، امامت و مودت به آنها، توهمی بیش نیست" و برای اهل توحید [نه اهل عناد، غرض و مرض]، دلایل و براهینش را نیز اقامه می‌نماییم.

توحید توهمی بیش نیست:

- - برخی گمان کرده‌اند که توحید یعنی اثبات وجود خدا! و می‌گویند: چه ولایتی باشد و چه نباشد، خداوند هست و وجودش قابل اثبات است، و نباید گفت که بدون آنها توهم است! اما "توحید" که اثبات وجود خدا نیست؟
- - برخی گمان کرده‌اند که توحید یعنی "خداشناسی"! در صورتی که خداشناسی، مقدمه‌ی لازم و ضروری برای توحید است، اما توحید نیست. ابلیس لعین و سامری گوساله‌ساز نیز خدا را می‌شناختند، رسول خدا را نیز می‌شناختند، اما آیا "موحد" بودند؟!
- - "توحید"، امری مربوط به بندگان خداست و نه خود خدا. "توحید"، یعنی: «آدمی خداوند متعال را به وحدانیت بشناسد - مهم شناخت وحدانیت اوست؛ آن هم نه فقط در خالقیت، بلکه او را در الوهیت و ربوبیت به وحدانیت بشناسد، سپس به آن شناسایی ایمان بیاورد، و سپس بر اساس این شناخت و ایمان، در بندگی بکوشد که مستلزم اطاعت می‌باشد. چنین شناختی است که مانع از انحرافات، شرک‌ها، ظلم‌ها، بت پرستی‌ها و طاغوت پرستی‌ها می‌گردد.

شعار اسلام [لا إله إلا الله]، اثبات وجود خداوند متعال نیست، این معلوم است که عالم هستی خالق دارد. بلکه اثبات این است که «إلهی جز او نیست»؛ یعنی این شعار، اثبات وجود خدا نیست، بلکه رد الوهیت غیر او (فراعنه یا بت‌ها) در هر زمانی می‌باشد.

خدا را چگونه می‌شناسیم:

آیا جز این است که ما هر ذاتی و از جمله خداوند متعال را با اسم‌ها (نشانه‌هایش) می‌شناسیم؟ لذا فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا - و برای خداست اسم‌های نیکو (کمالیه)، پس او را با آن اسم‌ها بخوانید / الأعراف، ۱۸۰»؛ و آیا حضرت امام صادق علیه السلام، در شرح این آیه نفرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا - قسم به الله که اسمای حسنی ما هستیم و خدا عمل کسی از بندگان را نمی‌پذیرد، مگر با معرفت و شناخت نسبت به ما».

مخلوقات همه اسم و نشانه هستند، چرا که هر مخلوقی، نشانه خالق است؛ اما نشانه‌ها نیز کامل و کامل‌تر دارند، و آیا خداوند متعال، اسم و نشانه‌ای بزرگتر و روشن‌تر از انسان کامل (امام معصوم) دارد؟ و آیا ممکن است که کسی نسبت به اسماء الله معرفت نداشته باشد، اما خدا بشناسد و ایمان نیز بیاورد؟! پس چنین توحیدی، توهمی بیش نیست.

خدا فرمود: این اسم‌ها و نشانه‌های کمالیه من هستند، پس من را با آن اسم‌ها بخوانید و امام فرمودند که این اسم‌ها ما هستیم؛ پس کسی که خدا را با این اسم‌ها نخواند، توحید اوهام است و لفاظی می‌کند.

محبت به خدا:

در "توحید"، پس از معرفت، نوبت به "محبت" می‌رسد، تا محبتی نباشد، ایمان و اطاعت نیز نخواهد بود و به ظهور و بروز این محبت نیز "مودت" گفته می‌شود.

حال خداوند متعال در قرآن کریم، راجع به محبت بندگان به خودش و ظهور و بروز آن چه می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده‌ی مهربان است».

آیا نفرمود که بگو آن بشارت بزرگ تمامی انبیا و اجر رسالت، در مودت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد؟ پس "توحید، معرفت، محبت و مودت نسبت به خداوند متعال، بدون ولایت، توهمی بیش نیست".

توحید گام سوم است:

یک موقع است که ما مباحث را جهت مراتب شناختی دسته‌بندی می‌کنیم و می‌گوییم: «مبنا اصول عقاید است و اصل اول آن توحید است»؛ اما یک موقع به لحاظ معرفتی دسته‌بندی می‌نماییم و در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام، "توحید" را در مرتبه‌ی سوم از کمال بیان می‌دارند:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱)

ترجمه: آغاز دین شناخت اوست، و کمال شناختش به باور کردن (تصدیق عقلی، قلبی و عملی) اوست، و نهایت تصدیق او، توحید اوست.

بنابراین، "توحید"، مرتبه سوم کمال می‌باشد. مرتبه نخست شناخت خداوند است، پس این توحید نیست. اما شناخت نیز مراتب دارد، کلاس اول و بالاتر و بالاتر دارد و کمالش به تصدیق اوست؛ تصدیق او نیز مراتب دارد، بالاتر و بالاتر دارد، و کمال آن "توحید" است.

بنابراین، کسی که با ولایت الهی آشنا نگردد، انبیا، رسولان و امامان را نشناسد و دوست نداشته باشد، این محبت را با پیروی و اطاعت به ظهور و بروز نرساند، کجا به مرتبه‌ی تصدیق می‌رسد که کمالش توحید باشد؟! پس "توحید او توهمی بیش نیست"؛ چنان که حتی وهابیت انگلیسی و داعش و بسیار از کفار و ظالمان جهان نیز اقرار به وجود خداوند داشته و دارند! اما حتی اینگونه خداشناسی نیز توهم است، چه رسد به "توحید و موحد شدن"! آنها، خدای موهوم ذهن خود را می‌شناسند و می‌پرستند، و نسبت به خدای حقیقی، جاهل و حتی کافر، منکر و مشرک می‌باشند.

چرا باید به خاطر گناهانمان عذاب ببینیم؟! وقتی گناه می‌کنیم ضررش به خودمان می‌رسد، مثلاً موجب بیماری می‌شود یا دیگران از ما جدا می‌شوند و یا مانع رشد ما می‌شود، و به کسی هم ضررش نمی‌رسد (به جز بعضی از گناهان مانند ظلم که به دیگران ضرر می‌رسانیم) ولی در کل ضررش به ما می‌رسد. پس چرا باید عذاب ببینیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بله ضررش به خودمان می‌رسد، اما چرا تفکیک کردیم که ضررش در دنیا به خودمان برسد، اما ضررش در آخرت به خودمان نرسد؟! مبنای عقلی این تفکیک چیست؟!

• - خودتان می‌فرمایید: "مانع از رشد ما می‌شود"، پس قهراً مانع از تقرب به خدا می‌گردد، سبب دور شدن از او می‌گردد و مقصد این دور شدن، جایگاه خوشایندی نیست و هر کس به این مقصد برسد، معذب خواهد شد.

- عذاب گناه، از خود گناه جدا نیست. به همین دنیا نگاه کنید؛ چنین نیست که شما میوه یا زهری را بخورید، هیچ کدام اثر نداشته باشد، و پس مدتی دیگری بگوید: «بیا این ویتامین ها مال تو که میوه خوردی، اما جگر تو را پاره پاره می کنم، چون زهر خوردی!»! غیر بلکه اثر هر کدام در خودشان است.
- آخرت هم همین طور است؛ فرمود: اینها که مال یتیم می خورند، یا ربا می خورند و ... آتش به درون خود می ریزند. یعنی ذات این گناه آتش است و می سوزاند. نه این دیگری بگوید: چون ربا خوردی، حالا از جای دیگری به تو آتشی می رسانم که بسوزی!
- در قرآن کریم فرمود: نه تنها جهنم از همین دنیا بر آنها (مجرمان) محاط است، بلکه اصلاً خودشان همان آتش جهنم هستند.

الف - پرسش «چرا باید به خاطر گناهانمان عذاب ببینیم»؟ درست مثل این است که پرسیده شود:

- چرا باید حیات به مرگ ختم نشود؟
- چرا باید آخرتی در کار باشد؟
- چرا هر کی هرکی نیست و حساب و کتابی در کار هست؟
- چرا هر کاری نتایج متناسب خود را دارد (نظام خلقت علیمانه و حکیمانه است)؟
- چرا در آخر کار، عاقل و جاهل - عالم و نادان - مؤمن و کافر - متقی و فاسد - عادل و ظالم و ... مساوی نمی شوند؟

ب - بدیهی است که اگر پرسش حلاجی شود و در قالب پرسش های زیر مطرح گردد، دیگر هیچ نیازی به پاسخ نمی ماند و عقل خودش پاسخ می دهد؛ و البته در کلام وحی نیز به دفعات و از زوایای گوناگون مورد تعلیم و تذکر قرار گرفته است. از جمله آن که فرمود: من نه بازی می کنم و نه به بازی آفریده ام. بلک من "حق" هستم، آن چه می آفرینم نیز بر "حق" است، قول من، فعل من، دنیای من و آخرت من نیز بر "حق" می باشد.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (الأنبياء، ۱۶)

ترجمه: ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست برای بازی نیافریدیم.

ج - پرسش از این که «چرا باید به خاطر گناهان معذب گردیم»، به مثابه این است که پرسیده شود: چرا خداوند سبحان، عالم هستی را علیمانه و حکیمانه آفریده است و نظام و قوانینی را بر آن حاکم نموده است که از جمله "علت و معلول - اثر و تأثیر - کشت و محصول - کار و نتیجه ... و بالاخره "وزن" و "مساوی نبودن" می باشد؟ آیا نمی شد ما کار کنیم و نتیجه ندهد؟! یا کار خوب نتیجه دهد، اما کار بد نتیجه ندهد؟! و آدم خوب و آدم بد، در آخر مساوی شوند؟!!

خب، آیا به نظر شما، چنین نظام بی سر و ته و پوچی، غیر حکیمانه و حتی ظالمانه نمی باشد؟!!

پس، اگر چنین نبود و می فرمود که هر کاری که خواستید بکنید، آخر سر همه یکی می شوید! جا داشت که بپرسیم: این چه حکمتنظم، هدایت و عدالتی است؟! اصلا چرا باید زحمت بکشیم تا رشد کنیم؟ آخر کار فرق ما با آن که حیات را به جهالت و کفر و بازی گذرانده است چیست؟! اگر قرار بود که نتیجه یکی باشد، پس این همه انبیاء، وحی، اوصیاء و اولیا را برای چه فرستاد؟ واجب و حرامش برای چه بود؟! «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْحَيُّ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَبِثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۱۰۰) ترجمه: بگو پلید و پاک یکسان نیستند هر چند کثرت پلید[ها] تو را به شگفت آورد؛ پس ای خردمندان از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید.

"من، خودم، مال خودمه" نداریم:

"من و خودم"، یک تکبر فریبده‌ای است که ابتدا در ابلیس لعین ظهور و بروز داشت و سپس در سایر جنیان و آدمیان.

انسان نباید خودش را فریب دهد و با تخیل و گمان غلط، دچار عارضه‌ی مهلک "من و خودم" گردد. آدمی چه عاقل، بصیر و مؤمن باشد و چه نباشد، با کمی دقت متوجه می شود که نه در نظام آفرینش و خلق "من و خودم" داریم و نه در نظام زندگی و حیات فردی و اجتماعی "من و خودم" داریم. کدام من، کدام خودم؟! • در نظام آفرینش (خلقت)، هر وقت کسی خودش را، دیگری را و یا چیزی را خلق نمود، اندازه‌ها (قدر)های آن را تعیین کرد، بالتبع حق و حقوقش را معین نمود، مالک شد، احاطه علمی و قدرتی یافت، و ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور) را در اختیار خودش گرفت، بگوید: «من - خودم»! پس، تا وقتی مخلوق، مملوک، مربوب و مرزوق هستی، "من و خودم" وجود ندارد. پس همین که کسی تکبر نمود، طغیان کرد، عصیان کرد، فاسق شد و از مسیر عبودیت خارج شد، به سوی مقصدی دیگر که جایگاهش جهنم نام دارد، رهسپار می گردد.

• در نظم حیات دنیوی (زندگی فردی و اجتماعی) نیز انفکاک و وحدتی نداریم که بتوانیم بگوییم "من و خودم". هر موقع کسی توانست با انفکاک کامل از طبیعت، موجودات و از جمله انسان‌ها، متولد شود، رشد نماید، زندگی کند و بدون هیچ تأثیر و تأثری بمیرد، بگوید: "من و خودم".

•• امروزه ما در عصری زندگی می کنیم که از حیواناتی چون شیر، ببر، پلنگ، میمون، سگ وحشی و ... در خشکی - و وال و نهنگ و کوسه در دریاها محافظت می شود و حتی از گیاهان و جامدات (رودها و کویرها و ...) محافظت می شود و اثبات کرده اند که شکار یا صید بی رویه‌ی حیوانات یا تخریب اکوسیستم و محیط زیست، چه ضررهای جبران ناپذیری به جامعه انسانی و نسل‌های بعدی می زند! لذا برای انسان جهت قطع یک درخت در وسط جنگل، یا صید یک ماهی در وسط دریا، یا شکار یک پرنده در آسمان نیز قانون وضع کرده اند و

متخلف را مجازات می کنند! پس چرا تا نوبت به بندگی خدا و اطاعت قوانین او که می رسد، "من و خودم" می گویند؟!

••- امروزه کدام صواب (کار نیکو) و گناه بشر صرفاً جنبه‌ی خصوصی و شخصی دارد و هیچ اثری در جوامع کوچک و بزرگ و یا نسل و آینده‌ی او و دیگران ندارد؟!

هر یک نفر، یک عضو از اعضای یک جامعه است و یک حلقه از زنجیره است، پس هر آسیبی که به خودش برساند، به کل جامعه آسیب رسانده و در حرکت کل چرخه‌ی حیات، خلل وارد نموده است و آثار همان صواب یا گناهش، چه کم باشد و چه زیاد، چه سطحی باشد و چه عمیق، تا قیامت ادامه دارد. لذا فرمود: گمان نکنید که فقط اعمال شما مکتوب و مستند شده و به نتیجه‌اش می رسید، بلکه آثار آن نیز مکتوب می گردد و در آخرت نتایج خود را دارد؟

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: آری ما مییم که مردگان را زنده می سازیم و آنچه را از پیش فرستاده اند با آثار [و اعمال] شان درج می کنیم و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن (کتابی روشن و امام مبین) برشمرده ایم.

خودکشی:

برخی می گویند: دست کم خودکشی یک مسئله‌ی کاملاً شخصی است! در حالی که کاملاً گمان خطایی دارند؟ باید به آنه گفت: اولاً تو مال خودت نیستی، مالک و صاحب خودت نیستی، رب خودت نیستی؟ اگر هستی کاری کن که نمیری. پس با خودکشی، ضمن ناشکری، در مقابل پروردگارت استکبار و عصیان و لجاج کردی، و این نتیجه دارد.

ثانیاً: تو که یک نفر نیستی. یک عضو از جامعه هستی، حتی یک حلقه از سلسله‌ی گذشته و یک حلقه از سلسله آینده هستی؛ پس چه کسی به تو اجازه و حق داده که چنین لطمه‌ای را به جامعه بزنی؟!

از این روست که در قرآن مجید فرمود: اگر یک نفر را بکشی، گویی جمیع انسان‌ها را کشته‌ای، و اگر یک نفر را زنده کنی، گویی جمیع انسان‌ها را زنده کرده‌ای: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا / المائدة، ۳۲» - هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا [در جنگ حق علیه باطل] یا (کیفر) فسادی در زمین بکشد (یعنی به ناحق بکشد)، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.

پس همان‌طور که «من و خودم» نداریم، گناه شخصی هم نداریم و حتماً آثار و عواقب سوء‌اش به دیگران نیز می رسد و این همان ظلم است که در پرسش اشاره نمودید.

چهارده ساله هستیم. چگونه اثبات می‌کنید که اسلام و شیعه حق است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دینی به نام اسلام و مذهبی به نام تشیع، ادعای حقانیت دارد، دلایل و براهین خود را نیز اقامه کرده است؛ بنابراین، هر کس که قبول ندارد باید اثبات نماید؛ و تا کنون شعار علیه السلام و تشیع بسیار بوده و حتی امامان را ترور کردند، اما کسی نتوانسته اثبات کند که حق نیست.

در هر حال پرسش شما، پرسشی است که هر عقل سلیمی، در هر سن و سالی، می‌تواند و باید پرسد و هر چه دیرتر با این پرسش مواجه شود و پاسخش را بیابد، دیرتر رشد نموده و به کمال می‌رسد؛ اما چه نیکو که شما از همین سن شروع به "شناخت" نموده‌اید. سن تکلیف، یعنی آدمی به سنی رسیده است که می‌تواند قدم در وادی "شناخت حق" بگذارد، پس خداوند متعال او را مخاطب خود قرار می‌دهد و مکلفش می‌نماید. اما پیش از شناخت حق باید بدانیم که ما حقایق، واقعیت‌ها و هر چه هست را چگونه می‌شناسیم؟ یعنی باید بدانیم که "ابزار شناخت انسان" کدام است؟

● - ما فقط حس را خوب شناخته‌ایم که به پنج حس تقسیم کرده‌ایم و با هر کدام محسوساتی را درک می‌کنیم. اما در مورد "عقل" که کار "شناخت کلی" را بر عهده دارد، چیز زیادی نمی‌دانیم، و حال آن که آدمی عقل دارد و به کسی که عقل ندارد، سفیفه و دیوانه می‌گویند، چنان که به کسی که چشم ندارد، کور می‌گویند. همین پرسشی که شما طرح نمودید، یک پرسش "عقلی" می‌باشد. هیچ کدام از پنج حس ما، یا سلسله اعصاب، سلول‌ها و اعضای بدن ما، دنبال این نیستند که "حق" را بشناسند؛ چنان که ناحق و ظلم نیز با همین بدن و اعضای درونی‌اش (چون قلب و مغز) و اعضای بیرونی‌اش (چون چشم، دست، پا، زبان و ...) انجام می‌پذیرد. پس بدیهی است که برای شما هیچ پاسخی نیز پذیرفتنی و قابل تصدیق و قبول نخواهد بود، مگر آن که "عقلی" باشد.

● - سپس باید بدانیم که "حق" یعنی چه؟ تا سپس بپردازیم به این که آیا اسلام حق است یا خیر؟ تشیع حق است یا خیر؟ یا فلان قضیه‌ی دیگری که در زندگی با آن مواجه شده یا می‌شویم، یا فلان ادعا و دعوت، حق است یا خیر؟

مانند سؤال شما را از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند و پاسخ ایشان، پاسخی است به همگان که چنین سؤال خوبی را مطرح می‌کنند. پرسیدند: «شما می‌گویید حق با من است؛ طلحه و زبیر و دیگران نیز چنین می‌گویند، حال ما از کجا بفهمیم که حق با کیست؟» ایشان فرمودند: «شما اول "حق" را بشناسید، سپس اهلش را خواهید شناخت». بنابراین، باید ابتدا "حق" را بشناسیم و سپس به در پی مصادیقش برویم.

به همین زندگی مادی توجه نمایید، اگر ندانید که سنگینی یا شوری به چه چیز گفته می شود، از کجا می توانید بگویید: این جسم سنگین است یا خیر؟ یا این خوراک شور است یا خیر؟ حال اگر کسی "حق" را نشناسد، چگونه می تواند آن را از باطل تمیز دهد؟!!

- - دقت کنیم که حضرت امام صادق علیه السلام، چگونه با یک ماده گرا (ماتریالیست)، بحث عقلی می نمایند؟! در طی بحث راجع به حدوث و قدم ماده، ایشان پرسیدند: «تو مخلوقی یا نیستی»؟! او که خودش را در ماده گرایی صاحب نظر می دانست، با خود اندیشید که اگر بگویم «مخلوق هستم»، امام فوری پاسخ خواهد داد که «پس وجود خالق اثبات شد»؛ لذا گفت: «مخلوق نیستم»! امام پرسیدند: «حال به من بگو که اگر مخلوق بودی، چگونه می بودی»؟! او به فکر فرو رفت و با خودش زیر لب می گفت: «بلند، کوتاه، چاق، لاغر، متغیر، متحرک...» و خودش فهمید که تمامی اینها، صفات و ویژگی های حادث (پدیده و مخلوق) است! امام فرمودند: «پس اگر برای مخلوق صفاتی جز اینها نمی شناسی، باید خودت را نیز مخلوق بدانی، چون دارای همین صفات و ویژگی ها هستی»! سپس فرمودند: «بگو ببینم، اگر من کیسه ای به تو بدهم و بگویم در این کیسه اشرفی هست؛ و تو اصلاً ندانی که اشرفی چیست؟ آیا می توانی بگویی که خیر در این کیسه اشرفی نیست»؟! او فوری گفت: خیر! امام فرمودند: «خب تو که فرق مخلوق و غیر مخلوق را نمی دانی، چطور می توانی بگویی که من مخلوق هستم یا نیستم»؟!!

بنابراین، تا کسی نداند که "حق" چیست و یعنی چه؟ هیچ گاه نمی تواند مصداقیش را تشخیص دهد.

- - "حق" همان "هستی" است، و هستی همان "کمال" است. و هستی و کمال به چیزی گفته می شود که نسبی نباشد، بلکه هستی و کمال محض باشد؛ یعنی از هر گونه نقص، نیستی، کمی و عیب، مبرا (سبحان) باشد. لذا خداوند متعال و خالق عالم هستی، فرمود: «حق منم»:

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (المؤمنون، ۱۱۶)

- ترجمه: پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است؛ معبودی جز او نیست؛ و او پروردگار عرش کریم است! و به ما آموخت به همیشه بگویید: حق اوست و آن چه از جانب اوست، حق است - «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ / الكهف، ۲۹»؛ و ما با قوهی عاقله می فهمیم که "حق - هستی - کمال"، خالق و مالک عالم هستی است و البته حق فقط از حق صادر می گردد.

- - خلقت از اوست، پس حق است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ - و ما خلق نمودیم، آسمان ها و زمین آن چه بین آنهاست، مگر به حق / الحجر، ۸۵» - قول (کلام خدا) که همان فعل خداوند سبحان می باشد، حق است:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ» (الأنعام، ۷۳)

ترجمه: و او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید و هر گاه که می گوید باش، بی درنگ موجود شود؛ سخنش حق است و روزی که در صور دمیده شود، فرمانروایی از آن اوست داننده غیب و شهود است و اوست حکیم آگاه.

و عده‌ی خداوند متعال، حق است «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» - به درستی که وعده‌ی خدا حق است / غافر، ۷۷ - پس معاد، حساب، پاداش و کیفر، همه بر حق است - رسول او حق است - کتاب اوست که حق است - دین اوست که حق است - امام برگزیده‌ی اوست که بر حق است و حقوق انسان و تعاملاتش با دیگران (حقوق فردی و اجتماعی) و هم چنین حقوق دیگر موجودات که خلق و وضع نموده (شریعت و احکام)، همه بر حق هستند.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (الصف، ۹)

ترجمه: او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند (بدشان بیاید)!

«يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (التور، ۲۵)

ترجمه: آن روز، خداوند جزای واقعی (حق) آنان را بی کم و کاست می دهد؛ و می دانند که خداوند حق آشکار است!

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (لقمان، ۳۰)

ترجمه: اینها همه دلیل بر (به این دلیل است) آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است!

اسلام و تشیع:

اسلام و تشیع، یک ماده نیست که کسی با چند تجزیه آزمایشگاهی، بگوید: ببینید که این عناصر در آن بود - و یا یک معادله‌ی ریاضی نیست که کسی با انجام چند عملیات ریاضی، بگوید: پس ببینید که پاسخش این بود! حقیقت "اسلام"، همان تسلیم خداوند حق شدن است و خداوند متعال توسط سایر انبیا و رسولانش علیهم السلام، دین دیگری نفرستاده و دعوت دیگری جز تسلیم نموده است - البته شریعت‌ها، یعنی برخی از قوانین و احکام، که باید منطبق با زمان و مکان باشند، متفاوت بوده است - اما یک دین بیشتر قرار نداده است؛ عقل آدمی نیز نمی پذیرد که یک خدا، یک عالم هستی، یک زمین، یک انسان و یک معاد، چندین دین بخواند. لذا

فرمود که دین نزد خدا فقط "اسلام" است «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» - به درستی که دین نزد خداوند، اسلام است / آل عمران، ۱۹»؛

● - بنابراین، حق شناسی کار عقل است و فهم و باورش کار قلب. چنان که در اسلام و تشیع تبیین شده، «اصول دین تحقیقی است و تقلید در آن جایز نمی باشد»؛ یعنی کسی نمی تواند بگوید: من معتقدم که خدا، معاد، رسول، قرآن، اسلام، ولایت و امامت حق است، چون رسول خدا صلوات الله علیه و آله چنین فرموده است، یا چون فلان عالم و دانشمند چنین گفته است، یا چون اطرافیان من چنین می گویند و ...؛ بلکه هر کسی (ولو یک پیرزن بی سواد ریسنده) به حد خودش، باید با قوهی عاقله - که البته عقل به نور علم می بیند - ابتدا خداوند سبحان را بشناسد و بفهمد و ایمان بیاورد که "حق" اوست و سپس بشناسد و بفهمد که حق از جانب اوست. برای کسی که خدا را نمی شناسد، چه معنا دارد که از رسول خدا، وحی و کتاب خدا، ولیّ خدا، دین خدا، معاد خدا، حق و حقوق و احکام خدا و ... بحث کند؟! اگر به حدیثی از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله استناد می گردد و به عنوان دلیل بیان می شود، چون رسالت ایشان از جانب حق، با عقل شناخته شده است. پس از خداشناسی و ایمان به او، معادش با قوهی عاقله و علم شناخته می شود - چرا که خدای حق، علیم و حکیم محض است و کار بیهوده نمی کند؛ و پس از شناخت معاد و حق بودنش، عقل به ضرورت هدایت، وجود دین خدا، رسول خدا و کتاب خدا پی می برد، و همین عقل است که حکم می کند: هدایت نباید متوقف گردد، زمین خدا نباید از حجت خدا خالی بماند، حجت خدا را نیز باید خودش منصوب و رسولش معرفی نماید و ما نمی توانیم از جانب خود برای خدا، ولیّ الله، خلیفه الله و حجت الله تعیین نماییم. سپس نوبت به مطالعهی بیشتر برای ازدیاد علم، درباره هر کدام می رسد. در مطالعه نیز این "عقل" است که تمیز داده و حکم می دهد. یعنی اگر دید که پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله، امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین و نه امام بعدی از نسل ایشان تا حضرت مهدی علیه السلام را به اسم و رسم به عنوان امامان منصوب از طرف خداوند متعال معرفی نموده اند و در غدیر خم از مردم برای شناخت، ایمان، اطاعت و تبعیت از آنها بیعت گرفته اند، می فهمد که "حق" کدام دین و مذهب است؟ وقتی با مطالعه و به نور علم دریافت که ایشان فرموده اند، علی با حق است، و تمامی منابع شیعه و سنی (جمعیت مسلمانان) به آن اذعان نموده اند، با عقلش می فهمد که "حق" کدام است و با کیست؟

چند حدیث، به روایت اهل سنت:

*** - ابن عساکر (متوفای ۵۷۱) از ام سلمه نقل می کند که می گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود:

«عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

ترجمه: علی با حق و حق با علی است و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهند شد.

(تاریخ دمشق، / ج ۳ / ص ۱۲۰)

*** - فخر الدین رازی، مفسر شهیر اهل سنت می‌گوید:

«وَمَنْ أَقْتَدَىٰ فِي دِينِهِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ اهْتَدَىٰ»

ترجمه: هرکس در دینش به علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا کند، به راستی که هدایت شده است.

دلیلش این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود:

«اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيِّ حَيْثُ دَارَ».

ترجمه: خدایا حق را بر مدار علی بگردان، هر جا که او باشد.

(التفسیر الکبیر ج ۱، ص ۱۶۸، نشر: دار الکتب العلمیة - بیروت).

*** - طبرانی به سند خودش از ام سلمه همسر پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که ایشان فرموده‌اند:

«كَانَ عَلِيٌّ عَلَى الْحَقِّ مَنِ اتَّبَعَهُ اتَّبَعَ الْحَقُّ وَمَنْ تَرَكَهُ تَرَكَ الْحَقَّ عَهْدًا مَعَهُوَدًا قَبْلَ يَوْمِهِ هَذَا»

ترجمه: علی بر حق بوده و هر کس از او تبعیت کند از حق تبعیت کرده و هر کس او را رها کند، حق را رها کرده

و این عهد و تقدیر ثابت خداوندی است.

(المعجم الکبیر، ج ۲۳ ص ۳۳۰ ح ۷۵۸ نشر: مکتبة الزهراء - الموصل).

*** - حاکم نیشابوری از ام سلمه نقل می‌کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ». هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ.

ترجمه: علی همراه قرآن است و قرآن نیز همراه با علی علیه السلام است. هیچگاه علی علیه السلام از قرآن و قرآن

از علی علیه السلام جدا نمی‌شوند تا این که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. - او تأکید و تصریح می‌نماید که

این حدیث اسناد صحیح دارد.

(المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴)

بنابراین، حق برای کسی که جوای حق باشد، نه تنها در هاله‌ای از ابهامات قرار ندارد، بلکه بسیار بسیار روشن

است، به حدی که نه تنها می‌شود آن را باور نمود، بلکه می‌شود به یقین عقلی و قلبی رسید:

«إِنَّ هَذَا هُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (الواقعه، ۹۵)

ترجمه: این است همان حقیقت راست [و] یقینی.

یه جایی از قوانین اسلامی خوندم که برای بیضه مرد قانون و دیه تعیین شده ولی برای زن اسلام کمترین ارزشی قائل نشده! با این وجود یعنی ببخشید! هر تخم مرد برابر یک زن؟! آگه میشه یه جواب قانع کننده و درست بدین. میدونم خدا وجود داره ولی این شبهه ها نمیزاره من به خدا ایمان بیارم. سال پیش یه مسلمان معتقد بودم دیگه خسته شدم. هر دفعه که میخوام ایمان بیارم، یه شبهه جدید نمیزاره! من خیلی مطالعه و تحقیق کردم لطفاً جواب های پیش پا افتاده و ساده ندید. می دونم وظیفه شما نیس جواب منو بدید، ولی آگه جواب بدین لطف خیلی بزرگی می کنید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پاسخ (به حد توان و مقدور) وظیفه‌ی ماست.

آدمی تا زنده است و عقلش سالم است، سؤال دارد و سؤال شبهه نیست. پس اگر قرار باشد آدمی با پیدایش هر سؤالی به همه چیز شک و شبهه نماید، در یک سرگردانی کامل، هلاک می‌گردد. منتهی تفکر در سؤالات یا حتی شبهات نیز باید ساختار و تناسب منطقی داشته باشد.

* - آیا زن نیز بیضه دارد که مقایسه نموده‌اید؟! آیا ارزش مرد به بیضه‌اش است و چون زن بیضه ندارد، پس ارزشی ندارد؟! پس چطور چنین فرمولی را برای ذهن خود مطرح نمودید که «برای بیضه مرد قانون و دیه تعیین شده ولی اسلام برای زن کمترین ارزشی قائل نشده!» و چگونه این مسئله حقوقی، سبب احساس شک و شبهه در "وجود خداوند متعال" شده است؟!

* - «یه جایی از قوانین اسلامی خوندم» یعنی چه؟! بالاخره یا در حقوق و فقه اسلامی مطالعه داشته‌اید و یا خیر؟ یقیناً با خواندن دو تا شعارِ ضد تبلیغی در فضای مجازی، در وجود خداوند سبحان، دچار تردید نشده‌اید.

* - «دیگه خسته شدم» یعنی چه و از چه چیزی خسته شده‌اید؟! این که به جای تسلیم هوای نفس خود و دیگران بودن، تسلیم خدا شده‌اید، شما را خسته کرده است؟! یا تفکر و پیدایش سؤالات متعدد که نشان از عقل سالم است، شما را خسته کرده است؟!

* - پس اولین مسئله برای "شناخت" در هر امری (چه شناخت خدا و یا هر موضوع دیگری)، سازماندهی "ذهن" است؛ اگر فله‌ای از سیمان، گچ، آجر، میل‌گرد و ... را در انباری روی هم بریزند، ذهن نمی‌فهمد که قرار است با این مصالح، خانه‌ای ساخته شود، یا جایی تعمیر شود، یا اصلاً همین‌طور فله به فروش رسد و یا ...؟! هم چنین از نوشتن پراکنده‌ی اعداد ریاضی و یا اشکال هندسی روی کاغذ، معلوم نمی‌شود که مقصود چیست؟! ذهن نیز مثل یک انبار یا کتابخانه می‌ماند. باید مباحثش و موضوعاتش از هم تفکیک شوند، سپس در یک رابطه منظم و منطقی قرار گیرند، تا شکل، موضوع و نتیجه‌ای روشن گردد. پس اگر ذهن نتواند تفکیک موضوع کند و سپس ارتباط منطقی بین اجزای سؤالش پیدا و برقرار نماید، هیچ‌گاه به پاسخ متقنی نمی‌رسد. قضایا و مسائل ذهنی و فکری، نباید مانند مانند قضیه‌ی «پیدا کنید پرتقال فروش را» طرح گردد.

حال به عنوان مثال، در همین موضوعی که مطرح نمودید، چند سؤال را برای ذهن خود مطرح نمایید، تا بر اساس آنها، تفکیک ساختار اولیه به دست آید، مانند:

- - مگر وجود خداوند متعال، با ارزش دیهی بیضه شناخته، اثبات یا نفی می‌گردد؟! کجا شنیده یا خوانده‌اید که کسی برای اثبات وجود خدا و یا انکار آن، استدلالی مبتنی بر مقدار دیهی بیضه اقامه کرده باشد؟!
 - - آیا اگر دیهی انگشت دست چپ بانوان، برابر با دیهی بیضه، مغز یا عضو دیگری از آقایان بود، خدا اثبات می‌شد؟! یا اگر بیشتر یا کمتر بود، نفی و انکار می‌شد؟!
 - - شناخت خداوند متعال، کار "عقل" است و ایمان به این شناخت نیز کار "قلب" است. اگر عقل محبوس نگردد و قلب نیز محبوس نگردد، هم شناخت حاصل می‌گردد و هم ایمان پرتو افکنی می‌نماید.
 - - فرض نمایید که نه مسلمان هستید و نه مسیحی یا اهل کتاب، و می‌خواهید فکر کنید که «آیا عالم هستی، خالق دارد یا خیر»؟! یا خیلی هم مسلمان و معتقد هستید، اما می‌خواهید در این زمینه مطالعه نمایید و شناخت بیشتری حاصل نمایید؛ آیا از "احکام" و آن هم "نرخ دیهی بیضه" شروع می‌کنید؟!
 - - سپس با خود اندیشه نمایید که مگر نرخ دیه، ارزش‌گذاری روی انسان است و ارزش مرد با نرخ دیهی بیضه‌اش تعیین می‌گردد که نتیجه هم بگیرد «هر تخم مرد، برابر با یک زن است» یا به طور کلی زن در اسلام ارزشی ندارد؟! ارزش انسان (اعم از زن و مرد) در اسلام چنین بیان شده است:

« وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا » (النساء، ۱۲۴)

 ترجمه: و کسانی که کارهای شایسته کنند چه مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند آنان داخل بهشت می‌شوند و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.
 - - با خود بگویید: «ای نفس بمانه‌گیر و این شیطان وسوسه‌کن در سینه‌ها، مرا رها کنید»؛ سپس هم نفس و هم ذهن خود را متنبه کنید و متذکر شوید که صرف نظر از مبحث "وجود یا عدم وجود خدا، که یک مقوله‌ی عقلی است"؛ اگر واقعاً می‌خواهی «ارزش زن و مرد در اسلام» را مطالعه‌ی نمایی، چرا به آیات قرآنی در مورد ارزش زن، مرد، جهات برابری، جهات نابرابری و به طور کلی ارزش انسان [اعم از زن و مرد] مراجعه نکردی و کار را با نرخ دیهی بیضه شروع کردی؟!
 - - ذهن خود را تمرین دهید که از خلط مبحث‌رهایی یابد. مگر می‌شود مباحث شناختی را از طریق احکام (حقوق) به دست آورد؟! فرض نمایید که یک محقق و پژوهشگری بخواهد به لحاظ عقلی، بشناسد که آیا زندگی پس از مرگ و معاد وجود دارد یا ندارد، سپس در مورد جرمه سرقت، قتل، یا توقف در منطقه‌ی ممنوعه مطالعه نماید! آیا می‌شود گفت: چون جرمه‌ی یک ساعت با دو ساعت توقف در مکان توقف ممنوع، برابر است، پس معاد وجود دارد یا ندارد؟!

● - آیا قانونی چون خدمت نظام وظیفه، اثبات کننده یا نفی کنندهی توحید و معاد و یا ارزش گذاری روی انسان است؟! حال که در کشورهای بسیاری (چون ایران)، خدمت نظام وظیفه، برای مردان اجباری است و برای بانوان چنین اجباری وجود ندارد، معنایش چیست؟ آیا آن دو سال ارزش مرد است؟ آیا ارزش مرد بیشتر است که بر او واجب شده، یا ارزش زن بیشتر است که بر او واجب نشده است؟! پس چرا برای شناخت توحید و معاد، از احکام شروع می کنند؟!

جواب های پیش پا افتاده و ساده!

به ویژه در مباحث عقلی [عقل شناختی، عقل ریاضی، منطق و ...]، جواب پیش پا افتاده و ساده یعنی چه؟ مثلاً اگر گفته شود: «یک به اضافه یک، دو می شود»، خیلی ساده و پیش افتاده است، و پاسخ سنگین و پیچیده، غیر از "دو" می شود؟! یا آن که همین پاسخ درست، زیر ساخت تمامی محاسبات می باشد؟ شما اگر وارد اتاقی شوید و ببینید که از شکل آن معلوم است که اینجا اتاق نشیمن است و اتاق جراحی نیست و لابد شخص یا اشخاصی با هدف معینی این چیدمان را انجام داده اند، بسیار ساده به نظر می رسد، در حالی که این نتیجه گیری ساده که با یک نگاه سطحی به دست آمده، مبتنی بدیهیات اولیه عقلی و نیز برهان نظم می باشد.

مقولهی عقلی «حرکت و محرک»، از دیرباز مورد بحث فلاسفه بوده است، از ارسطو گرفته تا ملاصدرا و حرکت جوهری و ... در این مقوله، مباحث بسیار سنگین و پیچیده ای را مطرح نموده اند؛ اما وقتی پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، از آن پیر زن بی سواد و ریسنده، می پرسند: «خدای تو کیست؟» و او پاسخ می دهد، خالق زمین و آسمان ها؛ سپس (چون اصول عقاید تقلیدی نیست)،

می پرسند: «از کجا دانستی و فهمیدی؟!» و او به چرخ ریسندگی اش استدلال می نماید، و می گوید: «چرخش این، چرخاننده می خواهد، پس زمین و آسمان نیز چرخاننده می خواهند و ...»، همان مقولهی سنگین و پیچیده در قانون «حرکت و محرک» است، که بسیار ساده بیان شده است؛ همان گونه که ارسطو استدلال نمود که حرکت محرک می خواهد، یک بچهی سه ساله نیز می داند که اگر به توپش ضربه ای نزنند، حرکتی نمی کند.

● - بنابراین، شناخت را موقوف به جملات، استدلال ها و فرمول های پیچیده ننمایید؛ اگر کسی به همین مسائل به ظاهر ساده و پیش افتاده دقت نماید، هم فیلسوف می شود و هم عارف.

قرآن کریم را مطالعه نمایید و ببینید که چقدر استدلال شده به زمین، آسمان، خورشید، ماه، ستارگان، شب، روز، نطفه، باد، طوفان، باران و ... که به ظاهر ساده و پیش افتاده است، اما تمامی علوم عقلی و طبیعی (تجربی) ما، از دقت در همین به ظاهر ساده ها به دست می آید. انصافاً کجای این خلقت با عظمت، ساده و پیش افتاده است؟!

یک مثال:

ابن ابی العوجاء که به اصطلاح یک فیلسوف ماده‌گرا (ماتریالیست) بود، برای این که از سوئی ژست علمی بگیرد و از سوئی دیگر به گمان خود در بحث به امام صادق علیه السلام غلبه نماید و به دوستانش (ابن مقفع و ...) بگوید: «او چیزی نمی‌دانست و من بیش از او کتاب خواندم و می‌دانم»، از امام پرسید: «**دلیل شما بر حدوث اجسام چیست؟**»

خب، این پرسش بسیار فلسفی و سنگین است؛ مضافاً بر نکات دیگرش، مثل این که اولاً: ماده‌گرا از حدوث اجسام می‌پرسد، چون وجود به غیر از ماده و جسم را قبول ندارد - ثانیاً حدوث اجسام را خود با چشم می‌بیند، اما می‌خواهد انکار جاهلان‌ه‌اش را با ژست علمی بیوشاند و دلیل بخواهد - و ثالثاً اگر چه سؤال او از ماده بود، اما مادی نبود، چرا که "دلیل برای حدوث" می‌خواست و "دلیل"، یک مقوله‌ی عقلی می‌باشد. در هر حال، امام علیه السلام، به ایشان پاسخی دادند که به حسب ظاهر، بسیار هم ساده و کوتاه است، اما یک استدلال قوی و متقن می‌باشد. ایشان فرمودند:

«من هیچ چیز کوچک یا بزرگی را نمی‌بینم، مگر آن که اگر مثل خودش را به آن بیفزایند، بزرگتر می‌شود، همین یعنی عدم حالت اول (کوچکی) و پیدایش و حدوث حالت دوم (بزرگی)، پس اجسام حادثند.» (اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید)

● - حال آیا این پاسخ ساده است، یا اتفاقاً بسیار هم ژرف و پیچیده است؟! چرا فرمود: «هیچ چیز کوچک یا بزرگ»؟ چون او از اجسام پرسیده بود و اجسام حتماً ابعاد و وزن دارند. چرا فرمود: «اگر مثل خودش را بیفزایند»، چون عقل ریاضی و منطقی ثابت کرده که دو غیر هم سنخ را با هم جمع نمی‌زنند تا یک نتیجه بگیرند. نمی‌شود گفت: دو متر آهن، با ۵ کیلو نخ و سه انسان، جمعاً ده می‌شود؟ چرا بحث از «عدم حالت اول و حدوث حالت دوم نمود»، چون او دلیل عقلی خواسته بود، و عقل اثبات می‌کند که اگر "از بین رفتن و پیدایش" به چیزی راه یابد، آن چیز ازلی و ابدی نیست، پس حادث است. حال فرض کنید که کسی در انتهای چنین بحثی پرسد: اگر چنین است که استدلال می‌کنی، پس چرا نماز صبح دو رکعت است؟ یا نرخ دیه چنین و چنان است؟!

نکته:

هستی، با حقوق و احکام اثبات و یا نفی نمی‌شوند. آیا کسی می‌تواند بگوید: کشوری به نام آلمان وجود دارد، به این دلیل که قوانین ترافیکی در آنجا کامل‌تر است و بیشتر رعایت می‌شود؟ و یا کشوری به نام امریکا وجود ندارد، چون هنوز قائل به تبعیض نژادی و آزادی حمل سلاح هستند؟!

پس چگونه می شود که برای نفی وجود خداوند سبحان، به احکام دیه و ... استدلال می نمایند؟! برای همین فرمود: «اصول عقاید تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست» یعنی هر کسی باید به تناسب ظرفیت عقلی و علمی خود، بشناسد - و فرمود: «در احکام، یا تحصیل تخصصی در علم حقوق بنمایید [حقوقدان، مجتهد و فقیه شوید]، و یا از متخصص تبعیت نمایید».

ایمان:

اما "ایمان یا متقابلاً کفر (که به معنای پوشاندن حق است)، مقوله‌ی دیگری است. اگر چه شناخت، مقدمه‌ی ایمان (به هر چیزی) است، و آدمی نسبت به چیزی که نمی‌شناسد، نه ایمان دارد و نه کفر (مگر این که جدل جاهلانه کند)، اما "شناخت" که کار عقل است، به هیچ وجهی دلیل بر ایمان یا کفر نمی‌باشد، چرا که "فهم و ایمان" و "بالتبع آن" "حب و بغض"، کار قلب است. ابلیس لعین، خدا را می‌شناخت، خوب هم می‌شناخت و می‌شناسد، اذعان می‌کند که معادی هست، اما تکبرش، مانع از ایمانش می‌گردد. ایمان، یعنی آدمی خود را در چارچوب و پناه کسی یا چیزی در امنیت ببیند. خواه ایمان به الله باشد و یا ایمان به طاغوت - ایمان به معاد باشد، یا ایمان به ثروت، قدرت، شهرت، لذت و ... (متاع دنیا). پس اگر "عقل" محبوس شد، شناخت حاصل نمی‌گردد و اگر "قلب" در پس پرده‌ها و زنگارهای نفس محجوب (پنهان) شد، ایمانی حاصل نمی‌گردد.

● - آیا کسی که در رانندگی مرتکب خلاف شده و از چراغ قرمز رد می‌شود، چراغ قرمز و خطرات عبور از آن را نمی‌شناسد، یا رفاه و لذت خود را در عبور از آن دیده است؟! همین‌طور استوقتی آدمی مرتکب گناه می‌شود؛ خدشه‌ای به علم و شناخت او وارد نمی‌شود، اما ایمانش متزلزل و مخدوش می‌گردد. به همین دلیل است که شاهدیم، بسیاری در مباحث عقلی، علمی، و حتی خداشناسی و اسلام‌شناسی و ... بسیار دانشمند و متبحر هستند و چه بسا حقوقدان یا فقیه نیز باشند، اما فاسد و فاسق می‌گردند. چنان که حقوق بشر می‌نویسند، به آن رأی می‌دهند، و حتی آن را جایگزین احکام الهی برای بشر می‌کنند، اما خودشان نیز رعایت نمی‌کنند!

به قول امام خمینی رحمة الله علیه (مضمون): چه بسا کسی کتاب توحید بنویسد، خوب هم بنویسد، اما موحد نباشد - یا کتاب اخلاق بنویسد و خوب هم بنویسد، اما خودش متخلق نباشد.

*** - بنابراین، ضمن مهندسی و ساختار ذهن، جهت تفکیک موضوعی و نیز پرهیز از خلط مبحث، برای شناخت باید به عقل که به نور علم می‌بیند توجه نمود - برای ایمان، باید به قلب و فطرت توجه نمود و بت‌ها را از این بیت الله بیرون ریخت تا برای مؤمن طاهر گردد - و برای حقوق (که در اسلام به آن احکام، شریعت و به

قول امروزی فقه) گفته می‌شود، باید تحصیل تخصصی نمود. و اگر کسی می‌خواهد چند و چون‌ها، چربی‌ها و حکمت‌های حقوقی را نیز بداند، باید پس از اتمام تحصیل تخصصی در حقوق، در فلسفه حقوق (فلسفه احکام) تحصیل نماید.

● - خداوند متعال، مکان ایمان را به ما نشان داده است، که "قلب" است، پس برای ایمان، باید خانه‌ی دل را از آلودگی‌ها پاک کرد:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (الحج، ۲۶)
ترجمه: و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم [بدو گفتیم] چیزی را با من شریک مگردان و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان [و] سجده‌کنندگان پاکیزه دار.

شاید ظاهر ساختن یا تعمیر یک چهاردیواری و تمیز و پاک کردن آن، بسیار ساده و پیش افتاده باشد، اما باطنش، بسیار پیچیده و ژرف است. بحث از دیوار و خانه‌ی گلی نیست، این نمود و سمبل خارجی است، بلکه بحث از توحید، دوری از شرک و طهارت (نه تمیزی) است و حکمتش را نیز بیان نمود که "مساعد شدن مکان و شرایط، برای عبادت موحدان می‌باشد". این قصه‌ی دل (قلب) است. «القلب حرم الله» - «القلب بیت الله»، و فرمود: خانه‌ام را از شرک و مظاهرش طاهر بگردان.



قرآن مجید و حدیث-شهریور ۹۷

از امام باقر علیه السلام روایت شده: هنگامی که قائم اهل بیت (ع) قیام کند ... در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم خواهد کرد. با توجه به اینکه حضرت مهدی علیه السلام مأمور به اجرای احکام اسلام و قرآن هستند، چگونه می شود در میان یهودیان و مسیحیان بر اساس کتاب و احکام آنان قضاوت کند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه ی بخشی از بیان حضرت امام باقر علیه السلام که در پرسش به آن استناد نمودید، به شرح زیر می باشد:

« إِذَا قَامَ قَائِمُ أَهْلِ الْبَيْتِ فَسَمَّ بِالسُّوِّيَّةِ وَ عَدَلَ فِي الرَّعِيَّةِ، فَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، ... وَ يَحْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ وَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِالْقُرْآنِ (بحار الأنوار : ۵۲ / ۳۵۰)

ترجمه: هنگامی که قائم اهل بیت قیام نماید، [بیت المال] را مساوی تقسیم می کند و با عدالت در میان مردم [رفتار] می نماید؛ و بین اهل تورات با تورات، و اهل انجیل با انجیل، و اهل زبور با زبور و اهل قرآن، با قرآن حکم می نماید.

● - بسیار مهم است که مقوله ی ظهور و قیام حضرت امام مهدی علیه السلام را امری ساده که در یک کلمه ای چون "ظهور یا قیام" خلاصه می شود، تلقی ننماییم، چنان که نباید از امر مهم و تعیین کننده ی "انتظار"، تلقی دست روی دست گذاشتن بنماییم.

ظهور امر مهمی است، قرار است که اولاً تمامی نظام های استکباری سلطه فرو ریزد، ثانیاً حکومت عدل الهی در جهان استقرار یابد و ثالثاً برای کمال عقلی، فهم قلبی و رشد علمی مردم و بالتبع تقویت هدایت و ایمان مردمان سرتاسر جهان، هیچ مانع آشکار و پنهان بیرونی باقی نماند.

بنابراین، سه مرحله‌ی طولانی، تحت سه عنوان را باید در نظر گرفت: ظهور و قیام - اسقاط نظام‌های منحرف سلطه و استقرار حکومت عدل الهی - و رشد مردمان (انسان و جامعه)؛ و بدیهی است که هر کدام از این سه مرحله، با علم و حکمت تدبیر شده و محقق می‌گردد و هیچ امری به صورت تصادفی و جادویی، واقع نمی‌گردد.

الف - حضرت امام مهدی علیه السلام، تنها امام مسلمانان و آن نیز شیعیان نمی‌باشند، بلکه بقیه الله، حجت الله، ولی الله و امام زمان هستند، برای تمامی انسان‌ها. پس برای نجات و هدایت و رشد همگان می‌کوشند، نه فقط شیعیان و مسلمانان!

ب - امام زمان علیه السلام، مأمور به تحقق بخشیدن اسلام عزیز در جهان می‌باشند، اما نه تنها در اسلام نغموده که نباید به تورات و انجیل (به ویژه در میان اهلش) استدلال و استناد گردد، بلکه ضمن این به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می‌فرماید که به اهل کتاب بگو: «بیایید تا در باور مشترکمان (توحید)، اتحاد نماییم»، در سرتاسر قرآن کریم نیز می‌فرماید: این کتاب تصدیق کننده‌ی همان کتابی است که شما دارید.

بنابراین، تعامل ابتدایی ایشان با اهل کتاب، بر اساس کتاب خودشان می‌باشد، البته نه این کتب تحریف شده، بلکه تورات و انجیلی که از سوی خداوند متعال نازل گردیده است. مگر پیامبر اکرم، سایر اهل بیت و به ویژه امام رضا علیه السلام، چنین نمودند و با ادیان، مذاهب و فرق گوناگون، با استناد به کتب خودشان، مباحثه نمودند؟!!

ج - قضاوت و صدور حکم نیز که فقط در دعاوی مالی و حقوقی نمی‌باشد، [البته که وقتی حکومتی برقرار شد، همگان باید تابع قوانین آن حکومت باشد و بر دعاوی بر اساس آن خواهد بود]؛ بلکه مسیحی می‌گوید: «چون هنوز اسلام را نشناخته و نپذیرفته‌ام، طبق کتاب خودم، قائل به تثلیث هستم» و یهودی می‌گوید: «چون اسلام را نشناخته و نپذیرفته‌ام، طبق کتاب خودم، قائل به جسم داشتن خدا، بسته بودن دست خدا، فرزند داشتن خدا، یهودیان فرزندان خدا هستند و ... می‌باشم!» هر دو مدعی می‌شوند که اگر شما حجت خدا روی زمین هستید، طبق قرآن خودتان نیز نباید سایر انبیا و کتب الهی را انکار نمایید! آن وقت ایشان بر اساس انجیل و تورات، قضاوت و داوری می‌نمایند که در کجای آن کتب تثلیث آمده و پیامبر شما کی ادعای پدری یا فرزند خدا را نموده، کی فرموده که دست خدا بسته است، کی فرموده که یهودیان فرزندان خدا هستند و

اگر بگویند: در میان ما، شراب و زنا و قمار و ... اشکال ندارد، کتاب‌شان را می‌آورد و می‌پرسد: «در کجای کتاب شما چنین آمده است؟!!

د - چرا حضرات عیسی، خضر و الیاس علیهم السلام، همراه با برخی از اصحاب خود، رجعت داده می شوند و در کنار ایشان قرار می گیرند؟! وقتی حضرت عیسی علیه السلام خودشان تشریف دارند، دیگر تحریف انجیل و تورات (که کتاب شریعت مسیحیان نیز می باشد)، چه امکانی دارد؟!

و - "چرا دین خاتم را نپذیرفتید و نمی پذیرید"، خودش یکی از مباحثی است که برای اهل کتاب، در سطح جهانی مطرح خواهد شد؛ بدیهی است که آنان با قضاوت بر اساس آیات قرآن کریم، مجاب نخواهند گردید و بر کتاب خود استناد می کنند؛ بنابراین کتاب خودشان آورده می شود و پرسیده می شود که «مگر نفرمود، منتظر پیامبر آخرالزمان باشید؟ مگر نفرمود که نام او او احمد است و ...؟!»

اگر بگویند: این کتب اصلی در اختیار ما نبوده است، سؤال می شود که اولاً چرا کتمان و پنهان کردید؟ و ثانیاً شما که می دانستید (و با عقل نیز می فهمیدید) که آن چه امروز به نام تورات و انجیل (یا اناجیل) در دست دارید، تحریف شده است؛ پس چگونه یک کتاب تحریف شده را به خدا نسبت داده و پیروی کرده و می نمایید؟!

ز - تعصبات کلیسایی، از گالیله کشی گرفته تا مسلمان کشی در جنگ های صلیبی، تا حمله امریکا و اروپای مسیحی به تمام جهان اسلام، تا صهیونیسم گرایی به نام یهودیت، مجاز دانستن نسل کشی و بچه کشی مسلمانان و غصب سرزمین هایشان، جایز دانستن چپاول و بلوکه کردن اموال، تحمیل جنگ، ترور و تحریم اقتصادی و انواع و اقسام ظلم ها و فسادها، اموری نیستند که در قرون وسطی شکل گرفته باشند و در قرن ۲۱ به اوج رسیده باشند؛ بلکه در زمان رسول اعظم، حضرت خاتم الانبیاء، صلوات الله علیه و آله نیز اکثر جنگ ها به تحریک و یاری یهود و مسیحی بود. پس از رحلت نیز اکثر فتنه ها، ترورها و تحریف ها، به دست همین دو جناح بود. امروز نیز همین طور است.

اگر بودایی ها در میانمار مسلمانان را قتل عام کردند و کودکان را به سیخ کشیدند و روی آتش کباب کردند، به تحریک و جواز امریکا بود - اگر یهود صهیونیست، با شعار از نیل تا فرات، سرزمین فلسطین را اشغال کرده و خود را مالک تمامی سرزمین های مسلمانان می داند، به تحریک انگلیس بوده و اکنون نیز تحت حمایت امریکا و انگلیس که ادعای مسیحیت دارند، می باشد.

در هنگام ظهور [که شاید همین فردا باشد، یا هر زمان دیگری]، مسیحیت همین است و یهودیت همین. تمامی این ظلم ها با حمایت مردمی صورت می پذیرد و به نام دین توجیه می گردد. بنابراین بر اساس انجیل و تورات بین آنها قضاوت می شود که پیامبر و کتاب شما، کجا این جنایات را تجویز نموده بودند؟!

● - از مسلمانان به حکم قرآن کریم و سنت نبوی، می پرسند که مگر ادعای «لا إله الا الله» نداشتید، پس چرا همیشه صاحبان و مظاهر کفر را بندگی می کردید و چشم به لطف و کرم آنها داشتید؟ مگر ادعای «محمد رسول الله، صلوات الله علیه و آله» نمی نمودید، پس چرا فرستادگان غرب و شرق را تبعیت می نمودید؟ مگر ادعای

و حیانت قرآن کریم را نداشتید، پس چرا اندیشه، فرهنگ و سبک زندگی شما، در تمامی شئون فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، منطبق با مکاتب مادی و ایسم‌ها و دیکته‌های کفار بود؟ مگر ادعای مسلمانی نمی‌کردید؟! از شیعه می‌پرسند: مگر «اشهد انّ علیّاً ولیّ الله» نمی‌گفتی؟ مگر مکرر ادعا نمی‌کردی که پیرو اهل بیت علیهم السلام هستی؟ پس چرا همیشه "امام، پیشوا، رهبر و الگوی تو"، همانها بودند که نظام سلطه به شما دیکته نموده و دستور داده بود؟

ای شیعه، تو مگر علی علی، فاطمه فاطمه، حسن حسن، حسین حسین و ... علیهم السلام نمی‌گفتی؟ مگر به ترور و شهادت آنها در راه احیای اسلام و قرآن اذعان نداشتی، پس چرا ولایت‌پذیر نشدی و حتی به بازی مشغول شدی و علیه ولایت، حرف زدی و گام برداشتی و اقدام نمودی؟!

ای شیعه، مگر مدعی نبودی که "منتظر" هستی؟ پس چرا گامی برای زمینه سازی در تعجیل ظهور امام و اسلام برنداشتی؟! آیا قرآن کریم به تو چنین آموخته و حکم داده بود؟!

در احادیث تصریح شده که حتی هنگام ظهور و مقابله با دشمنانی که طبق معمول، منطق انسانی ندارند و به سلاح و جنگ برای کشتار متوسل می‌شوند، عده‌ای از علما و فقهای اسلام، به ایشان معترض می‌گردند که «آیا دلیل و حجتی از قرآن کریم برای این مقابله شدید [که خونریزی در پی دارد، دارید] و ایشان اقامه حجت و دلیل از قرآن مجید می‌نمایند.

● - هنوز که ظهوری نشده و قیامی صورت نپذیرفته است و فقط همه فهمیده‌اند که اولاً حتماً رخ خواهد داد و ثانیاً چه بسا نزدیک باشد، دشمنان به شدت ترسیده‌اند و توسط رسانه‌ها، تریبون‌ها و فضای مجازی، در اذهان عمومی این شبهه معترضانه را فرافکنی می‌کنند که «مگر امام زمان، حجت خدا و امام الرحمة نمی‌باشند، پس این روایات دال بر جنگ و خونریزی گسترده، یعنی چه؟ این چه امام و چه رحمتی است؟!» گویی معنای رحمت این است که هر گاه به این طرف صورت شما سیلی زدند، طرف دیگر را بیاورید تا یکی دیگر هم بزنند؛ اگر تو سرتان زدند، لبخند زنان دست‌شان را ببوسید؛ اگر مال‌تان را خواستند، نوامیس مادی و معنوی خود را پیش کش کنید؛ اگر سرزمین‌تان را خواستند، جان‌تان را نیز تقدیم‌شان کنید و به استعمار، استعمار و استثمار درآیید، تا تجلی و مصداق رحمت باشید! آیا قرآن و اسلام چنین اجازه‌ای به انسان می‌دهد؟! عقل سلیم چه حکمی را می‌دهد و تصدیق می‌نماید؟!

نمی‌پرسند: «چرا وقتی حجت خدا ظهور می‌کند، طواغیت و فراعنه‌ی زمان و نظام‌های استکباری جهان، علیه ایشان می‌شورند و جنگ و خونریزی گسترده‌ای به راه می‌اندازند؟! بلکه می‌پرسند: «چرا ایشان مقابل می‌کنند؟!» چنان که نمی‌پرسند: چرا کفار و منافقین، با حمایت یهودی و نصاری، به غیر از تحریم‌ها و فتنه‌ها و ترورها، طی ده

سال، شصت جنگ بر پیامبر اسلام و مسلمانان تحمیل کردند، بلکه می‌پرسند: «چرا ایشان اینقدر جنگیده است؛ پس اسلام را با شمشیر پیش برده است»؟!

● - در حال حال نگرانند و این نگرانی نیز برای این است که به خوبی و بیشتر از بسیاری از ما مسلمانان می‌دانند که این واقعه اتفاق خواهد افتاد، و این بار قرار نیست امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب ضربت خورده و به شهادت رسند، و یا جگر امام حسن علیه السلام تکه تکه شود، و یا حسین بن علی و امام زمان علیهما السلام، به مسلخ کشیده شوند؛ بلکه انقلابی است که همه چیز را زیر و رو می‌کند. در آن هنگام، بر اساس همین دعوت‌ها، قضاوت‌ها، استدلال‌ها و استنادها، حجت بر همگان تمام می‌شود و مردمان ضعیف شده، از هر دین و مذهب و آئینی به ایشان می‌پیوندند و فقط کفار، فاسقان، مجرمان و فاسدان هستند که رویارویی می‌کنند، اما این بار به هلاکت می‌رسند؛ چرا که دیگر پایان مهلت‌ها و فرصت‌هاست و این اراده‌ی خداوند متعال می‌باشد که از پیش خبر و وعده‌اش را داده است:

« وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ »

ترجمه: ما می‌خواهیم (اراده کرده‌ایم که) بر مستضعفان زمین منت نهم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!

« وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ » (القصص، ۵ و ۶)

ترجمه: و حکومت‌شان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریان‌شان، آنچه را از آنها بیم داشتند [ریشه کنی کفر، شرک و سقوط نظام‌های سلطه را] نشان دهیم!

بنابراین، حجت خدا، حجت را بر مسلمان، مسیحی، یهودی، زرتشتی، بودایی، هندو، پیروان ایسم‌ها و همگان تمام می‌کنند و سپس همگان را به "اسلام عزیز" دعوت می‌نمایند، و البته با کفار و فاسقان ظالم و زورگو که عادت به چاپیدن مردم دارند، مقابله می‌نمایند.

● - بنابراین، ایشان همگان را با حجت بالغه، دعوت می‌نمایند.

در دعای یازدهم از صحیفه سجادیه آمده که (نقل به مضمون) خدایا با ذکر خودت ما را از ذکر هر کس دیگری بازدار و ما را به شکر خودت مشغول کن بجای شکر کردن از دیگران. آیا این دعا تضادی با حدیث «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق» نداره؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"شکر" یعنی: «شناخت مُنعم (کسی که نعمت را داده) - شناخت نعمت - استفاده‌ی درست از نعمت - و بالاخره ضایع نمودن نعمت» و نقطه‌ی مقابلش، "کفران" است که به مثابه‌ی کفر نسبت به مُنعم نیز می‌باشد.

چنان که این دو رویکرد را مقابل هم قرار داد و نتیجه‌ی هر کدام را بیان داشت و فرمود:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم علیه السلام، ۷)

ترجمه: و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی (کفران) کنید، یقیناً مجازاتم شدید است!»

● - این شکر مراتبی دارد که از "عقل شناختی" شروع می‌شود و به شکر قلب که کارش فهم و باور است می‌رسد و سپس شکر عملی متبلور می‌گردد و پایین‌ترین حدش، همان جاری شدن لفظ شکر بر زبان است که اگر مبتنی بر همان فهم و باور نباشد، لقلقه‌ی زبان است و ارزشی ندارد.

فراز دعای یازدهم:

«يَا مَنْ ذَكَرَهُ شَرَفٌ لِّدَآكِرِينَ، وَ يَا مَنْ شَكَرَهُ فَوْزٌ لِّلشَّآكِرِينَ، وَ يَا مَنْ طَاعَتْهُ نَجَاةٌ لِّلْمُطِيعِينَ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اشْعَلْ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ، وَ أَلْسِنَتَنَا بِشُكْرِكَ عَنْ كُلِّ شُكْرٍ، وَ جَوَارِحَنَا بِطَاعَتِكَ عَنْ كُلِّ طَاعَةٍ»

ترجمه: ای آن که یاد تو یادآورانت را بزرگی دهد، و ای آن که سپاس تو سپاسگزارانت را رستگار کند، و ای آن که فرمانبرداری تو فرمانبردارانت را رهایی بخشد، بر محمد و خاندانش درود فرست؛ و دل‌های ما را به یاد خودت از هر یاد، و زبان ما را به شکر خودت از هر شکر و اعضایمان را به طاعت خودت از هر طاعت مشغول دار.

توضیح:

● - آیا ما در دل‌هایمان از هیچ کسی یاد نمی‌کنیم؟! آیا اهل عصمت علیهم السلام، در دل‌هایشان از کسی یاد نمی‌کردند؟! پس چطور صلوات می‌فرستادند، صله ارحام می‌نمودند، در مصیبت امام حسین علیه السلام می‌گریستند و ... فرض کنید که کسی یادش برود که پدر و مادر - خواهر و برادر - همسر و فرزند و خویشان دارد و بگوید: «من فقط یاد خدا را در دل دارم»؟!!

● - آیا ما از کسی جز خداوند متعال اطاعت نمی‌کنیم؟! پس چرا خودش سه اطاعت را هم ردیف هم قرار داد و به بندگان مؤمنش فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ / النساء، ۵۹»؟! آیا ما از پدر و مادر، معلم و مربی، فرمانده و فرماندار، پزشک، متخصص و قوانین اطاعت نمی‌کنیم؟!!

●●● - پاسخ این است که "یاد (ذکر)، اطاعت و شکر"، سلسله مراتب دارد و مانند حلقه‌های یک زنجیره به

هم متصل هستند و باید به "یاد (ذکر)، اطاعت و شکر" خداوند سبحان برسد. در چنین صورتی تمامی این

مراتب، همان "یاد (ذکر)، اطاعت و شکر" خداوند سبحان می‌باشد و در غیر این صورت، نمودی از شرک

می‌باشند.

اگر کسی، واسطه‌ی رسیدن نعمت و لطف الهی را مستقل و مُنعم غایی بداند، در این امر شرک ورزیده است و اگر نعمت را از جانب حق تعالی بداند، و آن شخص را واسطه‌ی این فیض و نعمت بداند، و به امر خدا و برای خدا از او تشکر نماید، همان شکر پروردگار عالم است.

● - از امام صادق علیه السلام پرسیدند، شرح این آیه چگونه است «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ - و بیشتر آنها (مردم جهان) به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در همان حال مشرک‌اند / یوسف علیه السلام / ۱۰۶» فرمودند (مضمون): همین که هنگام خطر یا گرفتاری، کسی تو را کمک می‌کند و سپس تو می‌گویی: «اگر فلانی نبود هلاک شده بودم» شرک است. پرسیدند: پس چه بگوییم؟ فرمودند: «بگویید: اگر خدا فلانی را به کمک نفرستاده بود، هلاک می‌شدم».

*** - با توجه به آیات قرآن کریم، متوجه می‌شویم که خداوند متعال، امری که به فرمان او و برای او باشد را به خودش اختصاص می‌دهد، چنان که از یاری دینش، به عنوان یاری خودش نام می‌برد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ نَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد / محمد صلوات الله علیه و آله، ۷» - و قرض الحسنه دادن به نیازمند در راه خودش را قرض به خودش قلمداد نموده و حتی می‌فرماید که خدا آن را به صورت مضاعف بر می‌گرداند: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ - کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد تا [نتیجه اش را] برای وی دوچندان گرداند و او را پاداشی خوش باشد / الحديد، ۱۱».

بنابراین، اطاعت از او، در اطاعت از رسول و اولی الامرش تحقق می‌یابد، محبت به او، در محبت و مودت به اولیا و بندگانش تبلور می‌یابد... و شکر به امر او و برای او، همان شکر او محسوب می‌شود.

*** - پس معنای این فراز از دعا، نجات از هر گونه شرک خفی و جلی است. یعنی هیچ یاد (ذکر)، اطاعت و شکری نباشد، جز آن که به امر تو و برای تو باشد.

حضرت علی (ع) در رکوع نماز، انگشتر خود را به فقیر بخشیدند و مصداق آیه ۵۵ سوره مائده شدند، دنبال یک پاسخ کامل برای سواالم هستم که چرا حضرت برای این انفاق تا اتمام نماز صبر نمودند!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پیش از هر سخن، دقت نمایم که امیرالمؤمنین علیه السلام، به خاطر این اقدام مصداق آیه قرار نگرفتند، بلکه این آیه پس از اقدام ایشان و در شأن ایشان نازل شد.

پیام آیه، معرفی "مصادیق ولایت حق" می باشد، تا کسی بر ولایت باطل کردن ننهد. می فرماید: ولیّ شما خداوند است و رسولش صلوات الله علیه و آله است و آن مؤمنی که چنین نمود. یعنی شدت معرفت و اخلاص در این عمل در حدی بود که خداوند متعال، آن را یکی از نشانه‌های مصداق "ولیّ الله" قرار داد و پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز به تواتر تصریح نمودند که مقصود، تأویل و مصداق آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند، تا دیگران گمان به دیگری نبرند و یا مدعی نشوند. لذا در خطبه غدیر خم نیز به این آیه استناد می فرمایند و تأکید می نمایند که در حق ایشان نازل شده است:

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ » (المائدة، ۵۵)

ترجمه: سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.

نکات:

اما در پاسخ این که چرا سر نماز و در حال رکوع چنین نمودند؟ از آنجا که فعل انسان حکیم، حکمت‌های فراوانی دارد، فقط به چند نکته اشاره می شود:

الف - از حکمت‌های این است که ما یاد بگیریم «هیچ گاه اصول را در پای فروع قربانی ننماییم» و پیاموزیم که «رفع مشکل از دیگران و رسیدگی به مسکین و نیازمند، از نماز مستحبی اولی تر می باشد» و گاه حتی شکستن نماز واجب نیز جایز می شود [اگر چه برای حفظ مال باشد]؛ هر چند که ایشان نماز را نشکستند. ایشان فقط دست خود را دراز کردند تا سائل انگشتر را در بیاورد، و حال آن که می دانیم نماز مستحبی (نوافل) در حال حرکت و حتی غیر جهت قبله (در صورت ضرورت) نیز اشکال ندارد، چه رسد به حرکت دست، آن هم در راه خدا و اجرای فرمان خدا و قرینه الی الله - و شکستن نماز واجب نیز در شرایطی برای پرداخت حقوق دیگران، جایز است.

ب - در آیه تصریح نمود که ایشان "زکات" پرداخت نمودند، در حالی که می توانست بفرماید: صدقه دادند، انفاق کردند، کار خیر انجام دادند و ...

اگر چه می دانیم "زکات" یک واژه‌ی عام است و مصادیق گوناگونی دارد، چنان که زکات فطریه و حتی زکات علم نیز داریم و صدقه و انفاق را نیز شامل می گردد؛ اما مهم این است که بدانیم زکات پرداخت بخشی از دارایی می باشد که گاه "واجب" است؛ پس اگر در حال عبادتی مستحبی، انجام واجبی لازم شد، آن واجب اولویت دارد. اما ایشان هر دو کار را با هم انجام دادند. « وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ».

ج - حال چه نماز ایشان را واجب بگویند و یا مستحب، به احکام فقهی [برای همگان و خودمان] توجه نماییم:

* - **فرض نماييد که** در حال اقامه‌ی نماز یومیه (واجب) هستيد، در خانه و یا مسجد و یا اداره. یکی وارد می‌شود و "سلام" می‌دهد. حکم چیست؟! پاسخش واجب کفایي است، باید در هر کجای نماز که هستيد، مکث نماييد، پاسخ او را به کوتاه‌ترین صورت ممکن [فقط کلمه سلام] بدهيد، و سپس به نماز ادامه دهيد؛ چرا که او با سلام دادنش، صاحب حقی شده است که ادای آن (پاسخ سلام) واجب است.

* - **فرض نماييد که** در حال اقامه‌ی نماز یومیه (واجب) هستيد، طلبکاری می‌آید و حقش را می‌خواهد. اگر برای نماز فرصت داريد، جایز است که نماز خود را بشکنيد و پاسخ او را بدهيد. اگر داريد، حقش را بدهيد و اگر نداريد، فرصت بگيريد و یا

بنابراین، زکات انگشتی در حال رکوع، نه با نماز و احکامش (چه واجب و چه مستحب) منافات داشت و نه با فضیلت.

حق سائل و محروم:

در نگاه بسیاری از ما مسلمانان [و حتی غیر مسلمانان]، کارهای خیری چون: انفاق، صدقه، خیرات و بخشش‌های گوناگون (که سر جمع به آنها زکات نیز اطلاق می‌گردد) و هر گونه رسیدگی و کمک به نیازمندان، یک کار زیاده، افزون بر وظیفه، ولی خوب می‌باشد، صواب است و اگر برای خدا باشد، ثواب (پاداش) نیز دارد. اما در بسیاری از موارد می‌بینیم که آن چه بر خود مستحب می‌دانستیم، طبق حکم عقل و وحی، واجب بوده است؛ یا دست کم بر عده‌ای مستحب و بر عده‌ای واجب می‌باشد. مثل این است که بگوئیم: «بیداری پاسی از شب برای عبادت مستحب است؛ و البته برای نگهبان، مرزبان، کشیک بیمارستان و ...، واجب است و اگر برای خدا باشد، عبادت است، و اگر پستش را ترک نموده و به نماز شب قیام کند، حماقت و معصیت نموده است».

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: نوع انسان جزع و فزع می‌کند، بی‌تابی دارد، کم حوصله و عجول است، به غیر از نمازگزارانی که به این وصل (صلاة) تداوم می‌بخشند و بلافاصله می‌فرماید: "در اموال آنان حق معلومی برای سائل و محرم وجود دارد":

«... إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (المعارج، ۲۲ تا ۲۵)

ترجمه: به غیر از نمازگزاران * همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند * و همانان که در اموالشان حقی معلوم است * برای تقاضاکننده و محروم.

دقت کنیم که فرمود: « **حَقٌّ مَعْلُومٌ** » و نفرمود بخشش شما! یعنی کسی که آنقدر بیچاره شده که می‌آید تقاضای کمک می‌کند و یا کسی که تقاضا نمی‌کند، اما شما می‌بینید که "محروم" واقع شده یا مسکین (زمین خورده)

است، یک حقی در اموال شما دارد که آن نیز "معلوم" است. هم این که حق اوست معلوم است و هم این که این حق در اموال شما چه مقدار است، معلوم می‌باشد و هم این که حق هر کسی، در چه شرایطی از او و شما چقدر است، معلوم است.

بنابراین، نزد مؤمنان حقیقی، اقامه کنندگان نماز نماز (نه نماز خوانان)، وقتی سائل می‌آید و درخواست خود را مطرح می‌نماید، در واقع "حش" را مطالبه می‌نماید. پس اگر حق اوست و می‌شود ادا نمود، باید فوری ادا نمود. اگر آن سائل می‌دید که امیرالمؤمنین علیه السلام در حال نماز است، دیگران نیز یا در نمازند و یا توجهی نمی‌کنند، سپس گرفتار، ناامید، سرخورده و ناراحت بیرون می‌رفت، چه می‌شد و یا در گوشه‌ای می‌نشست که نماز آقایان به اتمام رسد، نگران و مضطرب می‌ماند و سپس مجدداً دست حاجت دراز می‌کرد و صدایش را به کمک‌خواهی بلند می‌کرد، چه می‌شد؟!

تفاوت نیکان و مقربان:

اگر کودکی در میان بزرگسالان، ناگهان بخندد یا گریه کند، یا بدود؛ به نظر همه خوش می‌آید و چه بسا او را در آغوش بگیرند، یا حتی به خنده‌اش بخندند و به گریه‌اش ناراحت و نگران شوند؛ اما اگر بزرگسالی چنین نماید، می‌گویند: اگر دیوانه نباشد، بسیار بی‌ادب و بی‌نزاکت است و یا قصد تحقیر و مسخره و به هم زدن دارد! پس، همه یکسان نیستند. در سوره‌ی واقعه نیز می‌فرمایند که مؤمنان بر دو دسته هستند، یا اهل سبقت هستند (السابقون) و یا اهل ُئمن و برکت (اصحاب الیمین)، پس همانطور که مراتب اینان متفاوت است، تکالیف‌شان نیز متفاوت است. لذا بسیار گفته‌اند که « **حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ** »، یعنی بسیار از کارها که برای نیکان حسنه است، برای مقربان گناه است.

به عنوان مثال: بنده اگر هفته‌ای یک شب نیز موفق به نماز شب شوم، کار خیلی حسنه‌ای انجام داده‌ام، اما برای آن عالمی که می‌خواهد به مراتب بالاتری برسد، حتی یک شب نافله‌ی شب نخواندن نیز بسیار ناپسند است و در قرآن کریم آن را بر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله واجب نمود و بالتبع بر اهل عصمت علیهم السلام واجب می‌باشد.

بنابراین، اگر به زکات دادن انگشتی در حال رکوع نماز، نزد بنده و امثال بنده، یک کار مستحبی باشد که حتی انجام ندادنش نیز اشکالی ندارد؛ نزد امیرالمؤمنین علیه السلام، باب علم نبی، وارث حکمت، خلیفه الله، حجة الله و عدل قرآن کریم، چنین نبود که فوری و بی‌درنگ، اقدام به پاسخ سائل و رفع مشکل از او نمود.

در نگاه بیشتر ما، با این ضعف عقلی، علمی و ایمانی که داریم و بصیرت اندکمان، کمک نمودن به یک مسلمان گرفتار، کاری اضافه بر واجبات، اما خوب (مستحب) می‌باشد؛ [اگر چه برخی ایراد می‌گیرند که چرا به این و آن کمک کردید؟!] اما پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (الكافي، ثقة الاسلام كليني ج ۲، ص ۱۶۴)
ترجمه: هر کسی که، صبح کند و اهتمامی به امور مسلمانان نداشته باشد، اصلاً مسلمان نیست.

دقت شود که در اینجا نه بحث کار خیر است و نه استحباب و صواب و ثواب، بلکه می فرماید: مسلمان کسی است که هنگام بیدار شد از خواب، دغدغه و همت اصلی اش، امور مسلمانان باشد. حال خواه کاری برای رشد و تقویت آنها بنماید، یا کاری برای رفع گرفتاری بنماید، یا کمک کند، یا تعاون (همکاری) در خیر نماید، یا حتی برای دفع دشمن از سر آنان، برود با آنها مقابله، مبارزه و ستیز نماید و بجنگد.

حال آیا انتظار می رود که وقتی سائلی وارد جمعی می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در بین آنها حضور دارند و استمداد کمک می نماید، ایشان چه کنند؟! بگویند: فعلاً مشغول نماز و ذکر و دعا هستم، لطفاً مزاحم نشو - برو بعداً بیا و یا برو اصلاً نیا؟!!

آیا واقعه غدیر خم و خطبه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در منابع معتبر اهل سنت نیز آمده است؟ اگر آمده، چرا قبول ندارند؟!!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

غدیر خم، واقعه‌ی ساده و کوچکی نبود که در دیده‌ها، سینه‌ها و قلم‌ها محفوظ نماند. مگر می‌شود مردمانی که تا کوچک‌ترین رفتارها و کوتاه‌ترین جملات ایشان (حتی مزاح) را ثبت و نقل می‌کردند، بتوانند از کنار چنین واقعه‌ی بزرگی که به امر الهی به وقوع پیوست، و آن خطابه‌ی مفصل که شرح تمام اسلام بود و به اخذ بیعت برای وصایت، ولایت، امامت و خلافت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام انجامید، به سادگی و غفلت بگذرند! بنابراین، علما، فقها، دانشمندان و مورخان اهل سنت نیز به این واقعه‌ی مهم توجه نمودند و هر کدام تماماً یا بخش‌هایی از آن را به ثبت رسانده‌اند؛ حالا چرا اختلاف می‌کنند و نپذیرفتند و یا نمی‌پذیرند، علل و عوامل متعدد بسیاری دارد، چنان که قرآن کریم در اختیار همگان، از شیعه، سنی، مسلمان و غیر مسلمان قرار دارد، معارفش دقیق و حکیمانه و احکامش روشن است، اما همگان تسلیم «مسلمان» نمی‌شوند! مستندات اهل تسنن آنقدر بسیار است که حتی فهرست آنها را نمی‌شود در این مختصر نگاشت، لذا فقط به چند نمونه‌ی بسیار معتبر و مشهور اشاره می‌گردد:

احمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی:

● - احمد بن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱ ق)؛ در چندین نوشتار به این واقعه‌ی مهم دینی و تاریخی اشاره نموده است؛ از جمله:

* - ... زیاد بن ابی زیاد روایت کرد: شنیدم علی بن ابی طالب (علیه السلام) مردم را قسم میداد و فرمود: قسم می دهم مسلمانی را که در روز غدیرخم از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آنچه را شنیده، بازگوید. پس دوازده نفر از کسانی که در بدر حاضر بودند، برخاستند و شهادت دادند. (مُسند حنبل که مقدم بر صحیح بخاری و ... می باشد - جلد ۱ ص ۸۸)

* - ... عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت می کند: علی را در روز رجة دیدم که مردم را سوگند داد و به گواهی طلبید و می گفت: تنها کسی بپاخیزد و شهادت دهد که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در آن حال دیده باشد. عبدالرحمن می گوید: دوازده نفر از کسانی که در بدر شرکت داشتند برخاستند. گویا من هم اکنون به آنها می نگرم. گفتند: ما گواهی می دهیم روز غدیر خم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدیم که می گفت: آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی نیستم؟ و همسرانم مادرانشان نیستند؟ (سوره ی احزاب، آیه ی ۷) گفتیم: بلی. فرمود: هرکس که من مولای اویم پس علی هم مولای اوست. (همان، ص ۱۱۹)

حاکم نیشابوری، از علما، فقها و محدثین مشهور و معتبر اهل سنت:

یحیی بن جعه از زید بن ارقم روایت کرده است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه خویش ادامه می دادیم تا به غدیر خم رسیدیم. در آن جا درختی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن درخت اشاره کرد و اصحاب زیر آن درخت را تمیز و مرتب ساختند و آن روز به اندازه ای هوا گرم بود که ما روز گرم و پر حرارتی را مانند آن روز ندیده بودیم.

در آنجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد خطابه پرداخت. پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: هیچ پیغمبری مبعوث نمی شود مگر آنکه نیمی از مقدار زندگی پیغمبر پیشین خود را عهده دار می شود؛ طولی نمی کشد، دعوت الهی را اجابت می کنم و دو اثر گران سنگ (یا گرانها) در میان شما به جای می گذارم که اگر از خواسته و رویه آنان پیروی نمایید، هرگز به گمراهی گرفتار نخواهید شد: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است.

سپس دست علی علیه السلام را به دست گرفت و خطاب به مردم گفت: ای مردم! چه کسی از جان و مال شما، از خود شما سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله داناتر و اولیتر به جان و مال است آنگاه فرمود:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه».

حاکم نیشابوری بعد از نقل روایت نوشته است:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه. - این یک حدیث با مستندات صحیح است؛ و ذهبی نیز در تلخیص

المستدرک سخن وی را تأیید می کند.

(الحاکم النیسابوری ، محمد بن عبدالله أبو عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ) - المستدرک علی الصحیحین مع تضمینات الذهبی فی التلخیص ، ج ۳ ، ص ۶۱۳ ، ح ۶۲۷۲ ، ناشر : دار الکتب العلمیة - بیروت ، ط ۱. ۱۴۱۱ هـ. ۱۹۹۰ م.)

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ هـ)

قابل توجه آن که "محمد بن جریر طبری"، که از دانشمندان و مورخان بزرگ می باشد، کتاب مستقلی در چهار جلد در باره اسناد این روایت نوشته است. ذهبی در این باره می گوید:

«محمد بن جریر طبری اسناد روایت غدیر خم را در چهار جلد جمع آوری کرده است که من قسمتی از آن را دیدم و از گستردگی روایات آن شگفت زده شدم و یقین کردم که این اتفاق افتاده است».

(الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز ، سیر أعلام النبلاء ، ج ۱۴ ، ص ۲۷۷)

● - ابن حجر عسقلانی - ابن ماجه قزوینی - هیثمی - البزار ، أبو بکر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق - یحیی بن جعه - أبو العباس ابن عقده - نسائی و ... ، همه از اکابر، علما، فقها، محدثان و دانشمندان اهل سنت می باشند که به روشنی به این واقعه و صحت حدیث تصریح کرده اند.

مردمان اهل سنت:

مسلمانان اهل سنت نیز به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام یقین دارند، ایشان را دوست دارند، برای ایشان احترام فوق العاده ای قائلند و ...؛ اما اولاً [مانند بسیاری از شیعیان] گرایش دارند، اطلاعاتی نیز دارند، یقین هایی هم دارند، اما شناخت و علم شان اندک است. هنوز فرق بین ولایت، امامت و خلافت برای بسیاری روشن نشده است و حتی دقت ندارند که در خطبه، به تمامی این شئون برای امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح شده است، تا دیگر هیچ گونه تفسیر به رأی و اخلاقی نباشد. ثانیاً آنطور که بین ما متداول است، کتاب و منبع در اختیار آنان قرار نمی گیرد - ثالثاً و عاظ دایم به آنها تلقین کرده اند که ما حق نداریم در امور بزرگان صدر اسلام (از جمله سه خلیفه) وارد شویم و احیاناً بررسی و نقد کنیم ... و بالاخره آن که تعصب بر "چهار مذهب" که هیچ کدام در زمان پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیه السلام و سه خلیفه نبودند و اولین آنها (ابوحنیفه) که به او امام اعظم می گویند، ۱۵۰ سال پس از رحلت و در زمان امام صادق علیه السلام، رساله ای نوشت، مانع از تحقیق گردید و البته حکومت هایی که اصلاً مسلمان نبوده نیستند چه رسد به شیعه یا سنی (مثل امویان و عباسیان آن روز و وهابیت امروز)، به زور و به تبلیغ و به تطمیع و تهدید، اجازه شناخت و تفکر را نمی دادند و نمی دهند.

به آنها القا شده که مقصود از "ولی" در «من کنت مولاه، فهذا علی مولاه»، فقط دوست داشتن است و ما نیز ایشان را دوست داریم! و البته نمی گویند که این امر خداوند متعال در قرآن کریم است که نسبت به اهل بیت

علیهم السلام "مودت" داشته باشید، یعنی محبت قلبی را در عمل ظهور و بروز دهید و در ضمن در خطبه که فقط کلمه‌ی «ولی» نیامده است.

اجازه نمی‌دهند که آنها فکر کنند، اگر اطاعت از خلیفه واجب است، امیرالمؤمنین علیه السلام چهارمین خلیفه بودند، پس اطاعت‌شان واجب است، نه این که اطاعت فقط از خلیفه دوم واجب باشد! و نمی‌گذارند به این مهم توجه نمایند که اگر به اطاعت خلیفه چهارم نیز درآمده‌اند، باید در همان باقی بمانند، چرا که پس از ایشان دیگر هیچ خلیفه‌ای نیامده است.

حکایت:

در حج و مباحثه با رئیس بعثه‌ی یکی از کشورهای اهل سنت و با حضور جمعی از علمای آنها، رئیس آن بعثه به بنده گفت: «در نظر اهل سنت، هر کس که از چهار مذهب خارج باشد، از دین خارج است!» - گفتم: بسیار خب، ولی حالا کدام یک از امامان چهار مذهب چنین حکمی داده‌اند؟! چون پاسخی نداشت، گفتم: پس این قاعده و باور، خودش از دین خارج است، چون در هیچ یک از چهار مذهب، چنین مطلبی نیامده است! او ناراحت شد، اما علمای حاضر، خیلی متعجب شدند و حتی برای توجه دادن به این مسئله که سبب تفرقه‌های تعصب‌آمیز شده است، تشکر هم نمودند.



سیاسی-شهریور ۹۷

می دانیم که آمریکا کمک های بسیاری را به گروه های جهادی در افغانستان کرد تا در جنگ با شوروی موفق تر شوند که در آخر هم موفق شدند، حالا برای آمریکا چه سودی داشت تا به بهانه حملات ۱۱ سپتامبر به این کشور ویرانه حمله کنه و اون همه کشته بدهد و پول خرج کند، در جایی که مثلا نفت و گازی هم نداره یا بعدا حمله اش به عراق، از این حملات چه منفعتی کسب کرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این که آمریکا با این همه هزینه و تلفات به تمامی اهدافش نرسیده است، دلایل دیگری دارد. آمریکا محاسباتش غلط بوده است لذا به نتایج دلخواهش نرسیده است.

● - ابتدا باید به دور از شعار و تبلیغات خبری، دقت کنیم که آمریکا چه کمک شایانی به گروه های جهادی افغانستان کرده است؟ و آیا تمامی گروه های افغانی که با شوروی می جنگیدند، جهادی بوده اند؟! آیا می دانید که گروهک القاعده، ابتدا توسط آمریکا (با آموزش های سیا و پنتاگون) در سودان تشکیل شد، سپس آنها عازم چین شد تا با استفاده از مردم مسلمان آنجا، برای شوروی و روسیه مشکل ایجاد کنند، و از آنجا به نوار مرزی افغانستان با ایران عازم شدند...؟! آیا گروهک طالبان، اسلامی است؟! آیا از این گروهک ها و شاخه هایی چون داعش، النصره، بوکوحرام...، به جز کشتار مردم مسلمان و غیر نظامی افغانستان، عراق، سوریه، پاکستان، آفریقا و...، حرکت دیگری نیز دیده شده است؟!

نام اصلی و کامل گروهک تروریستی "النصره"، «جبهة النصره لأهل الشام - جبهه یاری مردم شام (سوریه)» می باشد که توسط آمریکا و با حمایت کامل اروپا، ترکیه، اسرائیل و سران عرب، جهت براندازی رژیم اسد و تجزیه خاک سوریه، وارد این کشور شدند و شاخه اصلی "القاعده" می باشد.

خروج شوروی از افغانستان:

بنابراین، هرگز گمان نکنیم که مردم مسلمان افغانستان، با حمایت آمریکا بر شوروی پیروز شدند، حقایق و واقعیت ها، با فیلم هایی چون «رامبو» که نشان می دهد در آخر کار، یک آمریکایی به نام رامبو و با دست خالی، نیروهای اشغالگر شوروی را اخراج کرد، و نیز با اخبار دروغ، تفاوت های ریشه ای دارند! بلکه مقاومت نیروهای

مسلمان و مردمی از یک سو، ناتوانی شوروی در این جنگ فرسایشی از سوی دیگر، مسائل داخلی شوروی که در نهایت نیز به سقوط این رژیم انجامید از سوی دیگر، ورشکستگی اقتصادی شوروی از سوی دیگر، حمایت قاطع جمهوری اسلامی ایران از مقاومت نیروهای جهادی و ...، سبب خروج شوروی گردید.

تفاوت سعی با جهاد:

تحركات جهادی، با تحركات صرفاً سیاسی، ملی، حزبی، اقتصادی، علمی و ... بسیار متفاوتند. "حرکت جهادی"، [به تعبیر امام خامنه‌ای] یعنی: «یک "فعالیت و تحرک دشمن‌ستیزی" که در راه خدا و برای احیای اسلام و نجات مسلمانان باشد»، نه هر تحرکی! لذا "جهاد" عام است و جنگ نیز فقط یکی از مصادیق آن می‌باشد. جهاد اقتصادی، جهاد علمی، جهاد کشاورزی یا صنعتی و ...، از انواع مصادیق جهاد [حرکتی دشمن‌ستیز در راه خدا] می‌باشند. از این‌رو، در قرآن کریم، به هرگونه تلاشی "سعی" گفته می‌شود که اگر آن نیز با ایمان به خدا و در راه خدا باشد، اجر دارد؛ اما به این گونه "تلاش دشمن‌ستیز در راه خدا"، "جهاد" گفته می‌شود و توفیق بزرگی است که نصیب هر شخص یا ملتی نمی‌شود.

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (الإسراء، ۱۹)

ترجمه: و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند - در حالی که ایمان داشته باشد - سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی‌رساند)؛ خداوند به سرعت جمعیتی را می‌آورد (جایگزین می‌کند) که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.

اهداف امریکا:

ما (مردم عادی در سرتاسر جهان)، مسائل کلان را بسیار سطحی و در نهایت خبری تحلیل می‌کنیم، به نظر ما افغانستان یک کشور فقیر و ویران است و ارزشی ندارد، و عراق و سوریه و ... نیز مانند همچنین! به نظر ما، سرمایه‌ی ملی و قابل طمع، فقط "نفط و گاز" است و ...؛ اما نگاه نظام سلطه و استکبار صهیونیستی جهان، نه در عرصه‌ی سیاست، و نه اقتصاد، و نه جنگ و ... چنین نیست. بلکه اهداف کوتاه مدت را در راستای اهداف کلان بلند مدت در نظر می‌گیرند و برای تحقق آنها نیز گام به گام حرکت می‌کنند.

● - سلطه‌ی سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی امریکا (و متحدان)، بر کل منطقه و در راستای تجزیه‌ی کشورهای بزرگی چون: ایران، افغانستان، عراق، سوریه، عربستان سعودی، مصر، ترکیه و ... به چند ایالت؛ هدف اصلی و دراز مدت امریکاست که در جهت استیلای "حکومت واحد جهانی به رهبری امریکا" در رأس استراتژی‌ها قرار گرفته و دنبال می‌شود.

افغانستان:

جغرافیای سیاسی - افغانستان کشور بزرگی است که مرزهای مشترک و گاه بسیار طولانی با ایران، پاکستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان دارد و با یک واسطه، به کشورهایی چون روسیه، چین و هند متصل می‌گردد [و البته مرز کوتاهی با چین دارد]. بنابراین، برای امریکا، یک پایگاه بزرگ سیاسی و نظامی محسوب می‌گردد.

جغرافیای اقتصادی - افغانستان نه تنها از منابع ارزشمند نفت و گاز نیز برخوردار می‌باشد، بلکه به لحاظ معادن گوهر سنگ‌ها (سنگ‌های قیمتی و نیمه قیمتی)، غنی‌ترین کشور جهان محسوب می‌گردد. طبق گزارش منابعی چون اندپیندنت و سروی جیولوژی ایالات متحده آمریکا، ارزش نفت و گاز افغانستان ۰۰۰'۰۰۰'۳۵۰'۸۹۲'۲۲۲ دلار و ارزش معادن افغانستان ۰۰۰'۰۰۰'۹۴۸'۹۰۸ دلار ارزش مجموعی آن ۰۰۰'۰۰۰'۳۵۰'۱۱۳۱۸۴ دلار یا ۱۱۳۱/۸۴۰ تریلیون دلار می‌باشد.

افغانستان نه تنها یکی از غنی‌ترین منابع سنگ اورانیوم جهان است، بلکه دارای معادن غنی سنگ لاجورد، لعل، فیروزه، یاقوت، زمرد، طلا، مس و ... در جهان می‌باشد.

بنابراین، افغانستان فقط به لحاظ منابع طبیعی و معادن، یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیا می‌باشد، اما از زمان استعمار انگلیس به بعد، در فقر و بدبختی و عقب‌ماندگی نگه داشته شدند که با تجزیه ملت به گروه‌ها و قبایل، جنگ‌های داخلی، جنگ‌های خارجی و ... به این روز افتاده‌اند!

عراق:

● - کشور عراق نیز کشور بزرگی است که مرزهای طولانی و استراتژیکی با جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، سوریه، ترکیه و مرز کوتاهی با کویت، خلیج فارس و اردن دارد؛ پس جغرافیای سیاسی آن، از افغانستان نیز بزرگتر، مهم‌تر و حساس‌تر می‌باشد.

● - اکثر مردم این کشور مسلمان می‌باشند و نزدیک به هفتاد درصد مردم این کشور شیعه می‌باشند و وجود اماکن مقدسه‌ای چون نجف، کربلا، کاظمین و سامراء، قلوب شیعیان جهان را متوجه این کشور نموده و می‌نماید. چنان که مجموع حجاج در حج تمتع، بیش از دو و نیم میلیون نفر نمی‌باشند، اما در تظاهرات اربعین و بین نجف تا کربلا، بیش از ۲۵ میلیون نفر از ملیت‌های متفاوت، و با یک مقصد اعتقادی، قلبی، محبتی و مودتی حضور می‌یابند. و این برای آنها [نظام سلطه] یک خطر جدی می‌باشد!

- - قدرت سیاسی عراق در بین کشورهای عربی، همیشه از سایر کشورهای عربی [حتی سعودی و مصر] نیز بیشتر بوده است که با تحمیل جنگ به ضعف کشانده شده‌اند.
- - عراق دارای منطقه‌ای بزرگی به نام کردستان عراق می‌باشد که هدف اصلی امریکا، برای تشکیل کشور واحدی به نام "کردستان" و متشکل از کردستان‌های ایران، ترکیه، عراق و سوریه می‌باشد و نیز تبدیل آن به اسرائیلی دوم، در این منطقه می‌باشد.

ثروت عراق:

- ثروت نفت و گاز عراق به حدی است که بنابر تولید امروزش، سرانه ناخالص داخلی آن [به نسبت حدود ۴۰ میلیون نفر] حدود ۴/۵۰۰ هزار دلار می‌باشد! عراق در همین وضعیت اسف‌بار، روزانه ۵ میلیون بشکه نفت استخراج و تولید می‌کند که نزدیک به عربستان سعودی می‌باشد و البته طبق گزارشاتی، این استخراج روزانه به ده میلیون بشکه رسیده است که پیش‌بینی شده در صورت برقراری امنیت و آرامش در این کشور، استخراجش به روزانه ۱۷ میلیون برسد که در این صورت بزرگترین تولیدکننده نفت جهان خواهد بود! و البته ثروت گازی این کشور نیز بسیار کلان است.
- - عراق نیز چون ایران، یک کشور بسیار قدیمی است و از فرهنگ غنی چند هزار ساله برخوردار می‌باشد؛ لذا نه تنها در صنعت گردشگری به لحاظ طبیعت و ابنیه‌ی تاریخی ثروت کلانی دارد، بلکه دارای بزرگترین کتابخانه‌های خطی و آثار تاریخی جهان بوده است که البته در حمله داعش، هدف نخست در تخریب قرار گرفتند!
 - - در منطقه نینوا، معدن گوگرد بومی، با ذخیره‌ی ۶۰۰ میلیون تن کشف شده است، هم چنین فسفریت با ذخیره‌ی ۱۰ هزار میلیون تن در اکاشت - ۸۰۰۰ میلیون تن سنگ آهک - ۶۰ میلیون تن سنگ آهن در استان الانبیر ... و اکنون نیز در حال جستجو برای کشف معادن طلا به ویژه در استان کردستان عراق هستند. بنابراین، طبق نظر کارشناسان، عراق ثروتمندترین کشور دنیاست.

برای بیرون رفت از این اوضاع اقتصادی و آسایش و آرامش در معیشت مردم چه باید کرد؟ چه راهکار و نسخه‌ای وجود دارد؟ (مهندس برق، تهران) [تحلیلی ریشه‌ای و فارغ از شعارهای کلیشه‌ای و جنجالی - حتماً بخوانید].

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

صرف نظر از شعارهای کلیشه‌ای و یا هزاران هزار طرح‌های نظری و چه بسا عملی که در هر زمینه‌ای می‌شود ارائه داد، باید دقت نمود که "ترازوی اقتصاد" در یک نگاه کلی، دو کفه دارد که عبارتند از "دولت - به معنای عامش، یعنی مجموعه‌ی اراده‌کنندگان کشور که بیشتر در سه قوه تعریف می‌شوند"، و سپس "مردم - اعم از

سرمایه‌گذاران بخش خصوصی، متخصصان، مدیران، کارمندان و کارگران در بخش‌های تولیدی و یا خدماتی ... و نیز توده‌ی مردم که ضمن اشتغال یا بی‌کاری، مصرف‌کنندگان می‌باشند.

"میزان" در این ترازو، با مطالعه، اندیشه، تفکر، بصیرت، شناخت فرصت‌ها و تهدیدها، تدبیر، هدفمندی، برنامه‌ریزی، کار و تلاش صادقانه برقرار می‌شود؛ در هر کدام از این شاخصه‌ها، برای هر کدام از دو وزنه‌ی موجود در کفه‌های ترازوی اقتصاد (دولت و مردم)، نقص، ایراد و خللی وارد شود، "میزان" برقرار نخواهد شد. مقام معظم رهبری، به عنوان ولیّ فقیه که طبق شرع مقدس اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در رأس نظام قرار دارند و تدوین و تنظیم سیاست‌های کلی، و رهبری جامعه را بر عهده دارند، به غیر از ابلاغیه‌های رسمی (سند چشم‌انداز - سیاست‌های اجرایی در اقتصاد مقاومتی ...).؛ و یا تذکرات و رهنمودهای خصوصی به مدیران کشور، بارها و بارها، «بایدها و نبایدها»ی برون رفت از مشکلات و نیز رشد اقتصادی را برای تک تک اجزای این دو کفه، به صورت علنی و شفاف بیان داشته‌اند.

بنابراین، پرسش «برای برون رفت چه باید کرد؟»، درست مثل این است که فرد و جامعه، از خداوند متعال بپرسند: «برای رشد، کمال، نجات، سعادت، رفاه و امنیت دنیوی در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی و امنیت اخروی، چه باید کرد؟!» پاسخ در یک جمله خواهد بود: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ / النساء، ۵۹».

نکته:

گاهی مردم در یک جامعه‌ی کوچک یا بزرگ و در یک برهه‌ی زمانی، برای رهایی از معضلات و مشکلات فعلی، فاقد امکاناتی هستند، مثل این که بگویند: فلان روستا، آب آشامیدنی سالم، مدرسه، درمانگاه، جاده و مسجد ندارد - اما گاهی مردم (مجموعه‌ی دولت و مردم)، برای رسیدن به مقصودی، همه چیز دارند، ولی خودشان [به هر دلیلی]، بی‌توجهی و غفلت نموده و با سرنوشت خود بازی می‌کنند!

● - در نظام هدایت الهی، پس از آن که به انسان از دورن عقل، قلب و فطرت داده شد؛ ابزاری چون سمع و بصر برای ورودی و دریافت داده شد، و از بیرون نیز به علم در کتاب طبیعت و کتاب وحی مجهز گردید و به او استاد، معلم، راهنما، رهبر و الگو داده شد، راه رشد از گمراهی روشن شد؛ دیگر گفته می‌شود که جبری در کار نیست، چرا که «فَدُ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»؛ و گفته می‌شود:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

● - کشور ایران، صرف نظر از شعارها، بسیار وسیع و البته بسیار غنی می‌باشد. کشوری سرمایه‌دار است. به غیر

از نفت، به لحاظ برخورداری از ذخایر گاز، رتبه اول در جهان را دارد - ایران به لحاظ برخورداری از معادن

سنگ‌های قیمتی و نیمه قیمتی، جزو ده کشور اول جهان می‌باشد و به لحاظ تنوع این سنگ‌ها، جزو هفت کشور اول جهان است - ایران به لحاظ سایر معادن، چون آهن، مس و ...، بسیار بسیار غنی می‌باشد - ایران به لحاظ صنعت گردشگری، در برخورداری از مناظر طبیعی و انبیهی تاریخی، جزو ده کشور اول دنیا است - ایران از موقعیت خاص جغرافیای سیاسی نسبت به تمامی کشورهای جهان برخوردار است - ایران به لحاظ جغرافیای اقتصادی، ترانزیت راه‌های جاده‌ای، ریلی، دریایی و هوایی می‌باشد - ایران، به لحاظ رشد علمی و نیز سرعت در رشد علمی، جزو کشورهای اول جهان می‌باشد و در برخی موارد نیز رتبه‌ی اول را داشته است - ایران سرزمینی است که کوه، دشت، جنگل، کویر، رود، ساحل، دریا، دریاچه و ... همه را باهم دارد - ایران به لحاظ نیروی کار، بسیار غنی است - ایران به لحاظ فرهنگ ملی، سابقه‌ی بیش از پنجاه ساله دارد و به لحاظ فرهنگ دینی، چه در بُعد نظری و چه در بُعد عملی، اسلامی‌ترین کشور می‌باشد - و بالاخره آن که ایران کشوری مستقل است و این برتر از تمامی سرمایه‌ها و ثروت‌هایش می‌باشد؛ و البته بدیهی است که دشمنان قدری نیز دارد.

● - حال بیندیشیم که با این همه ثروت و دارایی کلان مادی و معنوی، کمبودش چیست که دچار این مشکلات و معضلات می‌گردد؟! حتی اگر بگویند: دشمنی‌های خارجی! پاسخش این است که تدبیر مقابله باید در داخل اتخاذ و عمل شود؛ پس ریشه‌ی تمامی مشکلات از درون و از خودمان است، حال چه دولت (سه قوه، و مسئولان و مدیران در تمامی سازمان‌ها) - و چه مردم، در هر موقعیت، شرایط و وضعیتی. «از ماست که بر ماست».

● - چرا مردم اصراف کنند؟ - چرا چشمان‌شان با دیدن یک اسم خارجی، از حدقه درآید، اگر چه کالا را در کارگاهی پشت صابون‌پزی در جنوب تهران تولید کرده باشند و او نیز بداند - چرا با سادگی تمام، فریب جوسازی‌ها را بخورند و جوّ زده شوند - چرا منبع اطلاعاتی و رهبر جهت‌دهی به افکار عمومی (به ویژه جوانان)، جوسازی‌های فضای مجازی باشد - چرا به شایعه بیشتر از واقعیت اهمیت دهند، با آن که خودشان نیز می‌دانند - چرا آب به آسیاب دشمنان داخلی و خارجی بریزند - چرا به هنگام انتخاب، درست انتخاب نکنند، به هنگام کار، خوب کار نکنند، اما انتظار گشایش داشته باشند؟! باید واقع‌بین باشیم.

● - چرا مجلس، دولت و قوه قضاییه، و تمامی سازمان‌ها و نهادهای رسمی کشور، از تمامی علم، شعور، امکانات و توان‌های مادی و معنوی درست استفاده نکنند - مگر قدرتی بالاتر از اعتماد و اعتباری که مردم به آنها داده‌اند، وجود دارد؟ چرا برای مردم قیافه‌ی ریاست بگیرند و خود را خدمتگزار و بدهکار مردم نبینند - چرا به دستورالعمل‌ها، رهنمودها و هشدارهای مقام معظم رهبری، کم توجهی و حتی بی‌توجهی شود؟ - چقدر تفاوت است بین پیش بینی و فرجام "برجام" و هم چنین نتایج آن برای کشور و ملت، از دیدگاه رهبری و از دیدگاه رییس جمهور و برخی دیگر؛ هنوز هر گاه رهبری مجدداً تقصیر و قصور غرب و فایده نداشتن برجام و اعتماد به

غرب را گوشزد می‌نمایند، بلافاصله رییس جمهور و برخی دیگر مصاحبه نموده و یادآور می‌شوند که بسیار هم خوب و مفید بود و هست! مسئله‌ی امضای سند ۲۰۳۰، به رغم عدم ارائه‌ی به مجلس، مخالفت ولیّ فقیه، کارشناسان خیره و... چه بود؟! مسئله امضای قرارداد «FATF»، که این همه نابسامانی‌های بانکی، پولی، ارزی و... تحمیل می‌شود که مجبور به پذیرش آن شویم چیست؟! - این همه دروغ‌های آشکار برای چیست؟! یادتان هست که وقتی مقام معظم رهبری، بر راه‌اندازی و تقویت کارگاه‌های کوچک تولیدی، به ویژه در روستاها (در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی)، تأکید نمودند، چقدر جوسازی کردند که این به ضرر است و کارگاه‌های بزرگ را به تعطیلی می‌کشاند؟! امروز می‌گویند: قصد تقویت آنها را داریم! ان شاء الله.

● - شاید مردم بگویند: توده مردم، از ریز مسائل پشت پرده خبر ندارد، یا خبره نیستند، پس چرا رهبر نمی‌گوید تا مردم آگاه شوند؟! اما، هر چند ایشان جلسات بسیاری دارند که نمی‌گویند و نباید هم بگویند، اما تمامی شاخص‌ها، مشکلات، ریشه‌ها، راه‌کارهای برون رفت و... را برای تمامی مردم بیان می‌نمایند، تا هم بدانند - هم در آن راستا حرکت نمایند و هم مطالبه کنند.

در همین دیدار اخیر با اқشار مردم (۱۳۹۷/۵/۲۲)، ضمن اعلام حمایت و دعوت به یاری از دولت، خودشان دست کم [سیزده انتقاد جدی](#) به دولت نمودند! چند بار تأکید کردند که در این شرایط دشوار، ۱۸ میلیارد دلار ارز از خزانه خارج شد و با تدابیر غلط، در میان مردم توزیع شد و بعضاً از کشور خارج شد! امروزه مردم سرشان با کلاهبرداری‌ها گرم شده است، از دو هزار میلیارد و سه هزار میلیارد تومان می‌گویند، یک موبایل فروش، به عنوان بر هم زننده سلامت اقتصاد کشور، محاکمه می‌شود که در نهایت چهار میلیارد تومان سود کرده است و...؛ اما می‌دانید ۱۸ میلیارد دلار نقدینگی ارزی یعنی چه؟! چه مقدار از ذخایر طلای کشور، بی دلیل، به صورت سکه ضرب شد و در بازار توزیع گردید و بعضاً از کشور خارج شد و چرا؟! یک آلمانی یا فرانسوی یا انگلیسی، با درآمد متوسط و خوب، چند سکه طلا دارد؟!!

بنابراین، هم حرف بسیار است و هم چه باید کرده‌ها و چه نباید کرده‌ها روشن است، مهم این است که آیا مجلس منتخب مردم - دولت منتخب مردم و خود مردم، توجه می‌کنند یا خیر؟! «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

سیاست کلی در ورشکستگی:

گاهی سیاست‌ها، برنامه‌ها و عملکردهای کلان اقتصادی، به گونه‌ای است که شائبه‌ی «عمد برای ورشکستگی» را در اذهان تقویت می‌کند [که انشاء الله حتماً چنین نیست].

ما و همگان می‌دانیم که دشمنان خارجی و ایادی داخلی آنان، تمامی روش‌های رویارویی برای سقوط این نظام را تجربه کرده‌اند و به خوبی فهمیده‌اند که دیگر جنگ نظامی، ترور خیابانی، محکومیت‌های سازمانی، تجزیه‌طلبی‌های گروهکی و ...، هیچ اثری ندارد؛ پس فقط دو حربه باقی می‌ماند که عبارتند از: «فرهنگ و اقتصاد»!

گویی در حوزه‌ی اقتصادی، این سیاست اعمال می‌شود که گفته شود: نه ما سر جنگ با کسی داریم و نه کسی سر جنگ با ما را دارد - مسئله بحران اقتصادی است که در تمامی دنیا هست و برای ما به خاطر تحریم بیشتر و شدیدتر است - پس ایران نیز مانند یونان، اسپانیا و ایتالیا ورشکست شده و حالا باید در نهایت صلح و دوستی، روی به استقراض خارجی بیاورد! البته نگران نباشید، چون در برجام و پس از برجام، با اروپایی‌ها دوست شدیم، اتحادیه اروپا به ما وام می‌دهد! آن وقت خانم‌های موگرینی، مرکل و امثالهم، با بسته‌ی ریاضیت‌های اقتصادی‌شان، وارد می‌شوند، حتی برای چگونگی مصرف انرژی، یا تعداد کارمندان آموزش و پرورش، برنامه می‌دهند و بالاخره مدیریت اقتصاد ایران، از استقلال خارج می‌شود؛ و البته چون ایران، یونان و اسپانیا (کشور اروپایی) نیست، بروز اعتراضات، اغتشاشات، ناراضی‌ها، ناآرامی‌ها و ... حتمی است که زمینه را برای اسقاط نظام جمهوری اسلامی ایران، ایجاد ناآرامی و جنگ داخلی و تجزیه ... و تبدیل ایران به سوریه و عراق مساعد می‌نماید!

● - دقت شود که ما نمی‌گوییم مجلس یا دولت عمداً چنین سیاستی دارند، اصلاً شاید این تحلیل درست نباشد، اما یادمان نرود که چقدر مقام معظم رهبری، به مسئله «نفوذ» تأکید نموده و هشدار دادند و نیز فرمودند: (مکرر و با دقت، تأمل و تعمق بخوانید)

« بنده در قبل از انتخابات مسئله‌ی نفوذ را مطرح کردم؛ آقایان! این نفوذ مسئله‌ی مهمی است. نفوذ مسئله‌ی مهمی است، بنده هم که این را عرض می‌کنم، نه به خاطر این است که حالا یک احتمالی به ذهنم می‌آید که ممکن است نفوذ کنند؛ نه، ما از خیلی چیزها مطلعیم؛ از خیلی حوادثی که دارد در کشور رخ می‌دهد که غالباً عموم مردم یا حتی خیلی از خواص مطلع نمی‌شوند ما مطلع می‌شویم.

من از روی اطلاع دارم عرض می‌کنم که برنامه‌ی نفوذ در کشور یک برنامه‌ی جدی استکبار است، برنامه‌ی جدی آمریکایی‌ها است؛ دارند دنبال می‌کنند که نفوذ کنند.

اشتباه نشود! این نفوذ برای این نیست که از یک جایی کودتا بشود؛ نه، می‌دانند که در ایران، در جمهوری اسلامی، با ساختی که جمهوری اسلامی دارد کودتا معنی ندارد. یک جاهایی یک‌وقت داخل فلان نیروی مسلح نفوذ می‌کنند برای اینکه ببینند کودتا کنند، یکی را ببرند، یکی را بیاورند؛ نه، این نفوذ برای کودتا نیست، این نفوذ برای دو منظور دیگر است. یکی از آماج‌های این نفوذ مسئولانند؛ آماج دوم مردمند. مسئولان آماج این نفوذند؛ برای چه؟ هدف چیست؟ هدف این است که محاسبات مسئولان را عوض کنند و تغییر بدهند؛ یعنی

مسئول جمهوری اسلامی به این نتیجه برسد که با ملاحظه‌ی هزینه و فایده، احساس کند که باید این اقدام را بکند، این اقدام را نکند؛ نفوذ برای این است به این نتیجه برسد که فلان رابطه را قطع کند، فلان رابطه را ایجاد کند؛ نفوذ برای این است که این محاسبات در ذهن مسئولین عوض بشود. آن وقت، وقتی نتیجه این بشود که فکر مسئولین و اراده‌ی مسئولین در مشت دشمن قرار بگیرد، دیگر لازم نیست دشمن بیاید دخالت مستقیم بکند؛ نه، مسئول کشور همان تصمیمی را می‌گیرد که او می‌خواهد. وقتی محاسبه‌ی این حقیر عوض شد، تصمیمی را می‌گیرم که او می‌خواهد؛ من همان کاری را که او می‌خواهد، مفت و بجانمی انجام می‌دهم؛ گاهی بدون اینکه خودم بدانم - یعنی اغلب بدون اینکه خودم بدانم - این کار را انجام می‌دهم. [بنابراین] سعی می‌کنند محاسبات مسئولین را عوض کنند. پس آماج اول مسئولینند.

آماج دوم مردمند. باورهای مردم باید عوض بشود؛ باور به اسلام، باور به انقلاب، باور به اسلام سیاسی، باور به اینکه اسلام غیر از کارهای شخصی و وظایف عمومی هم دارد، حکومت هم دارد، جامعه‌سازی هم دارد، تمدن‌سازی هم دارد؛ باور به نفی اینها [جایگزین شود]. اینها باید از ذهن مردم زدوده بشود، عکسش در ذهن مردم جا بگیرد.

[می‌خواهند] باور به استقلال را عوض کنند. بعضی‌ها البته ناشی‌گری می‌کنند؛ می‌بینیم گاهی اوقات در بعضی از مطبوعات، صریحاً استقلال کشور را یک امر قدیمی و کهنه‌شده می‌دانند و می‌گویند امروز دیگر استقلال کشورها مطرح نیست! یعنی چه؟ یعنی در نقشه‌ی جغرافیای جهانی یک قدرتی وجود دارد، آن قدرت تصمیم می‌گیرد و همه عمل می‌کنند - مثل حرارت مرکزی - یک جایی یک چیزی تولید می‌کند، بقیه مصرف می‌کنند. این را دارند ترویج می‌کنند؛ نفوذ یعنی این. **البته این کاری است که دارد انجام می‌گیرد.** یکی از چیزهایی که نفوذ در باورهای مردم هدف قرار می‌گیرد این است که خیانت‌های غرب را فراموش کنند. آقایان! ما از غرب صدمه دیده‌ایم...» (۱۳۹۴/۱۲/۲۰)

دوستانی فیلم لاتاری رو دیدن و در این فیلم دیالوگی به صورت زیر مطرح میشه که «به این انقلاب کرم افتاده و داره ریشش رو می‌خوره» و همه هم اینو می‌دونیم و باید باهش کنار بیایم. منظور از همه مسئولین هست. حال این دوستان می‌گفتند که خود انقلابی‌ها هم معترفند که این انقلاب را فساد زده و در حال نابودی است. بنده هم دیدم که حقیقتاً فساد هست. لطفاً جوابی قانع کننده بدهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چرا به این همه مستندات حقیقی واقعی دیگر استناد نمی‌نمایند!؟

بدترین آفت و بیماری همین است که اگر دانستید انحراف و اعوجاجی پیدا شده، بگویید: «**باید با آن کنار بیاییم**»! این یک اندیشه و باور ذلیلانه‌ای است که از دیرباز، از سوی مستکبران به اذهان عمومی مردم القا شده و می‌شود و حتی امروزه در قالب مباحث روانشناسی - اخلاق و ایسم‌های نوین نیز دیکته می‌شود.

اصلاحات - لازم است توجه نماییم که این انشا و دیکته‌ی غلط، فقط و فقط در عرصه‌ی سیاست و حکومت مطرح می‌شود تا اندیشه و امید حرکت برای هر گونه اصلاحی را در نطفه بخشکاند. وگرنه کدام انسان عاقلی، وقتی ببیند آفتی به جان خودش، یا کشاورزی، یا اقتصادش افتاده، می‌گوید: «**این را می‌دانیم و باید با آن کنار بیاییم**»؟! اگر چنین بود، نه تنها دیگر هیچ اخلاقیات، عقلانیت و عدالتی باقی نمی‌ماند، و هیچ حرکتی برای مقابله با آفت برای احیا و اصلاح صورت نمی‌پذیرفت، بلکه اصلاً موجود زنده‌ای [اعم از گیاه، حیوان و انسان] باقی نمی‌ماند.

انبیا و اولیای الهی، همه برای "اصلاح" و "آفت‌زدایی" از جان انسان و بافت‌های اعتقادی و اخلاقی منحط و اصلاح ساختارهای اجتماعی (حکومت، اقتصاد و ...) آمده‌اند؛ و ضرورت اصلاح مداوم و مستمر، آنقدر برای بشر حیاتی و روشن است که حتی مستکبران، ظالمان، جانیان، مفسدان و خائنان عالم نیز برای فریب مردمان، دم از "**اصلاح و اصلاحات**" زده و می‌زنند. چنان که فرمود:

« **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ** » (البقره، ۱۱)

ترجمه: و هرگاه به آنها گفته می‌شود که در زمین فساد (تباهی) نکنید، می‌گویند: «به درستی که ما خود اصلاح‌گرایانیم».

سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام فرمودند که «من برای اصلاح امت جدم خروج می‌نمایم، برنامه (استراتژی) من امر به معروف و نهی از منکر است، و روش (تاکتیک) من نیز به سیره‌ی جدم و پدرم می‌باشد»؛ یعنی آنها نیز همین کار را انجام دادند.

امروزه، تمامی این سازمان‌ها، نهادها، مؤسسات و حتی دادگاه‌های بین‌المللی، برای انجام اصلاحات درست شده‌اند، اگر چه خود ابزار قدرت‌های فاسد باشند - تمامی قوانین برای انجام اصلاح و از میان برداشتن موانع مصوب می‌گردند و تمامی آموزش‌ها نیز برای همین است؛ پس چرا نوبت به آفت و انحراف در سیاست، حکومت و دولت که برسد، می‌گویند: «**فساد هست و باید با آن کنار بیاییم**»؟! آیا شریعت چنین حکمی نموده و یا عقلانیت چنین دستورالعملی را تصدیق می‌نماید؟!

کنار آمدن با فساد و تباهی نیز خودش نوعی سیاست است، اما سیاست ذلت. و «**هیهات من الذلة**».

آفت - در کنار هر موجود زنده‌ای، آفت و آفت‌هایی وجود دارد. کرم‌ها در کنار هر ریشه‌ای مشغول تغذیه هستند، و گاه از صد میوه‌ی یک درخت، به درون یکی از آنها نیز نفوذ می‌کنند. حشرات ریز و درشت، در

لابه لای پوست شیرها و فیلها و نیز لابه لای پره‌های عقاب‌های تیز پرواز لانه می‌سازند و اتفاقاً از خون‌شان نیز تغذیه می‌کنند.

در سیر معنوی و صراط مستقیم نیز همین‌طور است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «هیچ چیزی به حق، نزدیک‌تر از باطل نیست». خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: در کنار هر پیامبری، شیاطینی نیز هستند. هر کجا که سعید باشد، شقی هم هست. میزان سعادت هر چه بالاتر باشد، میزان شقاوت در مقابل آن بالاتر است. امیرالمؤمنین علیه السلام را اشقی الاشقیاء کشت. دشمنان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و اسلام و قرآن، چنان نزدیک به یاران بودند که در خطبه‌ی غدیر فرمود: «این منافقین در جمع شما هستند و من نام تک تک آنها را می‌دانم، اما در این موقعیت، مأمور به افشای آن نمی‌باشم». پس کرم و فساد همیشه بوده، هست و خواهد بود.

مرگ حق - مرگ انقلاب:

اما چنین نیست که اگر کسی چند کرم را کنار ریشه‌ای دید و یا حتی اجتماعی از انبوه آنان را دید، در عین حال که تنومندی و باروری درخت را نیز می‌بیند، بگوید: «ریشه خورده شده و خشکانده شده است!» و چنین نیست که اگر کسی با میکروسکوپ یا هر ابزار بزرگ‌نمای دیگری، انواع باکتری‌ها، میکروب‌ها، سلول‌های بیمار، یا حتی سلول‌های مُرده‌ای را دید، بتواند حکم دهد که «این زنده‌ی پویا، دیگر مُرده است!» این شعار نیست که «حق و اهل حق هیچ‌گاه شکست نمی‌خورند!»؛ چرا که «حق» خداوند سبحان و عزیز (نفوذ ناپذیر) است و همه مخلوق او هستند، و اهل حق نیز به قوت او تکیه دارند؛ پس شکستی در کار نیست، چنان که فرمود:

«كَتَبَ اللَّهُ لِأَعْلَبِ بْنِ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (المجادله، ۲۱)

ترجمه: خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است! حکایت ما، حکایت تداوم طوفان مهلک و کشتی نوح علیه السلام است. طوفان خانمان برانداز و امواج بلند هلاک‌کننده، همیشه در جریان هستند؛ اما روی این دریای طغیان کرده، یک کشتی روان است که به امر خدا ساخته شده و با «بسم الله» حرکت می‌کند؛ یعنی با نشانه‌های خدا حرکت می‌کند و هیچ موجی بر آن غلبه نمی‌یابد.

سکان‌دار، مرتب و با صدای بلند اعلام می‌دارد که سوار شوید تا نجات یابید. هر که سوار شود، اهل کشتی محسوب می‌گردد و نجات می‌یابد، و هر که سوار نشود، «اهل» نیست و هلاک می‌گردد، اگر چه فرزند پیامبر باشد. چه رسد به این «آقازاده»ها و کسانی که ادعای صحابه بودن برای امام خمینی رحمة الله علیه می‌کنند.

جایگزینی:

پس، کشتی نجات هیچ‌گاه غرق نمی‌شود و در طول زمان هیچ‌گاه از حرکت بر روی امواج باز نمی‌ماند، هر جا مستقر گردد، حیات را از نو به جریان می‌اندازد و نسل‌ها از اهلس پیدا و منتشر می‌شوند. و هیچ فرقی ندارد که ۷۲ نفر سوار این کشتی شوند، یا ۷ یا ۱۷ میلیارد نفر.

مهم این است که گاه متکبرانی که [چون پسر نوح] گمان کردند که به بلندی کوه، به طبیعت، به ابزار، به ماده‌گرایی، به ثروت و قدرت پناه می‌برند تا مصون بمانند، به کثرت خود نگاه می‌کنند و بصیرت را از دست می‌دهند؛ پس خداوند متعال آنان را غرق می‌کند، هلاک می‌سازد و یک گروه دیگر را جایگزین آنها می‌نماید که همه محبان او هستند و با عزت و نفوذناپذیری تمام، در مقابل طوفان بلایا و امواج خروشان کفر، استکبار و ظلم، ایستادگی و مقابله می‌کنند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند؛ این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایش‌گر داناست.

کرم‌های این انقلاب:

بنابراین، این انقلاب از همان روزی که بنیانش نهاده شد، از یک سو با طوفان‌ها و سونامی‌های سهمگین بیرونی طرف بوده، و از یک سو با کرم‌ها و آفت‌های درونی که از پوست، گوشت و خون خودش تغذیه می‌کردند و می‌کنند، مواجه بوده است و همیشه نیز چنین خواهد بود.

حال یک عده، که کمتر از کرم هستند و از آن کرم‌ها تغذیه می‌کنند نیز برای امید دادن به بقای خودشان، میکروسکوپ تبلیغاتی خود را روی کرم‌ها و انگل‌های انقلاب می‌گیرند و می‌گویند: «کار تمام شده است!» درست مثل این است یک عده سوار بر کشتی یا قطاری شوند که با قدرت و سرعت در حرکت است، اما به جای موتور و پروانه‌های قدرتمند کشتی، لوکومتیو و واگن‌های زیبای قطار و نیز سرنشینان ارزشمند آن، سطل اشغال و پشه‌های دورش را نشان دهند!

بنابراین، اگر خزه‌هایی دور پروانه پیچیده‌اند و در آنها نیز کرم‌ها و حشراتی وجود دارد - اگر رسوباتی در مسیر سوخت موتور قرار گرفته است - اگر پس از طی مسافت، نیاز به تقویت برق و بنزین است و ...، وظیفه سرنشینان این است که "اصلاح" کنند، نه این که با آن کنار بیایند.

و صد البته گاهی رفع نواقص و دفع مشکلات، آسان انجام می شود، با یک سوخت گیری مجدد کار تمام می شود - گاهی کمی سخت تر است و مهندسی و غواصی می خواهد - گاه بیماری که خود را با علائمی نشان می دهد، با یک داروی ساده و قرصی کوچک مرتفع می گردد و گاهی عمل جراحی لازم است که حتماً مقداری [کم یا زیاد] خونریزی هم دارد و نیاز به تزریق خون تازه نیز ضرورت دارد.

نکته:

اگر در میان ۲۰ هزار مسئول مملکتی در سطوح گوناگون، ۲۰۰ نفر فاسد باشند، [اگر چه یک نفر هم زیاد است]، ولی فقط یک درصد را شامل می گردد - اگر در یک شهر ۱۰ میلیون نفری، فقط ۲۰۰ هزار نفر برای آشوب به خیابان بریزند، شهر شلوغ می شود، آرامش و امنیتش با خطر مواجه می گردد، اما واقع این است که این عده، فقط دو در صد را شامل شده اند؛ چنان که اگر از ۵۰ میلیون افراد بالغ، فقط دو میلیون مخالف باشند، فقط چهار درصد را شامل شده است. یا فرض بگیرد زنگ زدگی و رویکرد به تباهی، حتی ده درصد را شامل شود؛ حال چرا نود درصد یا بیشتر را نینیم؟!

در زمان امام حسین علیه السلام، حضرت مسلم ابن عقیل علیه السلام و سلیمان در حمایت و دفاع از هانی ابن عروه اختلاف داشتند، مردم کوفه باید از کدامیک تبعیت می کردند؟ دلیل تان چیست؟ چنین مشکلی امروزه هم هست و بین علما اختلاف هایی هست! چرا باید از آیت الله خامنه ای تبعیت نمود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

آیا وقتی دشمن، با تعداد اندکش، رئیس قومی را دعوت کرده و سپس او را گروگان گرفته و مردم را فریب می دهد، تکلیف مردم، نجات اوست، یا تسلیم؟! دلیلش نیز همین فاجعه ی عاشوراست که اگر خواص می فهمیدند و به موقع عمل می نمودند، و مردم نیز بصیر بودند، چنین نمی شد.

امام خامنه ای: « اگر شریح به مردم میگفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عبیدالله قصد دارد او را بکشد، با توجه به این که عبیدالله هنوز قدرت نگرفته بود، آنها می ریختند و هانی را نجات می دادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا می کردند، روحیه می یافتند، دارالاماره را محاصره می کردند، عبیدالله را می گرفتند؛ یا می کشتند و یا می فرستادند می رفت. آن گاه کوفه از آن امام حسین علیه السلام می شد و دیگر واقعه ی کربلا اتفاق نمی افتاد! اگر واقعه ی کربلا اتفاق نمی افتاد؛ یعنی امام حسین علیه السلام به حکومت می رسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول می کشید برای تاریخ، برکات زیادی داشت. گرچه، بیشتر هم ممکن بود طول بکشد. » (۱۳۷۵/۳/۲۰)

● - قطع یقین بدانید که مشکل اساسی مردمان آن روز [در مکه، مدینه، کوفه و شام] و هم چنین مردمان امروز در ایران، فلسطین، لبنان، سرتاسر جهان اسلام و نیز سرتاسر جهان، اختلاف نظرات، سلیقه‌ها و ذوق‌ها، و یا اختلاف بر سر اشخاصی چون: علی علیه السلام و اصحاب سقیفه، علی علیه السلام و صفینی‌ها و خوارجی‌ها، یا امام حسن علیه السلام با معاویه لعنة الله علیه - یا امام حسین علیه السلام با یزید، شمر، عمر سعد، خولی ... لعنة الله علیهم - یا حضرات مسلم با شیوخ کوفی و ... نبوده و نیست، بلکه اشکال و نقص اساسی در شناخت و ایمان به توحید، معاد، نبوت، رسالت، قرآن کریم، ولایت، امامت و "تولا و تبرا" (دوست شناسی و دشمن شناسی)، بصیرت و حب الله و حب الدنيا می‌باشد.

اگر خواص و عوام (عموم مردم آن روزگار)، به این درک، فهم و شناخت از توحید و نبوت رسیده بودند که در غدیر خم با شخص پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام، بیعتی نمودند که تا آخر عمر ناگسستنی باشد، چرا بلافاصله نقض بیعت کردند؟!

اگر خواص و عوام آن روز در کوفه، به این رشد عقلی و ایمانی رسیده بودند که از یک سو مخالف یزید، حکومتش و اسلام یزیدی باشند و از سویی دیگر خواهان ولایت، امامت و حکومت امام حسین علیه السلام باشند و برای او نامه نوشتند و دعوت نمودند، خب چرا این چنین نقض پیمان کردند؟!

« وَالَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ اللَّعَنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ » (الرعد، ۲۵)

ترجمه: و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوستن (وصل شدن به) آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای، برای آنهاست.

● - خداشناسی، نبوت شناسی، ولایت شناسی، امام شناسی، دوست شناسی و دشمن شناسی و سپس ایمان و عمل به آن، بسیار متفاوت است با محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین شناسی یا مهدی شناسی [سلام الله علیهم اجمعین]، چرا که این بزرگواران، مصادیق حقیقی، واقعی و عینی آن حقایق عالم هستی و عالم هدایت می‌باشند.

از این رو، بسیاری از مردمان آن روز، این اشخاص را می‌شناختند، خوب هم می‌شناختند، و حتی آنها را بسیار محترم شمرده و دوست می‌داشتند، اما چون ولایت شناس، امام شناس و دشمن شناس نبودند، چون ایمان نداشتند، چون بصیرت نداشتند، چون حب الدنیای آنها قوی‌تر از حب الله بود، جمل، صفین، خدعه معاویه، فاجعه کربلا و عاشورا پیش آمد.

- - اگر مردم (و به ویژه خواص)، اول امام شناس می شدند و به امامت ایمان می آوردند و بعد حسن و حسین (ع) شناس می شدند و به آنها ایمان می آوردند، به روشنی در می یافتند که باید از فرستاده‌ی امام زمان شان تبعیت کنند، نه از نظرات شخصی و اختلاف نظرها و سلايق.
- امام زمان شان (سیدالشهداء علیه السلام)، یک نفر را برای تأیید دعوت‌ها و اخذ بیعت فرستادند، همگان (بیش از شصت هزار نفر) نیز در یک نیم روز بیعت کردند؛ چه شد که ناگهان ترسیدند و بیعت شکستند! آنها که اختلاف نظر داشتند، و در اذهان عمومی ایجاد تزلزل و اعوجاج نمودند، چرا؟! آیا تکلیفی جز پاسخ مثبت و بیعتی محکم و تبعیت از نماینده‌ی امام داشتند؟!
 - - پس مشکل در شناخت و ایمان بود - مشکل در دینداری و استقامت در آن بود - مشکل در بی بصیرتی و ارجح دانستن نظرات و سلايق شخصی نسبت به تکالیف‌شان در مقابل ولایت و امامت بود، مشکل در خواستن دین برای دنیا بود، امروز هم همین‌طور است.
 - - بهترین دلیل، همین فاجعه کربلاست که عامل اصلی‌اش، بیش از کفار و یزیدیان (دشمنان بیرونی)، همان جهالت، بی بصیرتی، سست ایمانی، خودنگری و دنیاگرایی خواص و بالتبع عوام بود و البته دشمن از همین خلاءها رخنه و نفوذ نمود و با دم شیطانی خود، بر این گره‌ها دمید تا محکم‌تر شده و باز نگردد: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * ... * وَمَنْ سَرَّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ.»

اکنون:

- اکنون نیز همان است، خدا همان خداست و اسلام، قرآن، ولایت و امامت نیز همان است و در نوع خلقت، مسیر و مقصد (معاد) نیز هیچ تغییری ایجاد نشده است.
- بنابراین، مسئله اساسی، زیربنایی و اول، امام خمینی رحمة الله علیه و یا امام خامنه‌ای حفظه الله نیستند، این بزرگواران نیز بشری مانند سایر نوع بشر می باشند، به دنیا آمده و از دنیا می روند، چنان که پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام نیز رحلت نمودند، اما رحلت آنان، سبب ارتجاع و عقب‌گرد کسانی که عقل سلیم و قلب آزاد دارند، نگردید و البته آنان که شناخت و ایمان درستی نداشتند و فاقد بصیرت و صبر (استقامت) بودند، به سرعت به همان باورها، کشش‌ها، علایق و سلايق جاهلی خود در گذشته برگشتند! با موجی آمدند و با موج دیگری رفتند:
- «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران، ۱۴۴)

ترجمه: و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید؟! و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.

امروز هم همین طور است، چه بسیار بودند اشخاصی [حتی از فقها، علما و روحانیون] که با موج انقلاب اسلامی، به همراه امام (ره) آمدند و حتی جزو صحابه محسوب شدند، اما اندکی از آنان در همان زمان حیات ایشان برگشتند و بسیاری پس از رحلت ایشان، به عقب برگشتند و حتی به صورت آشکار یا پنهان، به محاصمه برخاستند!

لزوم و وجوب تبعیت:

اگر چه الحمدلله اکثریت مردم ما مؤمن، هوشیار و بصیر هستند، اما در هر حال همگان در یک سطح نمی باشند، حتی همگان مسلمان یا شیعه‌ی باوری، ایمانی و عملی نمی باشند. لذا باید تقسیم نمود.

یک - حتی کافری که از عقل سلیم مادی و اندکی بصیرت برخوردار باشد، تفاوت امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه لعنة الله علیه، یا امام حسن و امام حسین علیهما السلام، با فاسدان و جلادانی چون یزید، عمر سعد و ... لعنة الله علیهم اجمعین و مثل آنان در هر زمانی را تشخیص می دهد و می داند که حکومت برانزده و حق کدام یک می باشد.

امروزه نیز تفاوت دشمنان داخلی و مخالفان با ولیّ فقیه، در معرفت، علم، ایمان، تقوا، بصیرت، مدیریت، دشمن شناسی، خیرخواهی و دلسوزی برای مردم، اندیشه و تدبیر و ... کاملاً مشخص است.

دو - اما برای یک مسلمان، شخص و جامعه‌ی توحیدی، مسئله بالاتر و والاتر از ضرورت‌های ملی می باشد. چرا که بندگی خداوند متعال، اطاعت و تبعیت از رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، علم و ایمان و عمل به قرآن کریم، شناخت و باور امام زمان خویش و ضرورت تبعیت از ایشان در حضور یا غیبت و روش و چگونگی آن را به خوبی شناخته و باور کرده‌اند.

بنابراین، ابتدا با ولایت، امامت، ولایت فقه اسلامی و اصل ولایت فقیه آشنا شده‌اند و باور نموده‌اند و سپس با اشخاصی که مصداق حقیقی و واقعی آن می باشند بیعت نمودند. و دلیلش نیز همین انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، بقا، دوام و استحکام روزافزونی، به رغم تمامی دشمنی‌ها و فتنه‌ها و اعوجاج‌های داخلی و خارجی می باشد. چنان که برای دشمنان خارجی، شیطان بزرگ و استکبار جهانی (به سردمداری امریکا)، هیچ یک از مسئولین و یا روحانیون این کشور و جمع این ملت، مهم نیستند، بلکه ابتدا و کلاً "اسلام ولایی"، "ولایت فقیه" و سپس "ولیّ فقیه" را نشانه رفته‌اند.

آنها نه با اسلام وهابی و سعودی مشکلی دارند، و نه با نماز، روزه و حج صوری؛ بلکه با توحید و ولایت الهی به هر شکلی که ظهور و بروز و تجلی یابد، مشکل دارند.

پس، دلایل ضرورت و وجوب اطاعت و تبعیت از "ولیّ فقیه"، از هر حیث روشن و مبرهن می باشد.

www.x-shobhe.ir



گوناگون - شهریور ۹۷

آیا واقعاً طلسم حقیقت دارد؟ چگونه می‌شود آن را باطل کرد؟ به چه کسانی باید رجوع کرد؟

ایکس - شبه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

این سؤال چندین بار مطرح شد و هر بار پاسخ‌هایی برای آن درج شد که اگر در بخش جستجو در سایت کلماتی مانند «سحر - جادو و ...» درج و کلیک شود، در اختیار قرار می‌گیرد. اما نظر به شایع شدن مباحث «طلسم، سحر یا جادو»، نظر کاربران گرامی به نکات ذیل جلب می‌گردد:

البته که طلسم، سحر یا همان جادو وجود دارد. کلام وحی (آیات قرآن کریم) مستقیم به وجود این رفتارها تصریح دارد، منتهی باید به دو نکته‌ی بسیار مهم توجه شود:

نکته اول: در این عالم هیچ اتفاقی نمی‌افتد که «غیر علمی» و خارج از قوانین علیت باشد، حتی معجزات انبیا علیهم‌السلام. چرا که عالم تجلی علم و حکمت الهی است. سحر و جادو نیز خارج از اصول، چارچوب و قوانین علمی نیستند.

گاهی علمی برای عموم قابل دسترسی و فراگیری است و گاهی شواهد و علایم آن علم مشهود نیست و فراگیری آن به غیر از علوم مقدماتی و حصولی، تمرین‌ها و مهارت‌های خاصی می‌خواهد؛ لذا چون کسب آن برای همه میسر نیست، به آن «علم غریبه» می‌گویند، مانند: کهنات، سیمیا، کیمیا، لیمیا، هیمیا ... و از جمله انواع سحر و جادو.

گاهی ساحرها یا رمال‌ها، علمی ندارند و کار خاصی نمی‌کنند و از علوم غریبه‌ای نیز برخوردار نیستند، بلکه فقط از عوامی و خرافه‌گرایی و زودباوری و تسلیم مردم سوء استفاده می‌کنند. در زمان حضرت عیسی علیه‌السلام، انواع بیماری‌های مسری و مهلک زیاد شده بود، لذا پزشکان ادعای اولوهیت می‌کردند.

نکته دوم: این که هر چند سحر و جادو و طلسم وجود دارد، اما هر گرفتاری یا گره‌ای دلیل نمی‌شود که منشأی چون سحر یا طلسم داشته باشد. معمولاً بسیاری از مردم به سه دلیل گمان می‌کنند که لابد طلسم شده‌اند: اول

این که بسیار از خود راضی و ممنون هستند و هیچ گمان نمی‌کنند که شاید برنامه‌ریزی غلط، برخورد خطا،

ساده‌اندیشی، باورها و رفتارهای ناصحیح سبب بروز مشکل شده است و خلاصه علل برای پدید آمدن معلول

فراهم نشده‌اند - دوم این که گروهی نه تنها از خود راضی، بلکه عوام نیز هستند و خیلی زود اسیر خرافه می‌شوند - و سوم این که گروهی تنبل نیز هستند. می‌گویند: لابد مشکل من معلول چند جمله‌ای است که کسی علیه من خوانده یا نوشته است! لذا برای رفع مشکلات و گره‌ها به دنبال چند جمله متقابل می‌گردند. دوست دارند مشکلاتشان با یک ورد خواندن و فوت کردن حل شود و مستلزم تعقل، تفکر و کار نباشد. بالاخره یک کاغذی به همراه داشتن، یک وردی را شبی صد بار خواندن و ...، بسیار راحت‌تر از تفکر و عمل صالح است. این معضل در قشر دختر خانم‌ها، به ویژه در رابطه با ازدواج بسیار بیشتر دیده می‌شود. می‌گویند: چون قیافه و هیکل دارم، خانواده‌ی خوبی هم ندارم، اما خواستگار ندارم، یا هر کس می‌آید دیگر بر نمی‌گردد، پس حتماً و قطعاً طلسم شده‌ام!

هر کسی گمان می‌کند که اگر خواستگار مناسبی ندارد و یا دارد، اما کارش به ازدواج ختم نمی‌شود، لابد سحر شده است! و هیچ نمی‌اندیشد که با توجه به بالا رفتن سن ازدواج، آیا بیش از هفتاد درصد دختران این جامعه سحر شده‌اند؟! یا اگر نزدیک به نیمی از ازدواج‌ها به طلاق می‌انجامد، از سحر است؟! سحر و جادو در سیاست:

کاربرد سحر و جادو در سیاست و حکومت نیز بسیار بوده و هم چنان هست. فرعون به اطرافیان خود گفت: این موسی و برادرش هارون (علیهم‌السلام)، می‌خواهند شما را با «سحر» از سرزمین خود بیرون کنند «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» - می‌خواهد با سحر خود شما را از سرزمین‌تان بیرون کند اکنون چه رای می‌دهید (الشعراء، ۳۵)؛ و سپس نیز برای غلبه بر آنها، ساحران را جمع کرد و مردم هم گفت شما نیز بیایید، تا با تشویق و همراهی شما، ساحران خودمان به غلبه برسند:

«فَجَمَعَ السَّحْرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ * فَجَمَعَ السَّحْرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ * لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْعَالِينَ ...» (الشعراء، ۳۸ به بعد)

ترجمه: پس ساحران برای موعد روزی معلوم گردآوری شدند * و به توده مردم گفته شد آیا شما هم جمع خواهید شد * بدین امید که اگر ساحران غالب شدند از آنان پیروی کنیم.

- * امروزه نیز همین‌طور است. اساس کار فراماسون و شیطان‌پرستی، بر همان سحر و جادو استوار شده است و ما شاهدیم که با چه باور متعصبانه‌ای، علایم ماسونی را در لوگوی هر بانک، شرکت یا صنعت مهمی و حتی روی دلار به کار می‌برند، تا آن سحر در غلبه‌ی این سیاست یا محصول مؤثر افتد.

سحر و جادو در روابط خانوادگی:

خداوند متعال در قرآن کریم تصریح دارد که عده‌ای از دیوان (جنیان) برخی از علوم غریبه را به انسان‌های کافر، مشرک، شیطان‌پرست و ... یاد دادند تا فتنه کنند. متقابلاً فرشتگان نیز برخی از این علوم را به انسان‌های مؤمن

یاد دادند، تا با این علم با آنها مقابله کنند، اما شرط کردند که در غیر جای خودش استفاده نکنند، منتهی برخی آنها در ایجاد اختلافات خانوادگی، به ویژه بین همسران به کار بردند:

«وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بَبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۰۲)

ترجمه: و آنچه را که شیطان [صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان [صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آنکه [قبلاً به او] می‌گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زهار کافر نشوی و [لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد و او که چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند.

جادوگر، رمال و اهل طلسم، موفق نمی‌شوند:

در همین آیه فوق تصریح شده است که آموزش و به کارگیری سحر، چیزی ضرر ندارد «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» و هم چنین تصریح دارد که «ساحر» هر جا برود، به فلاح نمی‌رسد. یعنی از هر راهی که وارد شود، نمی‌تواند پیروز و موفق شود «وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (طه، ۶۹)

پس اثر کار، پیروزی و موفقیت ساحر، جادوگر، اهل طلسم و... فقط بستگی به عوامی و تسلیم طرف سحر قرار دارد و در آخر و جمع‌بندی نیز جز شکست و فلاکت چیزی حاصل نمی‌شود.

چگونگی ابطال سحر:

اگر فرمود دنبال آن نروید و موفقیتی ندارد، فقط برای ساحر و رمال نیست، بلکه هر کس با توجیه ابطال سحر، به دنبال سحر یا سحر باز برود نیز نتیجه نمی‌گیرد. این روش جز ضرر نتیجه‌ای ندارد. بسیار دیده شده که فرد دچار مشکلی شده و دیگری به او گفته که لابد سحر یا طلسمی علیه تو وجود دارد و کسی را به او معرفی کرده‌اند... اما وی پس از رجوع، تازه به دام سحر یا طلسم این رمال افتاد و قبل از آن چنین مشکلی نداشت. پس نیاز نیست که انسان اگر گمان دارد که هدف سحر، طلسم و وردهایی که متأسفانه نام «دعا» بر آن گذاشته‌اند، به سراغ اشخاصی چون سحر بازها، رمال‌ها یا مثلاً دعانویس‌ها برود.

مخاطب «دعا» خداوند متعال است - مستجاب کننده دعا نیز خداوند متعال است و او نه تنها به این راهها توصیه نموده، بلکه به شدت منع نموده و پرهیز داده است و خود نیز محکوم و مقهور این بازیها نمی شود. دست یک مسلمان، برای مقابله با طلسم یا هر کار شیطانی دیگری پر است. فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند تسلطی نیست * تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند و بر کسانی که آنها به او [=خدا] شرك می ورزند.»

از همین دو آیه کریمه می آموزیم که «ایمان و توکل»، بهترین و قوی ترین و مطمئن ترین سپر و محافظ برای جلوگیری از تأثیر هر رفتار و وسوسه شیطانی، از جمله سحر است و می آموزیم که نپذیرفتن ولایت شیطانی، یعنی سرپرستی شیطانی، چه در اعتقاد و چه در عمل، خود مؤثرترین پادزهر و خنثی کننده سحر است.

نماز اول وقت - اذان دادن با صدا (نه در دل یا زیر لب) - خواندن دو سوره «الفلق و الناس»، خواندن آیه الکرسی، به بازو بستن حرز امام جواد علیه السلام، خواندن دعای سیفی صغیر، صدقه و ...، همه جلوی تأثیرات سوء سحر، جادو، طلسم و اوراد شیطانی را می گیرد و البته اگر احیاناً کسی نوشته ای، بسته ای طلسمی یا ... پیدا کرد، نترسد و از دامن سحر به سحر باز و رمال پناه نبرد، بلکه به ایمان و توکل کامل، آن را بردار و در آب روان بیاندازد.

آیا باید از شیطان و هوای نفس فرار کنیم و یا باید با آن بجنگیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از آن جهت که آدمی عاشق رشد و کمال می باشد، و رشد نیز هم مربوط به بُعد حیات مادی انسان است و هم بُعد روحی و معنوی، پس آدمی دائم [چه بفهمد و چه نفهمد، چه بخواد و چه نخواهد]، در حال انجام امر بزرگ «دوست شناسی و دشمن شناسی»، برای نزدیک شدن به دوست و دور شدن از دشمن می باشد. حال چه به طرف دوست برود و یا دوست را متوجه خود نماید - و چه خودش از دشمن دور شود و یا دشمن را از خود براند، هر دو یک نتیجه دارند.

بنابراین، تا آدمی ابتدا خودش و هدفش را نشناسد و سپس دوست و دشمن خود را یا به تعبیری "شیطان" و نیز "نفس اماره" را نشناسد، ورودی های رخنه و نفوذ، روش های اغوا و وسوسه را نشناسد، و نیز قوه های خود و

شیوه‌های مقابله یا مبارزه را نداند، به هیچ وجهی در کشاکش با شیطان و یا نفس اماره، موفق نخواهد بود و حتماً با اولین دعوت یا تهدید، خود را می‌بازد و تسلیم می‌گردد.

● - گاهی آدمی در عین حال که اسیر و عبد ذلیل شیطان برون و نفس اماره‌ی درون خویش گردیده است، گمان می‌کند که در حال مبارزه با آنها می‌باشد! مثل کسی که در رفتار شخصی، به خاطر امری که ظاهر خوبی دارد، دچار عُجب و تکبر نیز می‌گردد، دیگران را تحقیر و مسخره می‌کند و ...؛ همین رفتار را در سیاسیونی در جهان می‌بینید که در عین گام برداشتن در راستای تحقق اهداف دشمن، گمان می‌کنند که با دشمن (مثلاً آمریکا، انگلیس، اسرائیل و ...)، مقابله و مبارزه هم می‌کنند و یا خیال می‌کنند که ژست آنها را به خود می‌گیرند و یا هم‌نوایی و همسویی می‌کنند تا فریب‌شان دهند! آنها در حال فریب دادن خود هستند.

حکایت:

نقل شده (به نظرم در کتاب گناهان کبیره از شهید آیت الله دستغیب): استاد بزرگی در حوزه بود که یک کتاب مفصل و جامعی در باب شیطان‌شناسی نوشته بود؛ شاگرد یا طلبه‌ی او، شب شیطان را در خواب دید و به او گفت: استادم خوب تو را رسوا کرد! شیطان پرسید: چگونه؟! گفت: با آن کتابی که درباره تو و حيله‌هایت و ... نوشته است! شیطان به او گفت: آن را که خودم به او وسوسه نمودم و تحریکش کردم که بنویسد!

شیطان:

خوب حالا از کسی که می‌خواهد با شیطان مقابله کند، از او دور شود و یا او را از خود دور نماید، پرسید: **یک** - شیطان کیست؟ آیا فقط ابلیس لعین است؟ آیا ابلیس لعین، اولاد، اعوان، انصار و لشکریان ندارد و برای هر خُرده انحراف و منحرفی، خودش وقت می‌گذارد؟!

دو - پس، پرسش بعدی پیش می‌آید که "شیطان تو کیست" یا "شیطانی که اطراف تو هستند، کیانند"؟!

سه - آیا چون ابلیس لعین، از جنیان می‌باشد، تمامی شیاطین از جنود و انصار او نیز از جنیان هستند، یا بسیاری از انسان‌ها نیز شیطان خود و دیگران هستند. چنان که در قرآن کریم و نیز احادیث و دعاها و ...، به "شیاطین جنّ و انس" تصریح شده است و هر دو دشمن خوانده شده‌اند:

« وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ » (الأنعام، ۱۱۲)

ترجمه: و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان های انس و جن برگماشتیم، بعضی از آنها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می کنند و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند پس آنان را با آنچه به دروغ می سازند واگذار.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» (الفرقان، ۳۱)

ترجمه: و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست **چهار -** راه های نفوذ این شیاطین انس و جن کدامند؟ آیا تسلطی هم دارند و یا فقط وسوسه کننده و دعوت کننده به باطل هستند - بر چه کسانی سلطه ندارد و بر چه کسانی سلطه پیدا می کنند - روش مقابله چیست و ... ؟

نفس:

"نفس" به معانی گوناگونی آمده است. یک شخص را نیز "نفس" می گویند، وجود آدمی را نیز "نفس" می گویند و البته یک "نفس حیوانی" نیز وجود دارد. "نفس مطمئنه"، "نفس لوامه" و نیز "نفس اماره"، از شقوق "نفس" هستند.

"نفس" چیزی نیست که آدمی بتواند آن را از خود و یا خود را از آن دور نماید. حتی همان "نفس حیوانی" نیز لازمه وجود و حیات دنیوی آدمی می باشد.

اگر "حب و بغض" عقلی، قلبی، روحی و انسانی نباشد، هیچ تلاش و حرکت انسانی میسر نمی گردد، چنان که اگر "شهوت و غضب حیوانی" برای بدن نباشد، هیچ حرکت، کنش و واکنشی که به حیات مادی مربوط است، مفروض نخواهد بود.

نفس اماره:

این نفس را از آن جهت "اماره" - امر کننده" می گویند که میل و نیازش را پیشنهاد نمی دهد و یا برای آن خواهش و تمنا نمی کند و یا به گفتمان و مذاکره دعوت نمی نماید، بلکه فشار می آورد تا تحمیل کند. نه گرسنگی و تشنگی پیشنهادی است و نه نیاز و میل به شهوت جنسی، یا شهوت قدرت، شهرت، ثروت و ...، توصیه ای و گفتمانی می باشد، بلکه همه باید باشند و فشار هم می آورند. امر می کنند.

جنگ یا فرار:

شیطان - شیطان، چه ابلیس لعین باشد، چه اولاد و جنودش از جنیان و چه لشکریانش از انسان ها، دشمن هستند و دشمن قصد هلاک کردن دارد.

از این رو، آنها (دشمنان) هستند که به سراغ شما می‌آیند، پس کجا می‌خواهید فرار کنید؟! هر کجا که بروید، شیطان خودتان و شیاطین انس و جن مأمور شما نیز همراه شما هستند و به دشمنی با شما ادامه می‌دهند؛ حتی از راه دور و غیر مستقیم نیز شما را هدف آماج خود قرار می‌دهند. لذا در مواجهه با دشمن (شیطان)، هیچ چاره‌ی جز جنگ و مبارزه وجود ندارد و هر کس هم غیر این بگوید، دانسته یا نادانسته، بلندگوی همان شیطان شده است. حضرت ابراهیم علیه السلام هنگام مواجهه با شخص ابلیس لعین، به سوی او سنگ پرتاب کرد؛ یعنی حمله، مبارزه و جنگ. چنان که در حج همگان به صورت نمادین باید چنین کنند، تا در طول حیات به صورت حقیقی و واقعی چنین نمایند.

در کلان نیز همین‌طور است، نمی‌شود از شرّ امریکا، انگلیس و اسرائیل فرار کرد، بلکه باید مقابله و مبارزه نمود؛ چون دشمن هستند و با دشمن فقط باید مبارزه کرد.

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (فاطر، ۶)

ترجمه: البته شیطان دشمن شماست، پس [شما نیز] او را دشمن بگیرید؛ او فقط حزیش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند!

نفس حیوانی - چنان که بیان شد، نفس حیوانی و امیال، کشش‌ها، خوشایندها و ناخوشایندهایش، همه ابزار هستند و شیوه‌ی تعامل درست با ابزار این است که در اختیار صاحبش باشد، نه این که صاحب‌شان خود را در اختیار ابزار قرار دهد.

اگر فرمان خودرو، یا افسار اسب را رها کنید، به هر سو که بخواهند شما را می‌برند - اگر عقل و علم در اختیار قوای نفسانی قرار گیرند، این شهوات و غیض‌هاست که انسان را به هر سو که بخواه می‌کشاند و به هر کاری که بخواهد امر می‌کند.

بنابراین، روش تعامل با "نفس" این است که افسارش به دست عقل و علم داده شود تا از آنها برای رسیدن به مقاصد انسانی، درست استفاده شود. البته نفس ابتدا مقاومت و سرکشی می‌کند، مانند یک دشمن جبهه‌گیری می‌کند، و در اینجا مبارزه لازم می‌آید و اگر صبر و ایستادگی در مهار و کنترل باشد، به زودی تسلیم و فرمانبر می‌گردد و نقش خود را به عنوان یک ابزار مفید ایفا می‌نماید.

قرآن کریم:

حال پرسش این است که خود را چگونه بشناسیم؟ دوست و دشمن را چگونه بشناسیم؟ ضعف و قوت خود را چگونه بشناسیم؟ منبع ما برای شیطان شناسی (خواه ابلیس لعین و شیاطین از جنّ باشند یا انس) کدام است؟ شیوه مبارزه با شیاطین، در جبهه‌های گوناگون چگونه است؟ شیوه کنترل نفس چگونه است؟ اگر جایی از مهار

خارج شد، چه باید کرد؟ تا زنده ایم، نه از شیاطین جن و انس راه فراری هست و نه از نفس اماره، اما می شود پناه گرفت و در سنگر محکمی جای گرفت، آن پناهگاه و سنگر کدام است و ...؟! بدیهی است که ما هیچ راهی برای احاطه ی علمی و نیز سلطه ی عملی بر این حقایق و واقعیت های عالم هستی را نداریم. بشر هنوز نتوانسته تمامی عناصر موجود در بدن خودش، جایگاه، کارکرد و نقش آنها را بشناسد، چه رسد به بیرون از وجود خود را! اما "وحی" به عنوان علمی از منبع لایزال الهی که خالق است، در اختیار قرار می گیرد و تمامی این اطلاعات لازم، از هست ها تا چه باید کردها و نباید کردها در اختیارش قرار می گیرد، تا سلطه با او باشد. از بیرون به او کتاب داده می شود و از درون به او عقلی برای شناخت و قلبی برای فهم داده می شود، البته با معلم، رهبران، امامان و الگوهای بر حق:

« لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی اندیشید؟

چکار کنیم که کمتر گناه کنیم؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"کمتر گناه کنیم"، یعنی بالاخره ناچاریم گناه بکنیم، منتهی دوست داریم کمتر باشد! انسان ارزشمند است و باید بیندیشد که راه کار مطلق گناه نکردن چیست؟! آیا نمی تواند اصلاً گناه نکند، یا نمی خواهد اصلاً گناه نکند؟! بدیهی است که آدمی، امکان و توان اصلاً گناه نکردن (عصمت از گناه) را دارد، وگرنه خدایی که بیش از داده ها و بیش از توان تکلیف نمی کند، نمی فرمود که اصلاً گناه نکنید، بلکه می فرمود: سعی کنید که کمتر گناه بکنید! هر گاه دانستیم که چرا گناه می کنیم، خواهیم دانست که چگونه گناه نکنیم! منتهی صرف دانستن کفایت نمی کند، بلکه اراده و عمل لازم است.

- - نه کسی کار خوب (حسنه و صواب) را بی جهت انجام می دهد و نه کسی کار بد (معصیت و گناه) را بی جهت انجام می دهد - نه کسی بی جهت اوامر و نواهی الهی را رعایت می نماید، و نه کسی بی جهت نسبت به آنها غفلت ورزیده، کم توجهی نموده و یا عمداً خلافش را انجام می دهد! چرا که آدمی از یک سو "هدفمند" و از سوی دیگر "آزمند و طماع" می باشد دلیل هدفمندی او، «عشق به کمال» است و دلیل آزمندی او نیز «فقر و نیاز» می باشد. و البته از موهبت عقل و اختیار برخوردار گردیده است.

حال که انسان عقل دارد و دیوانه نیست که نفهمد چه می کند و چرا؟! لازم است نسبت به اولاً "اهداف و مواضع" خود و ثانیاً "اخلاق، رفتار و عملکرد" خود، تفکر نماید. این بهترین راه کار است؛ و می شود اذعان داشت که «تنها راه کار ریشه‌ای همین اندیشه است».

کار خوب - آنگاه که آدمی قصد کار خوب (صواب) می نماید، بیندیشد که «چرا می خواهد این کار خوب را انجام دهد؟» - «برای رسیدن به چه مقصود و مقصدی می خواهد این کار خوب را انجام دهد؟» - «کارش خویش، چه نتیجه، سود و پاداشی (ثوابی) برای خودش و یا دیگران دارد؟» به این می گویند: «قدر شناسی = اندازه شناسی».

آدمی می تواند کار خوب را برای خودش انجام دهد؛ و یا برای دیگران انجام دهد؛ و یا حتی برای ابلیس و سایر شیاطین لعین از انس و جنّ انجام دهد! و البته نتیجه و پاداش را همان "هدف" می دهد. مثلاً اگر کار خوب را برای دیگران انجام داد، دیگران از او تعریف و تشکر می کنند (و البته قدرناشناس و ناشکر و خائن نیز بسیارند) - یا اگر کار خوب را برای قرب به شیطان انجام داد (مثلاً نماز یا صدقه یا خدمت ربایی و مردم فریبانه نمود)، به همان شیطان نزدیک تر می شود.

حال او می اندیشد که چه کسی بهترین خریدار است و بهترین نتیجه و مزد را می دهد؟ و می بیند که نه فقط خداوند متعال بهترین خریدار است و بیشترین مزد به اضافه پاداش را می دهد، بلکه اساساً دیگران همه مثل او خود فقیر هستند و کسی چیزی ندارد که در قبال این کار بدهد! لذا کار خوب را در راه عبادت و رضایت الله جلّ جلاله «فی سبیل الله» انجام می دهد و حتی به انجام کوچکترین کار خوب، به قیمتی کمتر از رضایت معبود، راضی نمی شود.

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ ... / التوبه، ۱۱۱ - در حقیقت، الله (جلّ جلاله) مشتری است (کار خوب را می خرد)، جان و مال را می خرد، البته فقط از مؤمنان، چرا که بقیه خودشان نیز به او نمی فروشند و وارد بازار تجارت با او نمی شوند. قیمت گذاری خداوند غنی و حمید نیز بسیار بالا و کریمانه است، به قیمت این که بهشت برای آنان باشد می خرد. « بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ ».

کار بد - آنگاه که آدمی قصد کار بد (گناه) می نماید نیز باید بیندیشد که «چرا و برای چه؟» باید خوب بیندیشد که این کارش چه فایده‌ها و مضراتی برای او دارد و اگر فایده‌ای دارد، چیست؟ به چه میزان است و این مقدار فایده، به چه بهایی برای او تمام می شود؟!

فرض کنید، کسی در نمازش اهمال دارد؛ روزانه چند ساعت به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با دیگران حرف می زند، حتی ساعاتی از شبانه روز را به گفتن و شنیدن سخنان یاوه و مفت اختصاص می دهد، اما حاضر نیست

در شبانه روز، چند دقیقه با خدایش حرف بزند! خب، ببیندیشد در این مدت زمان کوتاهی که می توانست به نماز اختصاص دهد، چه کرد؟ چه به دست آورد؟ و چه از دست داد؟! یا فرض کنید، دختر خانمی در رعایت حجابش اهمال دارد؛ او بدنش را در انظار عمومی به نمایش می گذارد [که گناه اوست]، و آقا پسری هم به جای روی برگرداندن، با هیزی تمام به او نگاه شهوت آلود می اندازد [که گناه اوست]. آن چه دختر به دست آورده، همان نگاه های حریص به تن و بدنش می باشد، و آن چه پسر به دست آورده، لحظاتی لذت زودگذر و حسرت آور، با کوهی از حرص ها و عقده ها می باشد. اما بهایی که هر دو برای این اندک پرداخته اند، بسیار بسیار گزاف است، چرا که عقل، شعور، فطرت، شخصیت، اخلاق، امنیت روانی، امنیت اجتماعی، فرهنگ، سرنوشت و خلاصه دنیا و آخرت خود را هزینه نموده اند و البته به حقوق خود و دیگران نیز تجاوز نموده اند!

یا همین طور آن که احتکار می کند! خب بالاخره سودکی می برد، یا آن که مال یتیم می خورد و ...؛ باید ببینند که چه بهایی را پرداخت می کنند؟

نقش محبت:

چه کار خوب و چه کار بد، هر دو به خاطر "محبت" انجام می پذیرد - هر دو برای نزدیک شدن و رسیدن به محبوب انجام می پذیرد؛ یعنی این محبت درونی، ظهور و بروز در مواضع و رفتار پیدا می کند که به آن "مودت" می گویند. لذا فرمود: بگو اجر رسالت در "مودت" است، یعنی محبت به اهل بیت علیهم السلام، در دل زندانی نشود، بلکه در مواضع، اخلاق و عمل، ظهور و بروز یافته و تجلی نماید.

بنابراین باید نگاهی به دل بیندازیم، چرا که جای محبوب در دل است! ببینیم محبوب حقیقی است، یا بتی است که قاچاقی نفوذ کرده و بر مسند عشق ما نشسته است؟ مسندی که جای عشق به خداوند سبحان است.

● - برای رفتن در صراط مستقیم و انجام کار خوب، فرمود که ریشه در "محبت" است:

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید، پس از من پیروی کنید، تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.

● - و برای کار بد نیز فرمود: ریشه در محبت ها دارد، منتهی محبت غیر خدا، محبت دنیا، محبت منافع ظاهری و زودگذر، آن هم نه راستای محبت خدا، بلکه درست در جهت مخالف آن، بگونه ای که اگر مغایرتی پیش آمد، محبت دنیا در دلش بیشتر باشد و گناه را ترجیح دهد:

« الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ » (ابراهیم

علیه السلام، ۳)

ترجمه: هماغها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند؛ و (مردم را) از راه خدا باز می دارند؛ و می خواهند راه حق را منحرف سازند؛ آنها در گمراهی دوری هستند!

● - بدیهی است که هیچ انسان گناهکاری، برای آخرت گناه نمی کند - برای رفتن به بهشت گناه نمی کند - برای قرب بیشتر الی الله گناه نمی کند؛ بلکه گناهان همه به خاطر محبت دنیا، منافع دنیا و متاع دنیا است. پس انسان عاقل می اندیشد که برای آن چه احتمالاً به دست خواهد آورد، چه بهایی می پردازد، و آیا ارزشش را دارد یا خیر؟!

ارزش گذاری:

خداوند متعال، به هنگام خلقت هر چیزی، برایش اندازه گذاشت و سپس متناسب با اندازه‌ها، هدایت نمود: «**اللّٰذِي خَلَقَ فَسْوٰى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدٰى / الأعلیٰ، ۲ و ۳**»؛ بنابراین این، آدمی که هم خودش مخلوق است و هم در میان مخلوقات زندگی می کند، ناچار است که اندازه‌ها (قدرها) را بشناسد و برای هر چیزی، قدر، اندازه و ارزشی قائل گردد.

دنیا، دار تجارت است و تجارت نیز بر اساس شناخت اندازه‌ی کالا یا خدمات و اندازه‌ی ارزش آن استوار می باشد. فرقی نمی کند که موضوع (مال التجاره)، یک آدامس باشد، یا یک قطعه الماس؛ اولین پرسش این است که چند؟! یعنی قیمت آن چه قدر است؟ پس اگر قیمت هر کدام را بیش از حد، اندازه و قدری که دارد، بگویند: خریدار نمی پذیرد و نمی خرد.

بنابراین، دست‌آورد گناه، یا همان بهره و متاعی که از گناه به دست می آید نیز حد، اندازه و قیمتی دارد؛ مثلاً اگر کسی یک میلیون تومان رشوه داد، یک میلیون رشوه داده، و اگر کسی ده میلیارد کلاهبرداری کرد، ده میلیارد است و با آن کارهایی انجام می دهد - یا اگر کسی ترک نماز نمود، دروغی گفت، غیبت و تهمت زد - در فضای مجازی ضد تبلیغی کرد - شایعه‌ای را منتشر نمود و ...؛ کار گناهی را به منظور دست‌آوردی انجام داده است، پس خوب بنگرد که برای این دست‌آورد اندک، چه بهای گزافی را می پردازد و آیا ارزشش را دارد یا خیر؟!

● - پس، اندیشه در هدف، اندیشه در محبوب، اندیشه در بها، اندیشه در سرمایه و چگونگی حفظ آن، اندیشه در هزینه و مقدار آن به تناسب موضوع، اندیشه در عمل و ارزش افزوده، و بالاخره اندیشه در نتایج و دست‌آوردها، بهترین راه کار رشد، قرب الی الله و بالتبع دروی از گناه می باشد.

● - البته صرف اندیشه کافی نیست، بلکه انتخاب (گزینش) و سپس عزم و اراده، و پس از آن اهتمام به عمل است که کار را تمام می کند. وگرنه آدمی به مضرات بسیاری از کارهای بد و گناهان علم دارد، اما باز هم انجام می دهد - یا به نتایج مثبت و عواقب مطلوب بسیاری از اهداف و کارهای خوب علم دارد، اما باز هم انجام نمی دهد.

همگان به مضرات سیگار علم دارند، اما بسیاری دخانیات مصرف می کنند، حتی برخی از پزشکان - سارق می داند که سرقت کار خوبی نیست، چون اگر از خودش چیزی برابند، جایزه نمی دهد، بلکه با شدت برخورد می کند - همه می دانند که قناعت خوب و اسراف بد است - حتی نظام سلطه (امریکا، انگلیس و متحدان) به خوبی می دانند که ظلم، جنایت و تجاوز بد است؛ خودشان حقوق بشر نوشته اند، شعار آزادی سر می دهند، دادگاه های بین المللی تأسیس کرده اند و ...، اما نه تنها انگیزه و اراده ای برای رعایت و پایبندی به این بد و خوب ها ندارند، بلکه گرایش و همت، عزم و تلاشی شگرف در ظلم و جنایت دارند! چرا؟ به خاطر محبت و بندگی دنیای گذرا، و متاع اندکش، بی توجهی به عاقبت و سرنوشت، و فراموشی حیات ابدی پس از مرگ. مملکت وجود نیز برای حاکمش (انسان)، همینگونه است.



حقوقی و احکام - شهریور ۹۷

چندین پرسش درباره همخوابی با همسر و تشکیل نطفه/ آیا پرهیزهایی که در احادیث آمده (به خیال دیگری نبودن و ...)، واقعاً ضرر دارد؟ لطفاً پاسخ کامل بدهید.

پرسش:

چندین سوال داشتم: **اول** اینکه زن و شوهر هنگام نزدیکی اگر زن موقع ارگاسم و معاشقه بجای شوهرش به مردان دیگر، [یا به جای زنش به زنان دیگر فکر کنه] خیانت کرده و باید به همسرش بگه؟ **سوال دوم** اینکه اگر در همین حین که فکر زن پیش مردان دیگر هست (یا بالعکس) نطفه تشکیل بشه آیا بچه حرام زاده و طبق احادیث دیوانه خواهد بود؟ اگر همچین اتفاقی افتاد با صدقه و توبه رفع میشه؟ **سوم** اینکه در احادیث راجع به نزدیکی روایت و توصیه‌هایی داریم که انجام ندادن هرکدومشو مساوی با یه اتفاقه! مثلاً هنگام نزدیکی به عورت هم نگاه نکنن، در مسافرت نزدیکی نکنن، هنگام تشکیل نطفه صحبت نکنن، و خیلی چیزای دیگه؛ حالا اگر همه اینا اتفاق بیفته واقعاً خطر داره؟ چون موقع نزدیکی همیشه که کامل سکوت کرد یا نگاه نکرد یا اغلب در مسافرت نزدیکی وجود داره. لطفاً پاسخ کامل بدید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته وقتی که مرد یا زن، به هنگام نزدیکی با همسر، معاشقه و ارگاسم، به زن یا مرد دیگری فکر کند و در تصورش او را بیاورد، خیانت ذهنی کرده است؛ اما لزومی ندارد که به همسرش بگوید: «من وقت نزدیکی با تو، به فکر دیگری بودم و در خیالم با او همخوابی می‌کردم!» بدیهی است که چنین اذعانی، عواقبی دارد و سرانجام پس از سلب اعتماد به عفت، عشق و وفای همسر، به سردی و حتی طلاق می‌انجامد.

● - بی‌تردید کسی که هنگام همبستری با همسر، به دیگری فکر می‌کند، بیش از آن که به همسر خیانت (ذهنی) کرده باشد، به خودش خیانت کرده و به خودش ظلم می‌کند.

● - به طور حتم، او پیش از این به دیگری نگاه شهوت‌آلود داشته که هوس او را نموده است و این هوس به حدی شدید شده است، که اکنون هنگام همخوابی با همسر، او را به ذهن می‌آورد!

- - اعمال ما پس از گذراندن مراحل خیال و تصور، به مرحله تصدیق و عمل می‌رسند، بنابراین ذهنیات غلط، آدمی را به سوی انجام کار غلط می‌کشاند.
- - کسی که با ذهنیت و خیال دیگری با همسرش همخوابی می‌کند، نه تنها هیچ گاه از همسرش لذت نمی‌برد، بلکه لذت تصویری (از دیگری) نیز او را آزار می‌دهد.
- - کسی که در ذهنش با دیگری همخوابی دارد، هر گاه او را ببیند، با همین تصور به او می‌نگرد؛ و البته از همسر خود دور می‌شود.

● - "ذهن، تصور و خیال" به کسی و به چیزی وفادار نیستند، به هر کجا که می‌توانند بروند می‌روند؛ بنابراین آن که عادت به این تصورات نمود، به آن دیگری نیز قانع نخواهد شد و هر بار می‌تواند دیگری را تصور نماید. به قول امام خمینی (ره): «ذهن، هرزه‌گرد است»؛ بنابراین اگر کنترل نشود، صاحبش را به هرزگی می‌کشاند.

الف - با تصور ذهنی، نطفه‌ی منعقد شده حرام و فرزند حرامزاده نمی‌گردد، بالاخره این فرزند از نطفه‌ی منعقد شده‌ی پدر و مادر شرعی‌اش می‌باشد؛ اما در این که ممکن است آثار سوئی در نطفه بگذارد که منجر به اختلال در فعالیت مغز (حواس، درک، عقب ماندگی ذهنی، دیوانگی و ...) فرزند گردد، هیچ تردیدی وجود ندارد. اگر فعالیت مغز، ذهن، تصور، تخیل و تفکر ما، خلجانان روحی و روانی ما و تمامی احساسات ما، در تمامی فعالیت‌های فیزیکی و شیمیایی بدن اثر دارد، پس روی نطفه و انعقاد آن نیز اثر دارد. دعا‌های قبل از انعقاد نطفه برای همین است.

ب - همان‌طور که چگونگی خوراک، پر بودن یا خالی بودن معده، چربی یا قند خون، یا حتی ریزش مو و یا اختلالات روانی و عصبی و ... روی تشکیل نطفه اثر دارد، خستگی، اعصاب - ناراحتی (استرس)، ترس و ... نیز اثر دارد. اگر فرمودند هنگام سفر پرهیز کنید، برای همین است. و همین‌طور است آثار ایستاده بودن، نشسته بودن، خوابیده بودن و ... و آثار هر کدام به هنگام نزدیکی (جماع) یا تشکیل نطفه.

توصیه‌ها:

البته که آن چه در احادیث و روایات موثق آمده است، صحت دارد؛ چرا که گوینده، امام، خلیفه و حجت خداست که به تعلیم الهی، عالم به تمامی علوم می‌باشد. آیا حتماً باید یک دانشمند یا لابراتوار خارجی بگوید، تا مقبول افتد؟! البته در احادیث نیز فرموده‌اند که حتماً چنین خواهد شد، بلکه فرموده‌اند زمینه‌ی برای وقوعش مساعد می‌گردد.

- - اگر چه این توصیه‌ها و تذکرات و هشدارها، برای هر زمانی می‌باشد، اما بیشتر مقصود رعایت آنها در هنگام تصمیم برای فرزندار شدن و انعقاد نطفه می‌باشد. حال مگر یک زن و شوهر، چند بار در زندگی برای

انعقاد نطفه همبستر می‌شوند؟! آیا رعایت احکام و احتیاط‌ها، برای دو، سه و یا در نهایت چهار بار هم‌خوابی برای تشکیل نطفه در طول زندگی، خیلی سخت است؟!!

● - بله فرموده‌اند: ایستاده و مثل خران جماع نکنید - با شکم پر جماع نکنید که ممکن است سبب مرگ نیز بشود - در هم‌خوابی با همسر، دیگری را در نظر نگیرید و ... - این آثار سوء، عمومیت دارد، ولی برای تشکیل نطفه، باید جداً مورد توجه و رعایت قرار گیرد.

انسان:

ما انسانیم، حیوان نیستیم که نر و ماده‌ای به هم برسند و نر نطفه‌ای را منتقل کند - آن اسپرم پس از امزاج، در رحم ماده رشد کند و سپس زایشی صورت پذیرد! بلکه موضوع، پیدایش یک "انسان" است، از مجرای آمیزش پدر و مادرش. انسانی که می‌تواند شخصیت بزرگی شود و در عرصه‌های علمی، هنری، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ...، جهانی را متحول نماید، تاریخی را رغم زند، و یا دست کم خود و جامعه‌ی به ظاهر کوچک (خود و خانواده‌ی) خودش را اصلاح نماید. و هم چنین ممکن است یکی از بزرگترین مفسدان و شرورهای تاریخ بشریت گردد.

امروزه با پیشرفت‌های علمی، ضرورت اجتناب‌ناپذیر اصلاح بذر، تقویت و پاکسازی زمین، روش کاشت، بهینه‌سازی در داشت به گونه‌ای که محصول مطلوبی دهد و در ضمن سبب تخریب گیاه، بذر بعدی، زمین، محیط زیست، حیوان و انسان مصرف‌کننده نگردد، برای همگان روشن شده است، و همین‌طور اصلاح نژاد در حیوانات.

حال آیا انسان، با تمامی عظمت و شعونش، به اندازه بذر یک گیاه و یا نطفه‌ی یک حیوان، حشره و آبی نیز ارزش ندارد که چگونگی تشکیل نطفه‌اش در مرد، بازگذاری‌اش در زن، ساختار نطفه زن، داشت در دوران بارداری، زایمان و تربیت او مورد توجه قرار گیرد؟!!

● - بنابراین، شاید برای بسیاری از همسران، همبستری در سفر نیز یکی از لذت‌های سفر باشد، کسی هم منع ننموده است، فقط متذکر شده‌اند که هنگام سفر یا حین سفر، انعقاد نطفه برای پیدایش فرزند نشود؛ اضطراب، استرس، آشفتگی و نگرانی شما اثر می‌گذارد.

شاید حرف زدن در طول معاشقه نیز برای بسیاری لذتی داشته باشد، اما فرمودند: برای انعقاد نطفه، ممکن است سبب لال شدن فرزند گردد؛ و البته مضرات تصور شخصی دیگر به هنگام هم‌خوابی با همسر، به ویژه هنگام انعقاد نطفه، مضرات بیشتری دارد. پریشانی‌ها، تخیل‌گرایی‌های نامطلوب، اخلاق ناپسند و ... همه منتقل می‌گردند و البته در نطفه و بالتبع اختلالات و حتی روحيات و اخلاقیاتی که ژنتیکی می‌باشند، اثر می‌گذارند و یا دست کم احتمال این اثر می‌رود. پس انسان عاقل رعایت می‌نماید. چه بسا قبل از انعقاد سه روز هم روزه بگیرند، در لقمه

حلال بیشتر دقت کنند، به اقامه نماز اول وقت، تلاوت قرآن کریم، ذکر و دعا مشغول گردند ... و از خداوند فرزند سالم و صالح بخواهند و سپس برای انعقاد نطفه همخوابی نمایند.

صدقات و دعا:

البته که اگر پرخوری، حرف زدن، تصورات باطل و ... اثر دارد، استغفار، توبه، صدقه و دعا نیز اثرات بیشتری دارد - در این امور، از خداوند خالق، مالک و قادر می‌خواهیم که کاری کند.

وقتی می‌فرماید که استغفار نه تنها سبب بخشش و پوشش می‌شود، بلکه گناه گناه و آثارش را محو می‌کند و گناه حتی خداوند متعال، آن سیئه را برای بنده‌ی پشیمان و تائبش مبدل به "حسنه" می‌نماید، همه وعده‌های حقی از سوی خالق، مالک، رب و رازق می‌باشد؛ و همین‌طور است صدقات که خداوند به واسطه‌اش دفع بلا می‌کند و یا دعاها که خداوند متعال به واسطه‌ی آنها نظر لطف می‌کند و استجابت کننده‌ی آنها اوست.

● - اما، اینها سبب نمی‌شود که آدمی حقوق خودش و دیگران، سلامت خودش و دیگران، شئون خودش و دیگران را رعایت نکند، گناه کند، به خودش و دیگران ظلم کند و خود را فریب داده و به خودش بگوید: حالا بعداً استغفار می‌کنم، یا صدقه می‌دهم و درست می‌شود!

مقدرات (اندازه‌ها) که دست ما نیست؛ شاید زمان، امکان و فرصت بگذرد و ما بی‌خبر و در غفلت باشیم. پس بهتر است از همان ابتدا رعایت نماییم و استغفار، توبه، صدقات، دعا و مسئلت‌ها را برای رشد و کمال بیشتر بخواهیم.

دعای حضرت ابراهیم علیه السلام: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ * رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ » (ابراهیم علیه السلام، ۴۰ و ۴۱)

ترجمه: پروردگارا: مرا برپا دارنده‌ی نماز قرار ده، و از فرزندانم (نیز چنین فرما)، پروردگارا: دعای مرا بپذیر! * پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را، در آن روز که حساب برپا می‌شود، بیامرز!

دعای حضرت زکریا علیه السلام: «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (آل عمران، ۳۸)

ترجمه: آنجا [بود که] زکریا پروردگارش را خواند [و] گفت: «پروردگارا، از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن، که تو شنونده دعایی.»

دعای در حق خود، والدین و فرزندان:

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (الأحقاف، ۱۵)

ترجمه: و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است تا آنگاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد می گوید پروردگارا بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس گویم و کار شایسته ای انجام دهم که آن را خوش داری و فرزندانم را برایم شایسته گردان در حقیقت من به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان پذیرانم.

نامیدی:

● - در هر حال ناامیدی همچون شرک، هلاک کننده است. لذا اجازه نمی دهد که بنده اش به او شرک بورزد و یا از رحمتش ناامید گردد، که این ناامیدی خود دروغ و افتزایی بر خداوند سبحان است! و فرمود: ظالم ترین انسان ها کسانی هستند که به او افتزا می بندند و آیات و نشانه هایش را تکذیب می کنند.

پس اگر در گذشته خطایی رخ داده، باید با استغفار (طلب بخشش و پوشش)، توبه (بازگشت از گناه به سوی او)، دعا (خواندن او و سپس خواستن متضرعانه و نه متکبرانه از او)، و صدقات (مادی و معنوی که دفع بلا می کند)، جبران گردد. انشاء الله.
